

۹۱۵۱

کتابخانه مجلس شورای ملی



نام کتاب: احوال و سیرت حضرت علی (ع)

مؤسسه: ۱۳۰۲

مؤلف:

موضوع تالیف:

شماره دفتر:

۷۱۳۵

تقدیمی: کراسینی

۲۳۶۰۶

۱۱۱۰۸

16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31

7 8 9 10 11 12



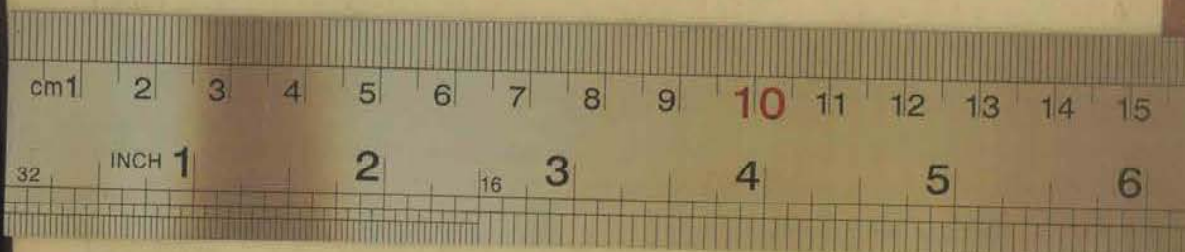
نسخه فهرست شده

۷۱۳۵

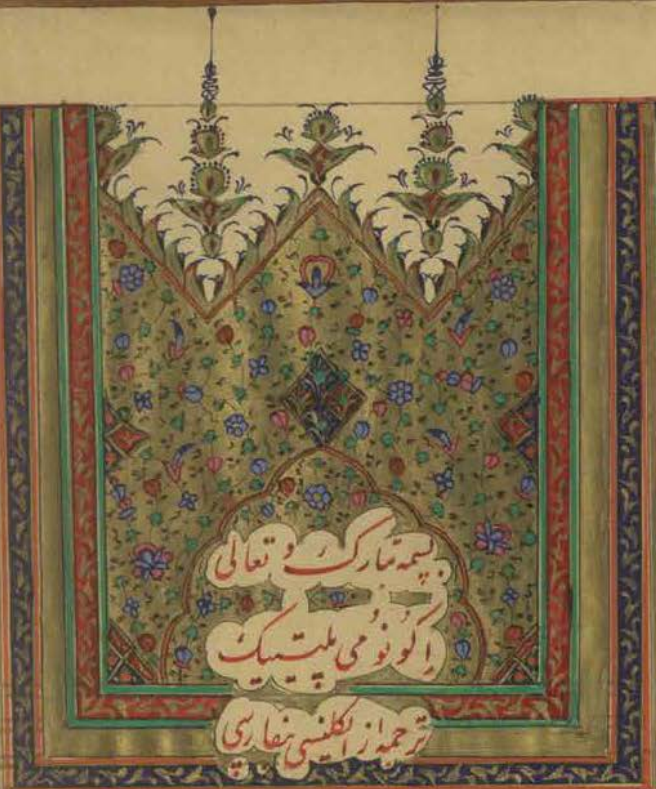


تقدیم اثر مسیو موریس  
کتابخانه مجلس شورای ملی  
آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

بازدید شد  
۱۳۸۳







این کتاب الکونومی پلیتیک برای قدیم آستان پسرشان علمحضرت قوشوکت آمد پس همایون  
 شاهنشاه کاراکاه سمشیر عادل با ذیل رعیت پناه لیسیمت جها الشطان بن الشطان بن الشطان  
 و آقان بن آقان بن آقان **منظرالدین شاه** خلد الله مملکة و دولته بدست پیورا  
 فرزند علم باورینک خود کتر باریل معلم علوم طب سید مدرسه کله دار الفنون زبان انگلیسی غایب از او جانان  
 این محضر شش یاری و خاضه محمد علی بن کار الملک ترجمه نموده که حسب سوال درگاه سعادت پناه سعادت

**مقدمه**

**الکونومی پلیتیک** علمی است که بیان میکند حقیقت کثرت ثروت را و شرح میدهد  
 قوانین حصول معامله و ایم از آنچه این علم بیان حال کثرت را نماید بدین معنی که کثرت چه چیز است

مکتب پنجمی است که بتوان از با خرید کرد و با آن تعریف با سانی فهمیده شود در صورتیکه  
 شخص مخاطب را و در بعضی چیزها است که اگر چه ضمیمه لازم است مکتب حساب میشود و مثلاً  
 در آن شخص نهائیم واجب ترین چیزهاست تا او دوست ندشود کسی نمیکرد و در عوض آن چیزها  
 بجز کس از آن بقدر ضرورت لزوم بدن زحمت و قیمت آرد و بمصرف میرساند پس نمیتوان از  
 مکتب حساب کرد و همیستوار است فو قیاب بعضی مکتب عالی در جاهیکه بقدر کفایت از آن با  
 نشود و در خانه و شطی از کنار یا وسط شهر کند و یا چشمه را و بنا بر سببی در حالی با جاری باشد و مردم محتاج  
 بجز فو قیاب اجرائی میانه باشند صاحبان فو قیاب آب از دیگران بهای این نوع چیزها میکنند  
 آنچه البته آب مکتب است با شخصان در حقیقت مکتب سهوهای عظیم کرده اند و جمله پیش از اینها بجهت  
 گمان میکرد مکتب پول یک معنی آرد از این مکتب هر ملکیتی را که میخواهند بخرند بر آورد و طلا و نقره و غیره  
 و برای تجارت مشکلات میسر بشیند تا مکتب از پول از مکتب بیرون و در شاید این شخصان در این شبتهای  
 معذور باشند مثل اینها بیکه از چیزی خود آن خرید فرض نموده اند و فشار و جهت است آنها که پول را مکتب دانستند  
 نیست که بگویند اغلب مکتب را پول آرد و همین شما مثلاً بگویند فلان و قیمت بسیار و در این  
 و فلان مکتب بخواهد که در اصل و محتاج و در این تقریب هزار خرید و دیگر کند است حقیقت پول در است  
 معلوم شود پس برای دست فهمیدن مطلب بهتر آن است که تاریخ رجوع نماید پس بگویند از فو قیاب مکتب



طلا و نقره و غیره یعنی طلا پول ایران بود چه کسی بداند وقتی چنینها چاقی شده باشد بجای پول  
 بکار میرود و زانی بند یا قسمی از صدف را مثل سیم زر خرج میکند و بنا بهای قدیم میبویسد و بواسطه  
 در معاملات خود مستر داده بود و اول فیکه شروع تجارت بحری نمود پول فلزی نگذرد و نقوش  
 آن مسکوک صورت گاو بود آدم سمیت که یکی از فضیلتین است میگوید قبایل عرب نیز در زمانه سال  
 دو و شش او اسطه معاملات کرده همان شتابی که بعضی باب پول کرده آنها در باب حسن است  
 نموده بود چنانکه وقتی تعریف مملکت فرانسه شنیدند میخواستند میزان آن را ببینند و نیز میخواستند  
 فرانسه چند کاوه کوفته را در بعضی تعریف آنرا منحصر در این میدانند که گله های گاوه کوفته یا در آن  
 در هر مملکتی قتی پول شروع معمول شدن نموده پیش از آن سکه های فلزی پست بهم آریل پول  
 بنوده تمام معاملات میاد و میکند شده مثلا گندم میجو میداده قماش و متاع میکردند چنانکه اگر شخصی

قانون داشت و محتاج یک نیزه بود یک قانون خود را میداد و نیزه میکرد

راست است که تجارت با نوبیض قتی نمیکند تا نباید خیال کرد که آن مردم حتی گنفتند داشته اند  
 زیرا که از آن پیش تخفیم معلوم آنچه میتواند در معامله و همان گنفت است پس لا یجوز ایهم بان پول چه چیز است

### طبیعت حقیقی پول و معنی آن

پول تعیاس قیمت اتمه اجناس و اسطه و پسیده معاملات است و مقصود از تعیاس قیمت آنست که

بوجوب قبول عامه متجب شد باشد و بتوان کام خریار با آن قیمت نمود چنین چیزی پول است  
 اعلم از اینکه طلا و نقره باشد یا خیز دیگر و اینکه کهنه پول و سید معاملات باشد معنی آن اینست که  
 مساد که اشیا و اجناس بواسطه پول میشود مثلاً زارعی میخواهد جو بدو بدو شود بخر و بجزو نیست بجا جو را  
 مساد کند بلکه جو را میسوزد و با پول آن شود میخرد

در سابق ایام وضعی در اکثر نومی پستیک نام وضع تجارتی اختیار کرده بود یعنی چنانکه  
 اشاره کردیم عمده استباده اینکه کفالت پول فرض نموده پیوستگی شده سعی بدین مکتب و طلا  
 و نقره در مملکت یاد شود و باین قصد حال دولت در صد بود که تجارت را تسهیل کنند و این  
 تجارت خود را در خارج و سعادت بیند و اثرات دیگر بواسطه وضع و نهادن که یاد تجارت خارج  
 از احوال متمدن خود مملکت مانع شود و هر گسختی این خیال میکند دولت مبلغی نامی پست میسوزد  
 خاف از اینکه مملکت مساد و وارد همه و در لازم آرد

در زمانیکه در انگلیس این جهت باطل ابل میاورد و ملوک کرانی بر شراب عرق ابر شیم و این شراب  
 و متمدن فرانسه بستند که اندر متمدن زیاد می از این مال التجاره در مملکت انگلیس نفوذش رسد  
 چه گمان میکردند اینکار از کفالت انگلیس میکا بدین معنی پول انگلیس برانسه میسوزد

اول سیکه معلوم نمود این تدبیر منوم بوضع تجارت صاحب نیست بلکه خطاست هم اینست بود



که در کتاب مشهور خود موسوم به (کلمت مل) خلافت از واضح و مبرهن ساختن کتاب مذکور  
 در سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش طبع و منتشر شد و آدم انجیست در آن ثابت کرده که مصنف  
 کتاب موسوم به (کلمت انگلیس و تجارت خارجی) که دولت وقت انگلیس از امرش حساب  
 وضع تجارت داشته سهو کرده تجارت اخذ چندان فایده ندارد و برستار و مبلغ طلا و  
 مملکت نمی آید

بطبعیت حقیقی پول در مملکت انگلیس اول دفعه کتاب آدم انجیست نمود کرده دل نموده که اگر  
 تمام مملکتانی که برای منع احوال امتعه خارجی وضع کرده اند برداشته شود تجارت اخذ تمام  
 انگلیس با تجارت خارجی آن آید

### تجارت آزاد

این مطلب را در فصل دیگر تفصیل بیان می‌نمایم. اینجا بقیه لازم است بگویم برداشتن مکرکهای  
 کرافت از روی مال تجارت خارجی و آزاد داشتن تجارت که در همین خود میر نماید موسوم است ب  
 تجارت آزاد

این جمله ملاحظات ابتدائیه و مقدمات بود حالا بمل مطلب میپردازیم و باید دانست و فهمیده  
 این کتاب اقتضای مطالب مندرج در آن منقسم به سه قسمت است بشرحی که در ذیل نگاه داشته شده

بیاری حضرت باری غر اینه

قیمت اول

در تحصیل کنت

در مقدمه معلوم نمودیم که اکنون می پستیک تو این حصول کنت معامله و تقسیم از زمین یا  
درین قسمت ملاحظه از حصول کنت گفتگو نمایم باین گوئیم در حصول کنت سه چیز لازم است  
زمین و سرمایه و کار و برای این سه عمل مختلفه این سه چیز بطور وضوح و روشنی شرح داده  
این قسمت را نیزه فصل تقسیم نموده در فصل عمل کی از آن سه چیز را بوجهی شایان بیان نماییم

و در صد و تو بیح آن بیایم

فصل اول در باب زمین

زمین کی از وسایل حصول کنت میباشد و اگر فی الجمله گفته و تدبر نمایم خواهیم دانست که زمین  
در تحصیل کنت چه راهیست اردو بیج مال تجارتی و بعضی نیست که اصل استقیم یا غیر استقیم  
بر زمین راجع نشود اگر بطراف طایفه دان نشسته ایم یا بسبب که پوشیده ایم در دست نگینم  
بی سیم که بیس چیز نیست که از زمین حاصل نشده باشد مثلا هر پارچه شمی را که ملاحظه نمایم چون  
اصل آن بر خوریم معلوم میشود که حاصل زمین است اگر چه شمش را از پشت کوفتند که فرزند اما



کوفند خود از علف نباتات زمین تغذیه نموده و از گیاهها که گرفته بچشمین پارچه های پنبه  
 ابریشم جلوار و شال آن از زمین حاصل شده زیرا که پنبه یکی از گیاههای است که از زمین  
 میروید و از ریسمان آن جلوار و پارچه های دیگر میسازند پس همین منوال تمام خرابا که در قریب  
 میدیم ماحیو نیست یا نباتاتی یا معدنی در این سرسبز جنس از زمین حاصل میشود خلاصه اهمیت زمین  
 در تحصیل کثرت بدرجه است که در زمان آدم اهمیت علم اگونی فرانسه کان میگردید چشمه  
 و مایه کثرت همان زمین است پس تا بعد عقل و حساب معلوم شد که کار و سرمایه نیز اخون زمین بسیار

و برای حصول کثرت واجب لازم است

### استعداد حاصلخیزی زمین

اعمال و خیربانی است که بر استعداد حاصلخیزی زمین میافزاید مثل آبیاری شوره و مصلحتی که علم  
 شیمی راه آنرا بدست داده و اغلب سبب آنند و قطعا اشاره آن با همین ماست همچنین اختراعات تازه  
 که باب آلات ادوات مفید زیاد برای مرتب و هیئت و سبب در دگرگی و حسن من کو بی که مصلحتی  
 کمک بکار میکند و با آن سایل و وسایط که صورت تسهیل عمل است و بجز سرمایه محسوب میشود و سرمایه  
 خیلی بیشتر و تهر از حاصل اراضی شتغ شویم

پس زمین دولت کامبرج شیر از ایالات انگلیس اراضی باغرا یادداشتیم که از طرف خاک و درخت

لم یزیرع و بیفاید بود آنها را خشک کرده و بذل برینهای پر حاصل بسیار خوب نمود و وضع است  
 که آن منفعت کثیری که ماحلا از آن راضی میرسیم از بابت کارست که در آنها شده و از جهت سرمایست  
 که بصرف آنها رسیده

### زراعت راضی وسیع و غیر وسیع

زراعت در راضی وسیع و غیر وسیع تفاوت کلی دارد و از حیثیت فایده خیلی فرق میکند مثلاً  
 یکی از منافع عمده زمین وسیع آنست که استعمال آلات و اسباب جیده الاخراج در آن بیشتر مفید فایده است  
 و در مملکت ما هر طایقی که بشتر صحرایین اجاره دهد با وجب اجاره آنست و اسباب شخم بخاری  
 و آلات خرمن کوبی بخاری بخرد و بکار اندازد خیره هر چه از ادوات فایده نازده اخرج شود بصل  
 نماید و همچنین است حال گلکاری یعنی کسی که هزار رأس کوسفند دارد و از آنکه پانصد رأس در  
 پیشتر از دو برابر فایده میسر دگر چه هزار رأس و برابر پانصد رأس است و جهت آنکه هزار رأس  
 کوسفند و برابر پانصد رأس شبان لازم ندارد و بجهت اسباب دیگر گلکاری بزرگ نسبت بگلکاری کوچک  
 بی یک فایده عمده در زراعت زمین غیر عمده هست که باید از اینهم اظهار نمایم و آن آنست که قطعه  
 زمین کوچکتر از آنکه مالک یا مستأجر زراعت کند چون در با هم سه ای دیگران تصدقی  
 و مباشر کار است همیشه مواظبت میکند و در بکار خصلت میکند و میل منفعت او را مدام بر سر میکند



و کار و وقت و امیدارد در صورت یقین است که زمین تمام خواهد و ثمرات خود را ظاهر می سازد و این  
 اثر و اثر مخصوصاً در وقتیکه مالک زمین زراعت آن باشد بیشتر است تا مستأجر چه بکشت و مستأجر مالک کند  
 من هر چه زمین را مستأجر می نماید مالک چهاره آن میافزاید و عده منفعت بکشد و میرود پس هر چند زیاد  
 چه لازم آید اما مالک در هر صورت ازین تصورات دور و در فکر از یاد حاصل است

### فرق مالک مستأجر

در باب زراعت اراضی غیر وسیع یا قطعات کوچک زمین کفایت اگر مالک خود مقصدی از  
 کشت و زرع باشد شخص زیاد شدن منفعت کوشش و توجه کامل نماید و اگر مالک بدست مستأجر  
 افتاد و سوزی میکند زمین استعد خود را ظاهر می سازد و مگر اینکه مستأجر مطمئن باشد که نتیجه زراعت  
 او عاید خودش می شود نه مالک بنا بر این گوئیم هیچ چیز مستأجر را با مال زیاد و اندک و کم  
 یا بس از فایده پس اگر مالک مستأجر را امیدوار کرد که حاصل زحمت خود بهره میبرد شک نیست  
 که نتایج استقامت را در کار زراعت میکند آنوقت هم مالک نفع شود هم مستأجر و درجه  
 استعداد مالک نیز ضمیمه معلوم شده است این نکته ایست که ملائین باید همیشه در نظر داشته  
 باشند و از رعایت آن غفلت ننمایند مستأجرین در شمال ایتالیا در بعضی امکنه زراعتی سخت  
 میسازند و اراضی را بخوبی زراعت میکنند اما تمام حاصل آنها را مالکین با اسم مال الاجاره از آنها

میگیرند و اینکه آنها اکنون بعد از نیامده اند از بابت کمی بپوش ایشان است با آنحال دیر  
 یازدهم و سیزدهم چه حالا آنها ازین چاره داری چیزی نمیبند خبرشستی ذرت و همین سخت  
 گیری مالکین و وضع و قضای و دره عقرب ایشانرا بیدار میکند و زبان جمله را در مطالبه حقوق  
 باز و در آریس نماید چنانکه در جاهای دیگر نیز از عین باین مبدء یا مایات دیگر مستلزم بود بپوش  
 آهند و ملاکین را مجبور بحتی و حساب نمود

در ایراند قبل از قوانین راجعی سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفتاد و هشتاد و یک میباشد  
 در کارزار عین بود و در حله راضی را سال بسال چاره میگرفت و اگر زمینها را پر فایده و حاصلت نمینمود  
 باز از همان ترقی که نتیجتاً شخصی آنها بود باید بوجه چاره بنفیرانید و اگر نیافزود باید چاره  
 زمین را مالک آن آنگاه کنند و بیچ اجرائ ترقی و مساعی خود را نخواهند قانون ششده  
 هشتصد و هشتاد و یک است اجرائی او که اجرائ ترقی زمین زحمت خود را مطالبه کند نیز اگر مالک است  
 بجهت زمین را از دست بگیرد با عاقد و از دو ملکین تقدیمی است و قانون ششده  
 هشتصد و هشتاد و یک با قدری کار را بهتر و در راه ترک و دفعی قرار شد مجلسی باسم مجلس الملک  
 منعقد شود و وجه چاره راضی را آن مجلس تعیین کند و مجلس پارلمان قرار داد آن وجه چاره  
 تا پانزده سال تغییر ناپذیر باشد و مستأجران و منفعتی را که احداث کرده بفرود شد و منتظر شد



که اگر مالک بخواهد بخرد و در صورتیکه بقیت و یکبار آن بتبلیغ نماید حق تقدم در خریدن او باشد  
 بعضی نویسند با مطالب مختلفه در باب بیاج اراضی غیر وسیع در سایر قطعات فرنگ نوشته اند  
 چون بحال فایده نداد و از کارش آن صرف نظر نمودیم بنحیضه که گوئیم بعضی از محصولات بی  
 که خوب میشود مگر در قطعه های کوچک زمین در آنجا است میوه جات که تا توجه درستی کار آن  
 نمایند خوب نشود لهذا فواید غالباً مخصوص جاهاست که در آن زمین کوچک معمول باشد  
 پرورش مرغهای خانگی هم در اراضی وسیع مزرعه چندان حاصلی ندارد و در قطعه زمینهای  
 کوچک باید نگاه کرد و عمل کاواری گویند واری نشین از زمین قرار است  
 اگر کسی بخواهد تفاوت زراعت فرانسه و انگلیس را بداند از آنجا معلوم میشود که در هر سال تقریباً  
 دو کور و سیصد هزار پیره انگلیس با اول تخم مرغ بفرانسه بفرستند و علت این فستره یکی آنست که  
 آب هوا و خاک فرانسه برای نگاه داشتن مرغ مناسب و سازگار تر از آب هوا و خاک انگلیس است  
 اما جهت عمده گویا این باشد که صاحبان املاک در فرانسه خیلی بخود زحمت میدهند و مراقبند  
 کارشوند بنحیضی باین شود اما از زمین انگلیس هم از حیثیت عدد کمتر اند هم معمول تر میباشد اند  
 بیخ نگاهداری مرغ میشوند و تن مشقتهای دیگر نیز نمیدهند و کار و شکوه عمده آنها از حفظ نظافت و  
 بتن پروری اینست که کمتر میواند شیر و کره خوب تحصیل نمایند چهل پنج سال قبل زینهای را برین

در انگلیس وقت سحر خواب برخاسته بکار کاوه کوفتند با مو اظطت حال آنها سپرد خستند با  
حالات لطافت و میل بتعم و آسایش نموده بای آنها یعنی از نهایی عالیه را نمیکند اردو یکبارگانگان  
بپرد ازند و آنگاه که این و آخر املاک خیلی ترقی کرده و نواید آن پیدا شده و باقی زنهای  
آنها بکلی تغییر وضع داده کار بائی را که سابق خود میکردند حالا بملکات رجوع میکنند و ازین  
ملاحظات تفاوت زراعت کم و زیاد معلوم شود اگر چه درین فصل از زراعت خبری کلی  
برود سخن گفتیم مانده چند که کافی باشد و قایتی مطلب دست افصح و روشن شود بنابراین  
در فصل دیگر توضیح این پسند خواهیم پرداخت بیان خواهیم نمود که چگونه میتوان منافع و فواید  
زراعت کم و زیاد را با هم ترکیب و تلفیق کرد و وضع را طوری سازد که عملیات اجاره  
دار با هم توانستند تقیما از زمین که در آن کار میکنند منفعت بهره نقدی ببرند  
ترجم گوید اصول علم کونومی پستیک و کلیات آن همین است که مصنف انگلیسی ما بنویسد  
و بنماید و در هیچ جای غیر بد نیست اما فروع و جزئیات آن با قضای مالک و قابلیت محقق میکنند  
پس دانشمندان بر مملکت باید این علم را بداند آنوقت نظر مقتضیات حال سرزمین خود نمایند و  
طبق آن عمل کنند و اگر کسی اصول این علم نداند خیالات و در عالم صرفه جویی و احتساب میل کند  
و مقرب نسبت و مکنست و چار و کرفار هرگز خط و خطا و زیان و خسارت نکند



## فصل دوم در کار و رحمت

در مقدمه در آنجا که طبیعت گنت را بیان نمودیم گفتیم بعضی چیزها در موقعی جانانی گنت است و در جا  
و موقع دیگر گنت نیست مثل آب که در کنار و جلوه چون و منسره و بی بیاست آنجا از امانال  
نشانند اما در بیابان خوف بقیت جان بهترین گنتهاست پس هر چیزی که جاننا و بر حمت است  
میآید جنبه و مال محسوب نمیشود چون در دست ملاحظه کنیم اکثر اشیاء مفید بواسطه رحمت و کافر  
قابل صرف و استعمال شد مثلا اگر بخوایم بدینیم چه زحمتهای کشیده شد تا ما را ساخته و پرده  
و در منسره پیش روی ما گذاشته اند باید عرض عرضی را بدینیم اول ملاحظه محسوس در زمین  
افشاندن تخم و آبیاری و عسسال در و کرمی و پاک کردن گندم را بنهائیم بعد از عمل آن است  
در رخ آرد کردن آن یا در کنیم پس از آن اعمال خمیر نموده آن آرد و تخم آن را بنهائیم از همه  
این تحلیلات که فارغ شدیم بنیال ساختن آلات و ابزار فلاحی و آسیابانی و جناری و آب  
نازدهننی تجاری سنگ یا و اقسام تجاری و تنور سازی و غیره با بقیتم آنوقت اجمالا بدینیم چه کارها  
کرده اند تا ما صاحب کفیر صنمان شده ایم و از ابراحت و نخوت میخوریم  
مترجم گوید در اینجا جای شیخ دانشمند شیرازی که روانش صنوف رحمت انباز با داخلی است تا بفرماید  
ابرو باد و موم و خورشید و فلک در کارها تا توانالی بگفت آری و بفتلت نخوری

بمد از بر تو سرگشته و فرمانبردار  
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری  
 خلاصه که بنحویم تمام کار و رحمت شخاصی را که در یک عمل ترتیب دادن نان شرکات دارند در مد  
 کیریم باید انسانی را که با استخراج فلزات معادن میپردازند و از آن دیگران میل و کلند و دس و سا  
 ابزار دیگر میسازند همچین عراده چپها و کشتیبنان و ملاحانرا که وسایل حمل و نقل آرد و کندم و بنیم  
 و نمک و غیره میسازند و سازندگان سفین و بارکشها را فراموشش نمائیم در صورت دیگر  
 تقریباً انقدر وسیع میشود که شباهت با ملاتینهای پدید میکند

### فایده حقیقی کار و رحمت

مشیر از دانشندان انگلیس گوید در میل گشت فایده حقیقی کار حاصل نمیشود مگر آنکه هر چیز را در جای مناسب  
 قرار دهد یا آنکه اشیاء را از روی فاعده از جایی بجای نقل نماید و منی کار و رحمت بمعنیست این تعبیر  
 مترششار الیه طوری جامع و مانع میباشد که شامل تمام اعمال مختلفه صنعت است و فی الحقیقه همگی آنها  
 در دست جای کرده هر یک در محل خود قرار دادند خواص آنها و توانین طبیعت بطور سیر و کار خود را  
 میکند تمام اعمال مطلوب بصورت پذیرش شود مثالی برای توضیح مطلب بنیزیم مختصری از رحمت سائنس  
 خانگیان بنمایم مثلاً سپریم آجر را چطور میسازند جواب آنست که قسمی از گل را از محل خود حرکت داده  
 در قالب میزنند و خشت میزنند و در کوره میزنند بواسطه مجاورت با آتش میزند و حسب عبارت از آنست



و اگر پسیم در وقتحه والوار را از کجا میاورند در جواب اینند گفت بازه و تمبر در تمامای عظیم  
 میسند و میاندازند و از کنده آنها الوار و تحته و در غیر بایسانند پس سخن از سایر چه بای آن شما  
 چیز بای دیگر تریب میند و مداریکاهم چون کار بای دیگر بر حرکت است تمبر و از حرکت میند  
 و تحته والوار و صفحات دیگر که از چوب میجو اینند بدست میاورند و برای این نوع حصه و کار زیاده  
 بر این شکل دن لازم نیست

حالا خوبست دن چپ مثل معلوم نمیم که چون کار با نهر تا نشود تا چه حد بقدر قیمت کار میافزاید  
 مثلاً در حال مساحت سازی نهر از شش کار زیاد از آنچه بدو نظر میاید بالا میسرد چنانکه یک پوند  
 پیمپای نیزه که در ساعت های نعلی بکار میسرد شش پوند طلائی غایب قیمت دارد و آن تقریباً مساوی  
 هزار و پانصد تومان است بعبارة افری یک مثال پنج شش مثال طلا از شش هم میسازد و در  
 نهر این شش و چندان غریب نیست بلکه خیلی غریب ازین داریم از جمله یکی از آنهاست  
 شرحی از نهر ساعت های نعلی مخسرن یک توریاداده که صورت آن از شش و ذیل است

یک نفر پانزده نهر یک پوند وزن دارد و اگر خط تقسیم آنرا نگاهدارند بطول یک فیت است  
 کار از نهر است و اینم از آن شکل پنج پنج خارج نمائیم شش کرده طول پیدا کند و با در حالت خود  
 میکند و در آنیکه اندک تفاوتی در نهای آن پیدا شود خواهی بود نهر بایخی اعلی باشد زیرا که میاید در

دست یک ساعت بجهت هزار مرتبه پیش و پیش رو دو ساله بلکه قرنها کار کند پس یک پند خواند  
 شمس که بکار فرساختن آید یک روز قرصت در حال آنکه بعد از خورشید چاه هزار دو لاری از شمس پیدا  
 میکند بوی سحر آنکه نهر یکی را چهار هزار مینماید

باید دانست که گفت بدون رحمت حاصل نشود ولی بعضی از کارها هست که با آنکه مفید است  
 لکن تحصیل گننت نینماید و این قسم زحمتهای از محنت بیفایده اند و علمای علم اکتونومی در باب  
 تعریف رحمت بیفایده اختلاف کرده یعنی برخی این اسم را که رحمت بیفایده باشد پسندیده اند  
 اما این اصطلاح ظاهر ضرری نداشته باشد زیرا که غرض مقصود از زندگانی فقط تحصیل گننت  
 مشتمل بر لذت رحمت بیفایده است که فایده مابقی حاصل نماید و آن فایده ممکن در اشیاء باقیست  
 ممکن است سوال کنند و بگویند یا رحمت معلوم بیفایده است در جواب گوئیم راست است که معلوم  
 با دستهای خمی و غیره اندوایدی تحصیل کند که در اشیاء ثابت ممکن باشد ولی بواسطه تعلیم و تعلم او  
 عدّه عملیات بیفایده زیاد شود فرض کنیم معلومی بخواهد نقرشا کرد از آنچه که ابای لندن را تعلیم دهد اگر  
 آنها را خوب بیت کند شمال میرود اکثر آنها عملیات بیفایده است ایامی توان گفت رحمت  
 فخره ابایی بیفایده است و لکن نیست بواسطه خراج او بیفایده است جمعی زیاد و صدی ابرگر در او  
 ممکن است چیزی که بیفایده است که بعضی از کارها مستقیماً بیفایده است برخی غیر مستقیم کارها غیر مستقیم



بمنفعت است مثل کار معلم و پلوس و مثال آن میباشد و کاریکه مستقیماً بمنفعت است اصل  
 کشتی سازی و کفش و زری و کاریکه بدست که عمل بدی نهامورث نماید است که در شایان است  
 و ممکن میباشد و کاریکه بمنفعت است که نیستیها و غیر مستقیم برکت مردم نماید مثل کار نخل آو  
 خوان و مستند

کار وزیریم اغلب بمنفعت است اگر چه در بعضی مواقع غیر مستقیم بکلیت منفعتی میرساند مثلاً نخل خوان  
 مگر که کرافت از کندم خارج کردن و قبول تجارت از او بسبب تنگی زیاد است مگر که باشد  
 باید منفعت شد که وزیر بر غلط کاری زراعی سابق کرده و تجارت از قیدهای ناشایسته که بدین  
 نموده بود از او ساخته یعنی خطای آنها در مدتی ظاهر کرده و غالباً وقتیکه بنظر ساید کار وزیر با  
 درجه منفعت است یعنی غیر مستقیم از زمین بابت است تا در اتفاق میافتد که کار وزیر چنانکه خصیم غیر مستقیم  
 افتد مگر آنوقت که تصحیح سلامت مردم و حفظ مملکت آنها باشد

بعضی اوقات کارهای مفید بدل بکارهای بیفایده میشود مثلاً کارهای انجمنی نهادهای مصنوعی بسیار  
 میکندند که راه حمل و نقل اجناس و امتداد مسافر تها را نزدیک و آسان نمایند هنوز آن نهادهای نامشروع  
 که راه این چیره نموده و ظاهر ساخت که کالک تجارتی بکلیه رفاهین و آفات قایقهاست و آنکه کارنال  
 نام نامند و لغو شود گاه هم کارهای بیفایده از اتفاق منفعت میگردند مثل زحمات کیمیا که با

که از آن خبر با انکشاف شد که بسیاری از اعمال صنعتی را آسان نماید و بجای کار با برنج و برنج  
 زود و حکم نیتوان کرد که فلان کار با نفع است یا بی نفع بلکه اول نتیجه آنرا باید فهمید  
 حکم نماید و عدم فایده آن نمود و هر چه کار صعب تر باشد نفع بی نفعی از پیش منکر است  
 و شایسته است که مرد کارکن هر چه پیشه دارد بر همان میکند یا هر چه رشته پیشه نماید

برای آنکه کار بهتر پیش رود و خواهد آن بیشتر شود باید از اشعه شمع که دو قسمت نمود و هر سه قسمتی  
 شخصی یا حاجتی تصدیق شود و مخصوصاً آدم اسمیت معتقد با نیت طلب است و در شرح آن مکتوبه  
 شرایط چند است که حاصل کار و زحمت خیلی زیاد میکند تقدم بر تقسیم کار است مثلاً در بعضی  
 صنایع کسی جمعی کثیر مشغول میشوند و هر دست شنبه از آن کار را میبرد از آن فرض کنیم ساختن شیشه  
 یکی ترکیب اندازه آنرا درست میکند دیگری از صفتل میزند دیگری ترش میدهد دیگری در  
 آنرا صفتلی میکند آخر الامر بعد از آنکه اعمال مختلفه دقیقه کار که قابل باهری بعضی مشتملای بد  
 مطبوع روی آن رسم نماید و پوشیده نباشد که کار کردن با این ترتیب اولاً مهارت کارگر را زیاد میکند  
 ثانیاً عمل مجبور نیست از کاری دست بکشد و بکار دیگری پردازد و چنانچه نقل و انتقال از کاری بکار دیگر  
 مینوی بکاری معطلی است ثالثاً اگر خیال حواس عمل مشغول و صرف مشغول کاری را واحد باشد  
 اختراع اسباب یا وضع مناسبتری نماید فایده عمل زیاد تر کند



ارشع مسطور در فوق معلوم شد تقسیم کار متضمن سه فایده میباشد حال آنکه در توضیح آن سه فایده بگوئیم  
 مخفی نماید که از یاد مهارت کار کرد و کار را تمسک و فوایدی است که از تقسیم عمل حاصل میشود و کارها  
 جات بعضی از شهرهای از قبیل بیرونیکام مهارتیکه کار کرد از تقسیم کار بهره رسانیده اند شخص را بحیرت  
 شاد در کارخانه که قلم انبی میسازند کار بعضی از عمال جات فقط اینست که قلمها را از چوب خشک  
 میسازند بکنند و دیگر را بر سر میسازند که شخص غمناکند حرکت دست ایشان را دست شخص دیگر  
 و این مهارت و سرعت نتیجه استعمال شغل است همیشه اما صنایع نکردن وقت از جهت جو  
 نمودن از شغلی شغل دیگر هر کس کار یعنی شغل کاره را به این یاد و تماشا کرده میداند و نمیخواهد  
 چراغهای کالسکه را بردارد بکنند و بالای کالسکه و کچراغ بر میدارد و از آن شخص دیگر که در پائین است  
 میدهد و او از آنجا بیکه باید گذاشت میگذارد و بانویض در ظرف چند دقیقه سی چهل چراغ برده  
 میشود و صورتیکه اگر تمام اینکار را بکنند بکنند میبایست ما برود و چپراغ یا سه چراغ از بالا پائین کالسکه  
 و از پائین بالا بیاید و برود و کاریکه با دو نفر در چند دقیقه صورت گرفت بکنند و بیاعت تمام  
 اند و باب اینکه تقسیم کار سبب چراغ سباب عینه میشود و صورت تسهیل عمل میگرد و و کاری میکند  
 که بکنند کار چند نفر را کند آدم نمیتواند مثل خوبی برای اهمیت این صنعت زده گوید و فیکه اول چراغ  
 ساخته شد سپری را نامور بار کردن و بستن در یک کرده بودند و او خسته این کاری داشت پس بر حال

افتاده با خود گفت اگر من طرخی زکی بریزم که در بیچ بدون مواظبت مباشرت من باز بسته شود  
 بتوانم فارغ البال تمام وقت خود را بصرف بازی سازم پس بعد از نظر و تدبیر بسیاری بدیندیجه  
 بست و سر دیگر ریسمان را بجای از چسب که پس میرفت و پیش میآید بدین پنج کوکب یا جوان یا  
 برای خود ختم نمود و نوشت بول در دست چند می شغول بازی شود

تقسیم کار نفعی هفتم تر از نافع فرورده دارد که آدم سمیت ملقت آن نشده بود و اول کسیکه  
 متذکر گشت شش پنج میباشد شش را میگوید کارگری که میتواند در روز کاری مکنه که اجرت آن  
 ده قران باشد حیث است از بکاری او اندک که قابل سه قران مزد باشد و از تمام نیز بطور مثل  
 گفته اند (سمند با پایانی را که باید کشور کشائی سواران شود بدین بنی انصافیت) و این  
 نفعت راجع تقسیم کردن کار است

ترجمه در توضیح این مطلب گوید چون حریر بانی در حصیر بانی و او هستند تنها آن کارگر که رفقا  
 خسارتت بلکه مملکت و چارخسرا باشد اگر حریر بانی کار خود میکند و وطن او محتاج بحصیر بر چه  
 گشت و شرافت خویش را حفظ نموده و کارگر بانی دیگر نیز تشویق شده بخمال تکمیل کار خود میافا و بعد  
 از آنکه حصیر بانیها حریر بانی میشوند اما وقتیکه حریر بانی مجبور بحصیر بانی شود زنده زنده از روی  
 حصیر بانی میشود و رونق از صنعت میرود و از خروج این مطلب است که وقتی از حکمی پرسیدند بسبب



انقضای فلان دولت چه بود که کارهای بزرگ با اشخاص کوچک رجوع کرده از عهد بزرگان  
 و کارهای کوچک با اشخاص بزرگ استنادهای بی تمام کار با بزرگین اند و ملک تصرف شد  
 با بزرگیم بر سر مال جام شیشه خودمان شک نیست که اگر در قاجاری را بر رسم نقوش لطیفه و بدیع  
 شیشه دارند فایده ندارد و جز بیعیب صنعتی عالی همچین اگر صاحب صنعتی بزرگ را بکار می رود  
 کند مثل اینکه نقاشی هر یک از رنگ سالی شونال نمایند این نیز غنسی است فاضل و قهر با مثل است که  
 از زمین حاصلخیزی قناعت بعلت وجودی کنند که در آن میرود منابع تقسیم کار را بخوبی باز نمودیم  
 و طبیعی که دارای پوشش دکائی باشد خود پس از تقیبه بی تجربیات مطلب میرود حالا میخواهیم  
 تقسیم کار ضروری نیز وارد نمایند در صورتی که بلی این مشرفه عالی از حضرت هم نیست  
 خراجی که تمام عمر خود را صرف ساختن بایصندلی میکند چون رسول خوبی و بسیار تمام صندلی  
 نیست فقط خراجی نماید و باید در عرض حضرت با ماه فلان عهد پایصندلی تبر باشد باین سبب  
 و استعدا صنعتی عمل ظاهر نشود و چون هم هر کارگری مصرف یک کار است زمین او و صنعتی  
 و صندلی باینکه ساخته میشود که حکم و نه راحت است و شاید که این عیب از تقسیم کار برود که  
 زیرا که چون بکارش رسول تمام صندلی نیست و هر چند از کسی مبارز تمام کار خوب نشود کبی دیگر  
 از معایب تقسیم کار نیست که کارگر را بفرماندهی فرار میدهد که یک کار مخصوص با کمال چالاکان تمام

اما بعضی اینکد شغل را نیز در ادای دیگر نمیتواند کاری از پیش برده اگر چه گفت آن کارگر با استعداد  
 و هوش باشد ولی چون تقسیم کار را در او بر حسب او کرده که شغل واحد مشغول باشد نمند کار دیگر از او پیش نیاید  
 این مسئله جسم باقیقت بود که تقسیم کار عینیت تمام دارد و منحصر بکارخانه و مثال آن نیست مثلاً  
 تجارت آزاد که سابق شماره کردیم سطحی است از تقسیم کار زیرا که چون مجامعی مصنوعی که ما بین  
 مل بود مرتفع شد اهل هر مملکتی بجای اینکد معاملات آنها محدود و مملکت خودشان باشد توانستند که تجارت  
 و صناعت وطن خود را منحصر کنند بجزیره یا یک خد و نه اسباب آنرا بهتر در آن سرزمین منتهی آورده  
 مابقی حواشیا را که در مملکت خودشان سهولت و خوبی است نمیدهند بلکه آنرا مملکت خود تحصیل کنند

### اتفاق در کار

چنانکه ظاهر ختم تقسیم کار و وسیله بزرگی است ای بر حال کردن کار و ملی یک وسیله دیگر نیز  
 هست که میتوان گفت اثرش از تقسیم کار هم بیشتر است آن وسیله اتفاق در کار است اتفاق  
 در کار در همین تعریف کرده اند که عبارتست از ترکیب کار اشخاص متعدد و مثلاً وقتیکه میخواهند  
 کشتی بزرگی را بسازند وقت چندین نفر لازم است هر چه عده آنها زیاد تر باشد بلکه زودتر  
 و آسان تر بالای آید و اگر بکنیز میخواهند آن را بسازند زحمت بی ثمر بود این است نایه  
 اتفاق چند نفر در کار



اتفاق در کار هم دو قسم است اتفاق در کار واحد چنانکه در مثال فوق باز نمودیم که چند نفر متفق شوند  
 برای انجام کار واحدی مثل بلند کردن برای مثال آن دیگر اتفاق در کار متعدده است که  
 چند نفر متفق شوند که چندین کار مختلف را با هم انجام دهند مثل اتفاق در کاریکه در کارخانه پارچه با  
 چند نفر متفق شود که شخاص متعدده دستند که هر کدام در جایهای مختلف مشغول اعمال مختلف میباشد  
 ولی همه متفق اند برای اینکه پارچه پخته بازند گوی تخم پخته میکارند و چون پخته است آنرا از آب میکنند  
 که بخرج بفرستند دیگری بخرمائی میکند و آن پخته را از یک لایت لایت دیگر میبرد و چون  
 بآن لایت رسید صنایع مختلفه صنعت گران بهر ادا آن پخته تمام کار میزنند تا اینکه پخته  
 اتفاق کار همه آن شخاص این میشود که پارچه پخته از کار هر میاید مثال دیگر از اتفاق کار چند نفر  
 در انجام چندین عمل معاوضی است که کارگرهای زراعتی و کارگرهای صنایع میگوید میکنند بسیار  
 جسمی هر وقت جمعی متفق در کار شدند که بیش از آنچه خود خدا لازم دارند تهیه کنند جمعی دیگر  
 مجبور میشوند که در کار متفق گشته پیش از آنچه خودشان لباس لازم دارند بخرند تا هم نمایند و این زیاد  
 لباس خود را بآن جمع سابق داده در عوض زیادتی خدای آنها را بگیرند

مستر و گفتند که از علمای علم انومی ملتیک است طلب فوق را در نظر گرفته و ماضی را که  
 اهل شهر و اهل دیار از معاوضه تر و باید خود حاصل میکنند ملاحظه کرده و قانونی از برای نظر کوچک

نیشی وضع نموده و گفته است اگر بزبان اواده بانی که بارضی جید کوچ بکنند بهر یک قطعه زمین حاصل  
 خیزی بدیند با نازده که تمام اج خود سازتوانند از آنجا تحصیل کنند اینکار با محبت منزل تجارت مانع  
 ترقی تمدن میشود اگر چه قدری منسوانی و زاده دست میدهد ولی چون هر خانواده فرد مستقل است  
 بدینکاران جهت مباحی ندارد مردم میل بکارهای مینوی و زحمت میکشند که پیش از آنچه خود لازم آید آذوقه  
 لباس و اشیای آن تهیه میکنند مستر و کفیلند از برای علاج این پسند ظاهر داشته است که در کوچ  
 نشین باغی الامکان باید جمعی در شهر سکنی داشته باشند و جمعی در دیات زیرا که در انصورت با تقسیم  
 کار خوب فایده مهمی آید و مردم بر سر کاری آیند بجهت اینکه آنوقت با چار در شهر محلی برای فروش محصولات  
 زراعی قرار میدهند و اهالی ان شهر در عوض آن محصولات باید محصولات صنعتی خود را بخرج بدهند یا  
 که تمام طبقات مجبور بکار و صنعت میشوند

### فایده چهارم جهات و آلات

چون در مطلب اول با محبت بر حاصلی زحمت انسان میشود یعنی تقسیم کار و تفاتی در کار را ذکر نمودیم  
 حال مطلب ثانوی بیان مینماییم که اهمیت آن در نزد همه کس واضح و آشکار است آن استعمال چرخها  
 و آلات است هیچ صنعتی نیست که محتاج به استعمال آلات ادوات نباشد پست ترین در جزایر  
 تا ببل نباشد مکن نمیشود پسختین ساده ترین وضع خیاطی بی سوزن صورت و قوچ نمی آید و در این



زمان تقریباً در تمام شعب صنعت سهال آت چرخها معمول است روز بروز مدت اول تر میشود  
 آلات ادوات حاصل زحمت را از دوره زیاد میکند یعنی اینکه جای زحمت انسان را بیکدیگر و صرفه  
 مزد کارگران عاید میشود مثل چرخ خیاطی و چرخ دروگری و غیره اینک چرخ کار با سایر نخام میاید  
 که اگر انسان بخواست آنکار را مجری بدارد بستم زیاد می اشخاص لازم میشود و آن صورت است  
 بآن خوبی نخام نمی آید مثل کالکند بخار که مردم را بسرعت بشت فرسخ در سلامت حرکت میدهد  
 در مثال اولی وجود چرخ سبب میشود که آنکار را که سابقاً صدّه زیادی را شامس چرخ نخام میدادند  
 حالا صدوی محسوس دارند و با نوساط بسیاری از عملیات بکار میشوند و بکارهای دیگر شغلی  
 می آیند در مثال ثانی وجود چرخ میدانهای جدی برای کار و عمل باز میکند بطوریکه شامس بکار شده اند

کارهای تازه می توانند پیدا کنند

**در باب اینکه حاصل زحمت انسان را یا در بطن بزمندی و در حسن خلق و اما عمل**

سه عامل مادی را که باعث از یاد حاصل کار میشود ذکر کردیم ولی عوامل غیر مادی نیز هست که

بر حاصل کاری افزاید آن عوامل بزمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمل است

در اینکه بزمندی کارگر را سبب از یاد حاصل کار است حرفی نیست و بطلب خود بدیهی است و بخواج

مثال ندارد بسیاری از صنایع هست که شخص باید باهاش کار کردی کند و تعلیم بگیرد و غالباً در این

این سایان در از زحمت شاکر و برای استاد حاصلی ندارد زیرا که گشته از نابدی مصالح کار را  
خراب میکند

اما شور عمد فایده نخست ظاهر است خواه عمل زن باشد خواه مرد کارگری که بشویر باشد مثل چرخ  
کار میکند و فقط آنچه را که با وی داده اند خنم میدهد و از خود دخل و تصرف ندارد و بانوی اسطه صنعت  
خود را ترقی میدهد و اگر وقتی صنعتش کاسه ناز خوب شود و بیکار میماند و کار دیگر از دستش بر نمی آید و در  
محتاج که انی یا وظیفه خوری میشود

حسن خلق عمد صحت خلاق کارگزینسه از وسایل همه از وی حاصل کار است بجهت اینکه از تمام  
صنایع نباشد هر قسم زیاد روی آبریل خمر خوری واپور کشی و امثال آن داشته باشد سبب گشته شدن  
خرای او میگرد و چنانکه دیده ایم آدمی که به شرب مکررات نوقی هم که بسیار است کار حساب  
نمیواند از پیش برود و قسماً همیشه کسانی که از این قسم لودگی با دستم باشد عیب طبیعی نمیکند

صحت خلاق کارگرفان با استعداد و شورا و مروت و بهر راه است آدم بشویر هرگز نمیتواند خطا با  
روحانی بسبب و لذت یکنیاه بی ضرر را فهم کند در تصویرت آثار تربیت از این حیث و از حیثیات  
دیگر خیلی فایده و اینست در از زیرا که تربیت شور کارگر را محرک میشود و بانوی اسطه فایده کار او  
بیشتر میشود نیز تربیت باعث صحت خلاق مردم میگرد و زیرا که راه لذت و حطمانی و حافی بی ادب



بایشان نشان میدهند چنانکه از سال هزار و هشتصد و هشتاد و نصد و میلادی که در مملکت انگلیس قانونی وضع گشت  
 و از آن روز تربیت طفل را بسط و فشار دادند شرارتها و سوء خلق با و منقرض آن مملکت خیلی کمتر  
 از سابق شده و یقین است که قسمت عمده این بهبودی نتیجه همان قانون است مثلاً مثل  
 شرارتها از سال هزار و هشتصد و هشتاد و نصد و میلادی که در مملکت انگلیس قانونی وضع گشت  
 سال ربع بوده است یعنی در سال اخیر سه ربع هفتده سال قبل شرارت شد و زریایات دو  
 و سال هزار و هشتصد و هشتاد و نصد و میلادی چهار کرده بود که بواسطه شیرت تربیت شمال سکرات  
 خیلی کم شد و همین جهت که در لیسیم و ضرر کم کرد و لذت و آرداده است این نقصان  
 شرارت و منقرض و سوء خلق بشیر اسباب سرت میشود اگر چه آوری کم که جمعیت پنج نقصان پیدا  
 کرده که بگوئیم از آن جهت است بلکه برعکس جمعیت خیلی زیاد تر شده چنانکه در طرف همان هفتده  
 سال که شرارت و ضرر و استمال سکرات اینقدر تخفیف یافته جمعیت انگلیس از پنجاه و نه گوییم  
 چهار کرد و نقر رسیده است

**فایده امانت علی** چون کارگر با این نباشند لازم میشود که شما صیرا و اداری اند که در وقت کار  
 سرکشی و مواظبت آنها را بکنند حال آنکه اگر این بودند و چون آن شخص لازم نبود و آنها بکارهای  
 دیگر میپرداختند و باید بجا طرد داشت که اگر عمل سرکشی و مواظبت لازم داشت باشد نمی این باشد

بر تقدیر مواعظ و بشوند باز تقبیل خود را بکنند و مخصوصاً این حال در زراعت خیلی دیده میشود  
چونکه در این کار شغل های شخاص مختلف است و کارگر با بسافت های بعبیده پراکنده میباشند  
و مواعظت و سرکشی آنها خیلی مشکل است

حال قبل از آنکه از تفکوی کار با منفعت و بی منفعت خارج شویم خوبست و بار و خیر با نیز که باعث  
از دیاد حاصل کار میشود شماره و نامیم چنانکه ذکر شد آن عوامل بر دو قسم است عوامل مادی و معنوی  
عوامل مادی عبارتست از تقسیم کار و اتفاق در کار و استعمال چرخها و آلات  
و عوامل معنوی عبارتست از هنرمندی عمل و شعور و استعداد عمل و صحت خلاق عمل  
و امانت عمل

حال پیش از آنکه مشغول تحقیق شغل سرمایه شویم خوبست که مطالعه کنیم در این معنی خرج با  
و خرج بی منفعت نیز بررسی کنیم

### خرج با منفعت و خرج بی منفعت

اگر شخص تمیز با این رحمت با منفعت و رحمت بی منفعت را بخوبی داده باشد آنوقت منفعت میشود  
که کسی که زحمتش با منفعت است خرجش هم با منفعت است و برعکس کارگری که زحمتش بی منفعت  
باشد خرجش هم بی منفعت خواهد بود اگر چه کارگری هم که زحمتش با منفعت است تمام مخارجش با منفعت



نیست فقط آن خارجی را که برای نگاهداری خود میکند در وقتیکه مشغول کار است آن منفعت است  
 تمام خرجها یکبار برای چیزهای غیر لازم و عیش و عشرت میشود بی منفعت است بجهت اینکه در آن  
 ترقی از آن حاصل نشود اسراف و تبذیر هم خرج بی منفعت است اگر چه بعضی گمان میکنند بر  
 حانه مفید است ولی برعکس ضرر دارد اگر هر قسم خرج و اتلاف اموال فایده داشت ملاحظه عا  
 قله در بیان بود بهترین طریقۀ تمول ای قوت سوزاندن خانه با و کارخانه با و همیشه عانه و خراب  
 کردن راههای آبن و بنادر و خطوط مملکت بود تنگی نیست که اگر چنین کاری و خرج بی قوت  
 صنایع بنائی و مهندسی روح خوبی میگرفت فایده زیادی بصاحبان آن صنایع عاید میشد  
 ولی در عوض تمام مردم متضرر شده خانه خراب میکشند بعد از حریق بزرگی که در شیکاگو واقع  
 یکی از روزنامه های امریکا نوشته بود این واقعه برای بنائی خیلی چیز خوبی بوده است که با بسند  
 آن روزنامه فراموش کرده بود که انقدر که بنا با و سمار با از سوختن آن بنا فایده بردند با  
 بلکه مبلغی بیشتر صاحب آن بنا متضرر شد میو باستیا مثال خیلی خوبی برای توضیح این مسئله  
 زده و ما مطلب خود را بکلام و نظم میکنیم مگویید یا دیده اید فلان دکاندار را که چند مرتبه میشود  
 وقتیکه پیرش از روی بی احتیاطی یک جام شیشه ای را از او میکشد اگر در چنین وقتی ضرر بود  
 البته ملاحظه کرده اید که تا هم ظهیرین اگر چه نمی نهر با شد یکی یکی این عبارت معمول را برای بنائی

خاطر دکاندار بجا بر میگویند که عیب ندارد هر کسی مابینان بخورد اگر شیشه شکند پیش شیشه که اگر با بخرند  
 این عبارت معنی دارد که خوبست در اینجا بیان کنیم فرض کنید که قیمت جام شیشه شش قران  
 باشد در این صورت میگویند اینواقه شش قران برای تجارت شیشه که نفع داشته است منعم  
 قبول در این حرف حسابی است شیشه که می آید و شیشه را که میگذارد و شش قران میگیرد  
 و در دوش بان طفل بی حسابا که شیشه را شکسته است میگوید این جزو نیست که همه کسی بسنید  
 اما اگر از اینواقه شما میخواهید شیشه بگیری یک سنگتن شیشه کار خوبی است به بحث روح پول  
 توی تو صنعت میشود آنوقت من خواهم گفت که چنین نیست زیرا که شما از آنچه می بسنید آن  
 نتیجه را میگیرید ولی این کار را شما هم دارد که شما می بسنید و مفت آن نیستید شما می بسنید  
 که آن دکاندار شش قران خرج این کار کرده و از اجار و دیگر نیست میزند از دومی بسنید که اگر  
 خرج این شیشه برای او ترشیده نشده بود ممکن بود کفشهای کهنه اش را نون کند یا اینکه کتابی  
 بد کتابخانه اش بفرماید مختصر آن شش قران است صرف کاری میکند که اینواقه ما  
 آن شده است

حالا پس نیم اینواقه برای نگین صنعت چه اثر داشته آنچه ظاهر دیده میشود اینست که صنعت  
 شیشه که شش قران ترقی کرده اما اگر این شیشه شکسته بود دکاندار کفش یا چیزی دیگر میفرماید یا بر



صفت کفشدوز و صنعت دیگر ترقی میکند انهم آن جزئی است که دیده نمیشود و کسی صفت  
 آن نیست حال اگر این نکات و مطالب ظاهری باطنی را ملاحظه کنیم و بنحیم صفت میشود که  
 و شکستن نشیند میگوید امتری بر صنعت تجارت ندارد چیزی که بهست نیست که اگر دکانها بیچار  
 شیشه اش شکندش قران از کسبه اش میروند و پنجره اش هم باز همان حالت اول باقی است  
 اما اگر شیشه نشکند میواند با آنشش قران کفش بخرد آنوقت هم کفشش نوشته هم پنجره اش  
 صحیح و سالم مانده است انهمی کلام مسو باستیات

از این مثل تجوی معلوم میشود که کسایکه میگویند دل خرجی و عاشقی خوبست برای تجارت فایده دارد  
 چند اشتباه کرده اند

اگر شخص تو این اولیة انومی بداند صفت میشود که بواسطه حسن بطنی و هوساوندتند برکت  
 بیخ فایده نمیرسد ولی اگر بنحوا هم بیشتر در این مطلب تحقیق کنیم باید اول مثل های سرمایه را بیان کنیم  
 و چون این سلسله و شعبه از علم انومی ملینیک است و فصل جداگانه از شرح میدهم

### فصل سیم

#### در باب سرمایه

گاهی از اوقات بر مردم مشتبه میشود و سرمایه و پول را یکی میدانند و اگر چنین بود آنوقت ملاحظه

نمیستیم یکی از لوازم ثلثه ثروت بدینم زیرا که پول خودش برای تحصیل ثروت فایده ندارد  
در چند صفحه قبل فایده و شغل پول را بیان کردیم و اگر آن شرح نظر باشد واضح میشود که پول  
نه ثروت و نه سرمایه است این مطلب را همیشه باید بخاطر داشت که پول تعیاس ارزش  
وسیله معامله است بباریه حسری پول چیزی است که برضایت عاقله منتخب شده است  
که میراثی باشد که بواسطه آن ارزش تمام اشیاء دیگر را بتوان معلوم کرد پس پول را میتوان  
با تمام اشیاء دیگر معاوضه نمود

**تعریف سرمایه** تعریف سرمایه را با اینطور میتوان کرد که سرمایه چیزی است از ثروت  
که کنار گذاشته میشود و از برای اینکه بعد با حصول ثروت امداد نماید کابی اوقات ایزاد  
که سرمایه همیشه برای تحصیل ثروت لازم نیست زیرا که مثلا کینه و حشی میتواند میوه با  
علف یا نیزه که غذای اوست جمع کند و برای باران حشیا ندارد که از سابق چیزی ذخیره داشته  
باشد یا اینکه مردمتی اگر کبش بریه بفتند میتواند کم در آن زمین کار کند و ثروت بدست آورد  
ولی این ایزاد صحیح نیست و منغلط است زیرا که بنا وقتیکه وحشی ترتیب سنگ چنخاق میدهد  
باز سرمایه برای خود دست میکند و کلیتة میتوان گفت که در حالت حالیه و صنایع جدید سرمایه  
یکی از لوازم حصول ثروت است مثلا عمل زراعت بجزی نمیشود مگر اینکه صاحب کار پیش



ثروتی حسیج کرده باشد و حال بواسطه آن عملجات نگاهداری کند زیرا که چندین ماه پیش  
 تا آن تجلی که برین فاشانده بدست من مان شود و ظاهر است که کارگرها نمیتوانند از آنچه بر سران  
 میکنند و بعد حاصل خواهد داد و تغذیه نمایند بلکه ثروتی که رحمت خودشان بر رحمت یکری بقا  
 حاصل کرده آنها نگاهداری میکنند این ثروت را سرمای میکنند مابقی بر این آشکار بود که چگونه  
 ثروتی که از رحمت گذشته حاصل شده تحصیل ثروت آینده کمک میکند زیرا که مستاجرین و  
 اینکه فرد عملجات خود را بپول بدهند مقداری کندم یا سبب فی این بجز و مثال آن میدهند  
 و این را فرد ضعیف میسازند و آنی حالات مستاجر ثروت خود را تحویل بپول میکند و آن قسمتی از  
 ثروت را هم که باید به عملجات فرد بد بپول داد اینک این پول نماینده ثروتی است که  
 سابقا جمع شده و از برای تحصیل ثروت آینده همان فایده جنس را که پیشتر عملجات میدادند  
 دارد پس باید بقت بود که آن ثروتی که بطور فرد میان عملجات با نفعت قیمت میشود سرمایه  
 و چون عملجات در حین اینکه مشغول تحصیل ثروت آینده میباشند غذا میدهند و نگاهدارند  
 میکنند لهذا فایده عمده برای تحصیل ثروت در وقت نیاز باید بقت بود که آن پولی که عملجات میدهند  
 سرمایه نیست غذا و لباس و چیزهای دیگری که این پول را با آن معاوضه میکنند سرمایه است  
 طلا و نقره از خود نیست و انداز عمل نگاهداری کند و هیچ ثمری بر آنها ترتیب نیست مگر اینکه توان

آنها را با لوازم زندگی معاوضه نمود در زمانیکه قشون با یلیون از مسکو با نهایت پرسیانی و نحی برآ  
 کرد چون کار حمل و نقل مشکل بود مجبور شدند صندوق پول را دور بسپندازند بعضی از سربازان  
 قدری از پول آنرا برداشته جیب با و جرمین بای سربازیشانرا از آن بر کردند ولی مدت  
 زیادوی آنرا نگاه داشتند زیرا که برای تخفیف بخر و صدقات آنها هیچ فایده نداشت بلکه  
 سیکسی آن بیشتر سباب صدر میشد پس زودی آنرا روی بخت انداختند و دوش خود را  
 با سلیکن فارغ ساختند این واقعه واضح میکند که پول را اگر نتوان چهره بایکد حافظ حیات  
 یا باعث از دیالذات است معاوضه نمود هیچ فایده ندارد و هیچ کار نمیخورد

یکی از علما موسوم به سیر منوچهر کتابی نوشته باسم (ترقی و فقر) در نجاست و بد  
 خلف است که بگویند فردا با از سرمایه داده میشود و میگوید که فردا عله را از قیمت آنچه که کارش  
 حاصل میکند میدهند یعنی که کار خود را بخرودش را در می آورد مثلا اگر کارگر شخم کند  
 بنفشه یک تومان بدهند برای اینست که قیمت زمین شخم شده اقمیت زمین شخم نشده است بجا  
 اجسری کارگر ثروتی ایجاد کرده و آن ثروت یا قسمتی از آن فردا کاراوست در جوار  
 این اعتراض کوئیم یقین است که هر شپه صلی فردا و منفعت قیمت آنچه می است که از  
 کار و سرمایه حاصل میشود اما صاحب سرمایه کاری را میدهند که حسمال خطر هم در آن میرود



مثلا چندین ماه و گاهی چندین سال قبل از آنکه حامل کار دست بدید بجملة جات فرودید  
 در صورتیکه ممکن است بعد از دادن این فرود با جملش بفروش رسد پس واضح است که او  
 این فرود پارا سرمایه داده است یعنی از آن ثروتی که پس اندازی کرده مخصوص اینک  
 ثروت آینده داد کند مثلا صاحب سرمایه فرودید که قطعه زمینی برای او کندم بگذرد  
 جهت اینکه اینکار را میکند انیت که امید دارد که کندم را بفروشد و از قیمت آن فرود  
 جات را که داده بر میدارد و یک نفعی بعدا حاصل میکند اما ممکن است این امید برآورد  
 نشود مگر کی باید سرمایه بقیه می شود حامل را رسن بزند و خراب شود اگر بنا بود فرود  
 جات را از قیمت حامل کار آنها بدهند در حال میبایست کارگرانی که آن کندم را گذاشته  
 هیچ چیز نگرفتند حال آنکه چنین چیزی نیست و عمل جات نمیتوانند این خطر را ببندد بگیرند زیرا  
 ذخیره ندارند که اگر کارشان حاصلی نداد بان بتوانند بگریزند و همین جهت مجبورند که کارشان  
 بر صاحب سرمایه بفروشند و چون خطر را باید اینکار را بکنند کارشان را هم از دست میدهند  
 ولی این نایدی برای آنها حاصل میشود که خواه کار حامل داشته باشد خواه نباشد آنها را  
 بفقیرانی

موسمی دارند

بعضی از عملی کنومی سرمایه را که صرف فرود میشود سرمایه فرود میمانند ولی از این عبارت نیاید

چنین استنباط کرد که سرمایه داری سرمایه مخصوص دارد که باید وقت ادای فرد بگذرد  
 و بگذراند بلکه معنی آن نیست که در صورتیکه صنایع تغییر زیاد نکند هر مستحق سرمایه فرد لازم  
 دارد و با سایر سرمایه های مینویسند آلات و ادوات و مصالح تناسبی داشته باشد یعنی <sup>رنگه</sup>  
 در صنایع تغییرات بزرگ واقع نشود هر قدر که سرمایه های یکبار خریداری کنند سرمایه فرد هم بطور نرم  
 از ویاد حاصل نیاید <sup>توسعه</sup> باید گفت بود که ثروتی که در راه فرد صرف میشود تا نابکار نگاهدار  
 عملیات با منفعت نمیرود بلکه مقدار زیادی از آن با کسب کارشان حاصل است قسم  
 میشود پس فقط آن قسمی از سرمایه فرد که نگاهداری عملیات با منفعت میکند حقیقه سرمایه  
 بنا بر این سرمایه فرد بدو قسمت عمده تقسیم میشود یکی آنکه نگاهداری عملیات با منفعت است و آنرا  
 میتوان حسره فی از سرمایه کلی ملکیت نامت خود <sup>دیکر</sup> آن قسمی که عملیاتی را نگاهداری میکند  
 که کارشان موجب ثروت نیست آن حسره جایی است

سرمایه علاوه بر اینکه در عملیات نگاهداری میکند فواید دیگر هم بحسب میل ثروت و کمیت دار  
 چون هر ثروتی که کنار گذاشته شود برای امداد بحسب میل ثروت آنرا سرمایه بگویند پس سرمایه  
 چرخه و آلات و ادوات که بحسب میل ثروت ملک میکنند نیز جزو سرمایه محسوب میشود مثلاً بسیاری  
 از صنایع را میتوان بخوبی از پیش برد مگر بواسطه برپا کردن کارخانه یا بناهای بزرگ و چرخها



پرنجانب و آرا نجله است صنعت ساختن پارچه شی در نیصورت صاحب کار علاوه بر آنکه  
 که برای دادن اجرت لازم آرد باید مبلغ گزافی هم سرمایه خرج هبند و آلات و چیز  
 بکند نباید تصور کرد که تمام ثروت صاحب کارخانه سرمایه است یک جزئی از ثروت  
 هم خرج تقنات و عیش و عشرت میشود و فقط انجمنی از ثروتش را که مخصوص تحصیل ثروت  
 تازه میکند سرمایه میتوان نامید تسهیل کزینسه یکی از غلطی کنونی است میگوید که  
 سرمایه برای تحصیل ثروت نیست که سباب و آلات مصاحی که کار لازم دارد سرمایه  
 میکند و از اعراض نماید و در بین کام مشغولی غنایمده و بکارهای آن سپردار و نیست  
 زحمت گذشته و حاصل آن باید برای زحمت حالیه بجای آورد پس هر چیزی که باین مقصود بخورد و از  
 سرمایه میگویند

سابق گفتیم که آن قسمتی از ثروت که صاحب کارخانه خرج خیریه می نماید غیر لازم و عیش و تقن  
 میکند سرمایه نیست و فقط آن جزئی از ثروت که در راه تحصیل ثروت بجای صرف شود سباب  
 کارهای عملی است مثلاً اگر شخص بخاچه تومان ریاق بخرد نمیتوان گفت که این خاچه تومان  
 از عملیات ریاق بانی کار میکند و بنا بر این بطور سرمایه استعمال شده و بعین مثل نیست که  
 صاحب کارخانه از صرف عملیات خود کرده باشد

است  
 کنگر  
 تقنات  
 سباب  
 کارهای عملی

از برای جواب این ایراد باید یکی از مهم ترین مطالبی را که در باب سرمایه گفته شده و خواستند  
باید بخوبی آراصفقت شود بیان نمایم و آن مطلب اینست

### در باب نیک طلب سرمایه کار

یعنی هر وقت که کسی شغلی طلب میکند و از آن میخواهد کار طلب نکرده یعنی اسباب تشویق کار  
نشده است بجهت اینکه فقط آن سرمایه که مستقیماً وقت اجرت کار کرده شده کار طلب میکند  
یعنی کارگر را بکار و امید دارد از برای توضیح مختصراً چند نکته ذکر میکنیم فرض میکنیم  
که صاحب کارخانه پارچه‌پشمی متناهد باشد که در سال پنجاه تومان خرج بر آن کند بقسمی مردم میگویند  
چه فرق میکند چه صاحب کارخانه این پنجاه تومان را صرف بر آن کند چه صرف نگاهداری عملیات  
خود بجهت اینکه اگر صرف بر آن هم میکنند باز آن پنجاه تومان اسباب نگاهداری عملیات بر  
باقی شده و مثل اینست که صرف عملیات پارچه‌بافی شده باشد و اگر خریدن بر اق را متوقف  
کند و پولش را صرف عملیات پارچه‌بافی نماید فقط آن پنجاه تومان از عملیات بر اق باقی  
مقتل بعملیات پارچه‌بافی شده و بهر حال صرف نگاهداری عملیات شد عملیات پارچه  
باقی نباشد عملیات بر اق باقی باشد از برای اینصورت جواب اینست باید ملاحظه کنیم که اگر حساب  
کارخانه را در نظر بگیریم و در عوض عملیات پارچه‌بافی خود را زیاد کند و در آن



چه خواهد بود صاحب کارخانه یراق بانی چون مشتری یراقش کمتر شده از سرمایه خود مقدار کمی  
 همان تخفیف مشتری بر میدارد و چون قتی نذارد که آن صاحب کارخانه آن مقدار سرمایه بکار  
 بگذارد ناچار برای جلب منفعت آنرا صنعت دیگری بکار می نذرند و این سرمایه غیر از آن  
 سرمایه است که مشتری سابق یعنی صاحب کارخانه پارچه بانی حال صرف زیاد کردن عملیات خود  
 میکند آن سرمایه است جداگانه و این هم سرمایه است جداگانه و حال بجای نیکو نخواهد توان  
 برای نگاهداری عملیات صرف شود صد تومان صرف میشود پس سرمایه از عملیات یراق  
 بانی بعد از عملیات پارچه بانی منتقل نشده بلکه عمده عملیات پارچه بانی زیاد شده و علاوه بر آن  
 عمده از عملیات یراق بانی مشغول صنعت دیگری شده اند

پس معلوم شد اشخاصی که میگویند جایشی و تفنن برای تجارت خوب است اشتباه کرده اند بطریقه  
 عملیات از جایشی و تفنن فایده نمیرسد علاوه بر این اگر پولی که صرف عیش و تفنن میشود  
 زراعت پیدا شده باشد برای عملیات از دوراه ضرر دارد گویی آنکه از دست ارشادان و  
 آن مقدار پولی که صرف تفنن و عیش میشود همانقدر از اجرت عملیات کم میکند چنانکه دیدیم  
 که پنجاه تومان را اگر صرف یراق میکنند صد تومان میشود و یکرا نیکو تحصیل ثروت مانع میشود  
 و بنا بر این سرمایه جدید بدست نمی آید

مطلب اخیر را بواسطه مثال دیگر توضیح میکنیم و آن نیز مؤید این گفته میشود که طلب اشیا را طلب  
 کار نیست فرض میکنیم زراعی کندم خود را میفروشد برای اینکه بعضی اشیا بخرد اگر این اشیا  
 چیزهایی باشد که بطور معمولی صرف شود میتوان گفت مبلغی معادل قیمت آنها از سرمایه ملکتم کم  
 شده اما اگر بر او با حاصلی صرف شود سرمایه ملکتم زیاد میشود بباره حسنیه اگر زراعی پول  
 کندم خود را بخرد این معادل از بیع راه تحصیل ثروت کلی نمیکند مبلغی معادل قیمت آن بیع و چون بیع  
 حاصل ثمری صرف شده است ولی اگر آن زراعی پولی را که از فروش کندم تحصیل میکند  
 صرف نگاهداری عملیات کندایشان آن پول را صرف تحصیل لوازم زندگی نمایند و آن  
 خرج با حاصلی است زیرا که بهنگام شنوای عملیات نگاهداری میکند پس در صورت اول  
 خرید مغل خرفتن و لذت زراعی ثمری ندارد اما در صورت ثانی که عملیات آن پول را صرف  
 خریدن نان و گوشت میکند بهای تحصیل ثروت جدید میشود

آن جزئی از ثروت که عبارت از چیزهای غیر لازم و نفقات باشد نمیتوان آنرا بطور سود  
 مندی صرف کرد و بنا بر این صرف آنها از سرمایه ملکتم میگذرد زیرا که سرمایه آن جزئی  
 از ثروت است که کن رکنه داشته شود برای امداد تحصیل ثروت جدید لکن بعضی میگویند  
 سبب این گاسته شدن سرمایه اشخاصی هستند که آن اشیا و نفقاتی را میسازند تا اشخاصی که



آنها را بخرند جواب این حرف اینست که اگر مردم همشیا تقضی را طلب نمیکردند و آنها را نمیخریدند  
 کسی هم آنها را نمیباخت پس قسماً یک شخص شی طلب میکند نه اینست که عملجات بیکار  
 بکار انداخته بلکه معلوم کرده است که عملجات باید بچه کار مشغول شوند اگر مردم خیر بای نمی  
 طلب کنند عملجات میدانند که باید مشغول ساختن بوزن زندگی باشند اگر مردم تقضیات  
 میل کنند عملجات میفهمند که باید با سخن تقضیات بپردازند

مثال دیگر فرض میکنیم مالک یک تصویر قیمتی قصد فروش آنرا بکند برای اینکه جوهر بخرد  
 و زینت خود را در دهد حال بگوید که اگر اینکار صورت وقوع یابد ارزشش بر سر مایه  
 و حالت عملجات بعینه مثل اینست که بواسطه حادثه آن تصویر پاره شود و خرید جوهر هم  
 بجهت اینکه اگر تصویر خراب میشد معادل قیمت آن را طلب جوهر گاسته میشد و جوهر سانه  
 معادل همان مبلغ از سرمایه جوهر سازی خود بر میداشت برای اینکه آن پول بکار نماند  
 سرمایه خود قرار داده بکار دیگری انداخت بنابراین سرمایه ملکیت تحقیقت و نیاز و یاد می با

ثابت کردیم که خرید همشیا تقضی اثر مفیدی بر سرمایه نرود و حالت عمل ندارد اما یک مطلب دیگر  
 هست که باید ترا ملاحظه کرد اگر زارعی بوضو یک برای تقنی زمین خود دو دست تومان صرف  
 نگاهداری عمل کند برود همان مبلغ را صرف تقاضی و کاغذ حسابانیدن زینت کردن در رود

خانه خود نماید بهر حال دوست تومان مستقیماً بکسبه عملجات رفته و شاید بعضی خیال کنند که در  
 هر صورت بمصرف رسیدن آن پول برای عملجات مفید بوده است اما باید دانست  
 که اینطور نیست نتیجتاً حاصل در هر صورت یکی است آنستکه اصل یکی نیست و بعد از آن  
 میکند بجهت اینکه اگر آن دوست تومان خرج عملجات زراعت بشود آن عملجات باز حاصل  
 ثروت جدید میکنند و از آن ثروت باز سرمایه میتوان ترتیب داد و سرمایه مزید باز یاد میشود  
 ولی در صورتیکه آن پول صرف زینت خانه شود فایده عملجات در همان آنی است که فرمایند  
 میکنند و بعد با فایده بر آن ترتیب نیست زیرا که صنعت آنها باعث تحصیل ثروت نمیشود  
 و بنابراین سرمایه مملکت را زیاده میکند

### در باب اینکه سرمایه چه پس اندازی است

از مطالبی که تا بحال گفته ایم استنباط میتوان کرد که سرمایه از خرجی حاصل نمیشود بلکه نتیجه پس  
 اندازی است و مردمان بندگان ما نشان از صرف عیش و عشرت میکنند از سرمایه مملکت میکنند  
 و بنابراین کسیکه بگوید پول خرجی برای تجارت خوبست از وضع سرمایه اطلاع درستی ندارد <sup>شاید</sup>  
 اگر در زستان و خروار زغال صرف کنند برای اینکه در کمانه خیار عمل آورند ثروتی حاصل  
 باقیمت آن زغال بهبود یافته شده و حفظ نفی که از آن حاصل میشود اینست که چند دقیقه <sup>طعم</sup>



خوشی بقصد چند نفر میرسد و اگر همان زغال را در ذوب کردن آهن یا نجا کردن آب صرف کرده بودند حاصل آن خیلی زیاد تر بود پس تمام حسمه جهای یعنی از سرمایه مملکت میگذارد و بنا بر صدقه دادن عملیات چندان فایده ندارد و اگر همان پول را در راهی خرج کند که ثروتی از آن حاصل شود بهتر است بجهت اینکه سرمایه مملکت را زیاد می کند و چون سرمایه مملکت زیاد شد بر سرمایه مردم بیشتر دهنده میشود و از این راه عمل فایده میرسد

اگر چه گفتیم سرمایه نتیجه پس اندازی است ولی نباید گمان کرد که فقط روی هم که اشتغال است سرمایه مملکت را زیاد میکند بلکه سرمایه را هم باید مصرف سازند تا مثل خودشان را بجا بیاورد و فایده اش را بچشد و باید خاطر داشت که سرمایه تجزئی از ثروت است که کنار میگذارد برای اینکه تحصیل ثروت جدید کند و راه مملکت آن امنیت که برای خدا و اودان نگاهدارد و حفظ و حمایت و تحصیل آلات اودات و مصالح عملیات صرف شود نه اینکه در صنعت و تجارت و اگر این مسئله را شخص بخاطر داشته باشد منفعت میشود که اگر نخواهند از سرمایه فایده ببرند چاره باید آنرا صرف بکنند و تلف نمایند مثلاً خدا اینکه از عمل نگاهداری میکند فوراً تلف میشود اینیه و حسمه نهاد الایکد لازم است در جابجا خراب و ضایع میشود و از اینکار گریزی نیست اگر شخص قدرتی بود که منفعت میشود که آن سرمایه که خرج خدا و اودان عملیات میشود فایده و

با سرمایه که صرف انبیه و حشر چها و آلات میشود خیلی فرق دارد و از اینجاست که سرمایه را  
 منقسم بدو قسم نموده اند یکی آن خبری از سرمایه که صرف غذای عملیات و سوخت <sup>مثلا</sup> <sup>مثلا</sup>  
 آن میشود و آن سرمایه را پیش ازیکه نفع نتوان بکار انداخت مثلا غذایی که برای عمل تهیه  
 میشود صرف شده و دیگر نفعی آن دوباره آرزای <sup>نشد</sup> این جنبه از سرمایه را سرمایه متحرک می نامند که  
 بیک حال نمی ماند

علاوه بر سرمایه که تهیه غذا و سوخت و مصالح را میکند در غالب صنایع یک قسم دیگر سرمایه  
 هست که صرف انبیه و حشر چها و آلات میشود و آن سرمایه دوامش بیشتر است مثلا  
 شخم سالها زمین را شخم میکنند و مدتی طول میکشد تا صنایع شود و همچنین انبیه که برای حفظ چاه  
 و آلات و اسباب آنها ساخته میشود سایرین را از بر پاست این قسم سرمایه که دوامش زیاد  
 و ازیکه نفع استعمال از حصر اتصاف نمی افتد موسوم به سرمایه ثابت است

در وقتیکه کسی سرمایه متحرک بکار بندد و محصولی که از آن سرمایه حاصل میشود تلفاتی آن سرمایه که  
 خرج شده میکند علاوه مقدار نفع ولی اگر سرمایه ثابت باشد تلفاتی آن بتدریج میشود مثلا  
 زارعی که مقداری سرمایه خرج تغذیه عملیات بذر و غیره کرده همیکه کند م را که محصول زوری  
 کار عملیات است بفروشش سانسید محتاج خود را علاوه مبلغی نفع بدست می آورد ولی اگر



یک است تخم بخار تحصیل کند سالها از استعمال نیاید و هر سال مبلغی عایدش میشود و آن  
خرچی که کرده متدرجا تلفاتی میشود

از این مطلب معلوم میشود که چرا وقتی سرمایه متحرک بدل سرمایه ثابت میشود غالباً بعلت  
ضرورتی می آید زیرا که از تشریح سابق سرمایه مزد یعنی آن مبلغ پولی که بعلت جات آمده  
سرمایه متحرک است بنابراین هر چیزی که باعث تخفیف سرمایه متحرک شود از سرمایه مزد نیز بکار  
مثلاً اگر صاحب کارخانه هزار تومان سرمایه متحرک را بردارد و با آن چسب و سایر چیزها  
زیاد می از آن خاص بکار میماند و با چاروازی میشوند که فروشان از آن تر کنند ولی غالباً  
بفرض و خسارت موقتی است و تبدیل سرمایه متحرک به سرمایه ثابت عاقبت مفید میشود چرا که  
استعمال چرخها و آلات قوه محصولیه عمل را زیاد میکند و بنابراین سبب افزایش سرمایه میگردد  
و با نوسان با مال سرمایه مزد هم زیاد خواهد شد مثلاً وقتی که میخواهند در مملکت انگلیس راه آهن  
بسازند سرمایه آنرا از سرمایه متحرک مملکت برداشتند یعنی که سرمایه مزد عواید جات کم شد  
با نسیبت خیلی صد بیست و شان ارد آمد اما در عوض بواسطه ساخته شدن راه آهن ثروت مملکت  
انگلیس خیلی ترقی کرد و نتیجتاً این شد که احتیاج مردم بملکات زیاد شد و مزد با بالارفت بنابراین  
آن خسارتی که ابتدا بعلت جات ارد آمده بود در کمال خرابی تلفاتی شد

از سال هزار و هشتصد و هشتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت میلادی استعمال چرخها  
و آلات خیلی ترقی کرد و از عده عملجات کاشته است بجز آنکه از میزبانان و از میزبانان میزبانان  
ثابت مبدل شده و بنابراین مبلغ سرمایه فردا بالنسبه بسیار سرمایه های مملکت نقصان یافته است  
حال چند مثال نیز بنمونه میزبانی بدست بیاید در ساختن کفش و چکمه یک سوس کار یکی سابق  
لازم بود حالا لازم است در آسیا کردن کندم یک سوس کار سابق لزوم دارد یعنی اگر  
سابق چهار نفر لازم بود حالا یک نفر کافیت در ساختن آلات تراستی آکاریر که سابق  
دوازده هزار نفر میکرد در ۸۸۸۸ ششصد نفر تمام میدادند در ۸۸۸۸ دکنی های نجار هزار خود  
بار پانزده نفر آدم لازم داشت در ۸۸۸۸ فقط نه نفر کافی بود در صنعت ریمان بافی در  
۸۸۸۸ چرخ ریمان بافی دقیقه چهار هزار دفعه گردش میکرد در سال ۱۸۸۸ هر دقیقه ده هزار دور  
رسید این دو قیاس دیگر شبیه اینها در تمام صنایع تغییراتی بروز داده که خیلی شبیه  
دارد بان حالی که بعد از دخول چرخ نجار پیدا شد یعنی که روی هم رفته مملکت متمول تر شد  
و فایده عاقله که از آن حاصل شده شامل طبقات عملجات نیز هست ولی چون در بعضی  
صنایع چرخها و آلات کلی جای عملجات را گرفته با نخبه بر آنها سخت گذشته است زیرا که  
چون احتیاج مردم عملجات کم شدند ناچار کارگرها را با نسیبه بهین روی توّه و بی امانت بی  
سستند



میباشد از کار می افتند و کسی با آنها رجوع نمیکند با نواسطه است که در زمستانهای ۱۸۸۶  
 و ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ در لندن در بسیاری از شهرهای بریتانیای کبیر شخاص زیاد بود که هیچ کار  
 نداشتند و بیکار میگرددند

سابق گفتیم که سرمایه نیست پس اندازی است پس از یاد سرمایه دلیل بر زیاد پس اندازی است  
 میل مردم به پس اندازی بر حسب تفاوت ولایات از منتهی مختلف میشود و غالباً در چین مردم را  
 به پس اندازی و امیدارد یکی احتیاط و مال منی دیگر میل دارا بودن املک در مملکت انگلیس  
 این هر دو سبب موجود است قدری بواسطه اینست که در آنجا جان و مال مردم محفوظ است  
 و برعکس همینان دارد که میتواند مالش را نگاه ندارد در میان جماعات غیر متدن کم اتفاق  
 می افتد که مردم میل به پس اندازی پیدا کنند بجهت اینکه مردمان غیر متدن مال اندیش ترند  
 منی ندارند تمام بیکر حال میباشند و باندیشیه استقبال نمینند در بعضی جاها هم محفوظ بودن جان  
 و مال مانع پس اندازی میشود چنانکه در ممالکی که حکومت درستی در میان نیست صاحب مال هیچ  
 خاطر جمع نیست که بتواند اموال خود را نگاه بدارد ممکن است همسایگان در تضار مال او حسد بزند و  
 موقع بدست بیاورد آنرا از چنگ او بیرون آورند در صورتی که خیال نمی افتد که پس اندازی کند  
 و جمیع مال سپردارد

## کپانیهای شراکت

در مملکتی مثل انگلیس چون باقیام مختلف می توان سرمایه را بکار انداخته سیل مردم به پس اندازی  
زیاد است مثلا اگر مرد نوکر بانی صد تومان پس انداز کرده باشد نه فرصت دارد که آنرا بکار  
بندد از دو سه سر رشته اما می تواند آنرا در یک کپانی شراکتی بگذارد و آن کپانی شغش است  
که سرمایه های کوچک از اشخاص متعدد جمع میکند تا مبلغ کلی همیاشود و آنرا بکار می اندازد پس  
معلوم شد که کپانیهای شراکت برای مملکت خوبست زیرا که کار را برای مردم سهل میکند که اگر  
سرمایه داشته باشند آنرا بکار گذارند و بتوانند فایده آنرا ببرند از آنمطلب معلوم میشود  
که اگر مردم طینان مال و جان خود داشته باشند چه در سرمایه زیاد میشود و برعکس بی استماده  
مردم چقدر کار را محنت می اندازد مثلا چند سال پیش بسیاری از کپانیها و شرکت شدند سهم  
داران آن ضررهای کلی کشیدند و بعضی خانه خراب شدند و این مسئله کلیه مردم را بی اعتماد  
کرد بطوریکه اگر شخصی مساک کرده و مبلغی پول پس اندازی نموده بود اگر باو میگفتند بیا پولت را  
در کپانی بگذار میگفت هرگز چنین کاری نکنم و اطمینانم اندازم ندیده فلان و فلان چطور پیشتر  
در کپانی گذاشته اند و ما سوخت شد آنها فوسر که این استیماط با بزودی طرف میشود و شتیا داران  
بجملات نفریبدم میفریبند و پول سرمایه را از آنجا جیب نهاییرون آورده و دل میکنند



## زیادتی سرمایه

بعضی اشخاص گمان میکنند که مانع است از زیاد سرمایه ضرری ندارد و بگویند اگر ورشکست گمانها  
 و دل خرابیهای دیگر نبود سرمایه زیادتی میکرد و بدینجهت میرسد که دیگر کارخانه اشغال  
 اشخاصیکه این خیال میکنند حقیقت حال سرمایه را نفهمیده اند و الا از زیادتی سرمایه نیز سستی  
 گفته ایم که سرمایه آن قسمتی از ثروت است که کنار گذاشته شود برای امداد تحصیل ثروت جدید  
 که حفظ و حمایت آلات اودات و مصالح و غذای عملیات را فراهم کند و از آنها نگاهداری  
 در صورتی که سرمایه زیاد شود بمصرف کارهای جدید خواهد رسید آنیکه در صنایع موجود صرف  
 خواهد شد و در صورت سرمایه متحرک زیاد میشود و باقیواسطه بر سرمایه فرود میزند و در صورت  
 زیادتری از عملیات میتوان نگاهداری کرد یا اینکه فرود عملی را میتوان افزود  
 پس برین شد که هر چه سرمایه زیاد شود حالت فقر بهبودی می یابد و از همین مطلب نیز میتوان  
 نتایج مهمه گرفت و از آنجمله است این مسئله که گمانیکه صدقه و خیرات میدهند چندان خیری  
 بعالم نمیرسانند و خیر کلی آنست که سرمایه داران هم بخودشان و هم بعامه ناسر برسانند  
 بلکه خیرات دهندگان مردم را به تسبلی و امید دارند و سرمایه داران مردم را مشغول کار میکنند  
 مطالب عمده متعلقه به تحصیل ثروت را در آنکه فضل بعنوان زمین کار و سرمایه میان نمودیم اگر چه

خاص سرمایه برای بستن اشکال دارد ولی رفع آن اشکالات لازم است زیرا که اگر  
شخص آن مطالب را قففت نشود مسائل مشکله که در قسمت ثانی در باب تقسیم ثروت بیان خواهد کرد

نخواهد فهمید



## ( قسمت ثانی )

## معاوضه ثروت

## مقدمات

اولاً باید دانست که معاوضه ثروت وقتی صورت وقوع می یابد که املاک یا اشخاص منفرده متعلق باشند  
 نه بر جماعات اگر همه مردم یکاکی داشته باشند و مثل در او شریک المال باشند معاوضه است  
 هرگز واقع نمیشود بجهت آنکه در انصورت بچگونگی مالکیت هیچ چیز نیست و هر چه موجود است به  
 متعلق دارد و از طرف دیگر بچگونگی هم متعلق نیست زیرا که هر کس خانه یا ملک داشته باشد آنرا میسر  
 و وجه از تسلیم مرشد میکند و او آنرا میان جمع قسمت کرده هر یک چیزی غیر از آنرا حساب میکند  
 این وضع که جملاً از اشخاص دادیم اگر معمول ملکیت آمال سوسنیا است با که فرود استند در کشتن  
 که غالب مساوات باین تمام خلق میباشد بر آورده میشود اگر چه املاک بیکار و ضایع نمی ماند ولی  
 معاوضه ثروت در میان نمیشود زیرا که در انصورت ثروت مشترک باین تمام خلق بود و چیزی که  
 باین همه کس مشترک باشد نمیتوان آنرا معاوضه کرد پس معلوم میشود که برای معاوضه ثروت لازم  
 که اشیا و املاک متعلق باشن خاص منفرده باشد

اگر چه بر حسب ظاهر مناسب بنمایند که قبل از میان معاوضه ثروت از تقسیم ثروت در میان بعضی

از طبقات مردم کهنکوت کنیم ولی ما درین کتاب بکس این تئیب فار کردیم و بجهت است  
فهم مطالب بعضی سائل را پیش از خستیم اکنون خوب است که قبل از فراغت از ذکر مقدمات  
مجدد از عقاید نو سیالست با که در فوق اشاره از آن شد ذکر می کنیم پس گوئیم اصل بنی  
نوسیا اینست یعنی عقیده فرقه نوسیا اینست بر این است که اشیاء و ملک اختصاص با افراد است  
باشد هر کس هر قدر قوه دارد کار بکند ولی بقدر احتیاجش نزد با و بدیند و ملاحظه کنند که  
آیا این مزد زیاده از کار و است یا کمتر از آنست متداول شدن این رسم معایب ضرر  
زیاد دارد یکی اینکه اگر نوسیا لیسیم معمول شود چون هر کس میداند که بقدر احتیاج خود مزد  
خواهد گرفت دیگر در بند این نیست کسی و کوشش کند تا کار زیاد از پیش برود زیرا که در صورت  
کوشش میکنند که بدانند فایده آن عاید خودش میشود ولی حالا که می بینند هر قدر زیاد کار  
بکنند فواید آن میان جمع تقسیم میشود و بخودش بیش از احتیاجش خرید میدهند البته دل بکار نمی  
دگر که آنکه موافق که حالا برای دل خرابی و بی مبالاتی در میان مردم هست آنوقت مرتفع میشود  
مثلاً کینه آدم فقیر بقدر قوه کار میکند که خود اول و میانش را از فاقه محفوظ بدارد و همین ترک  
بزرگی است ای او که عهد بکند و مال اندیشی نماید ولی اگر نوسیا لیسیم معمول شود همین شخص میداند  
که خواه با کمال غیرت اما کار بکند خواه بتائی و تقصیر به حال خود و کسایش هر قدر هم زیاد باشد



مخارجشان میرسد و نیز هر طور که میل دارد با مبالغه و تفریط اموال سپردند زیرا که سبب  
لازم نیست برای ولادتش ذخیره کند چه هرگز محتاج نخواهند شد و بهر حال مخارجشان سیر  
بسیار چشمه‌ای قبول شاعری انگلیسی سوسیالیست کسی است که در صورتیکه کارش تصدیکران  
نیست میخواهد خودش مثل فرد دیگران باشد که تشبیل است و اگر ناقابل است میخواهد یک شاعر  
خود را بدو و یک قرآن شمارا بگیرد

پس سوسیالیسم را نمیتوان معمول داشت مگر قوتیکه نشانیت مردم بدرجه رسید باشد  
که همه کس خود را مکلف بدانند که هر قدر در قوه دارد برای خدمت به هم جنسان و مضایقه کنند  
در انصورت بهم آئینت که سوسیالیسم مردم را بکاملی و بیگاری ادا دارد

عیب دیگر فرقه سوسیالیست اینست که مصلحت را در این می بینند که عده مردم کم باشد با<sup>سطح</sup>  
انجمنهای سوسیالیست امریکا در باب فراوجت مردم و عده مولودین خیلی دقت دارد حتی  
در آن مملکت دو انجمن هست که اجزای آن بجای از مزاجت با دارند در سایر انجمنها هم با نظر  
زین من مستحب است در انجمنها نیکو تجربه واجب نیست رئیس آنها بر حسب مصلحت حال انجمن از یاد  
جمعیت را مانع میشود یا تشویق میکند جهان آسانی که وزیر مالیات امور مالی دولت را  
و تبدیل میدهد پس معلوم شود که اگر نخواهند مردم را مجبور تجربه کنند باید بعضی انکس<sup>بزرگ</sup> وضع

نشود با کمال وقت مواظب اعمال و فعال مردم باشند و در انصورت آزادی مردم  
فصل میشود و در ممالک آزاد این امر نیز نمیکرد و همین حال را داشت مملکت اسپانیا از قدیم  
که دولت مجبور بود مواظب تمام فعال مردم باشد از کنگلی تا جبرستی

با وجود معایب بزرگی که برای سوسیالیسم ذکر کردیم نباید آنرا بکلی باطل و مردود دانست  
چرا که همین وضعیکه اکنون متداول است معایبش کمتر از سوسیالیسم نیست و اصلاحات نا  
لازم دارد مثلاً بحال غالب مردم فقیر میباشند و این سئله را باید علاج کرد و ازین گذشته  
همین حال هم بعضی معایب سوسیالیسم در میان ما هست و از آن جمله است قانونی که در فرنگستان  
گذشته اند که اجباراً مردم بصحبت ایالت میگیرند که از استقرار نسکیری کنند این قانون  
درست موافق عقاید سوسیالیست است

یکی دیگر از رسوم بد این زمان نیست که قرار گذاشته اند به کارگر با مزدی منتهی <sup>منتهی</sup> بندند و  
خود باعث تغییراتی و کمالی کارگر میشود و اغلب دیده شده است که عمده جاتیکه با نظرتین فرود میگردند  
تمام هم آنها مصروف نیست که حتی الامکان کم کار کنند و خرج هم نشوند بسیاری روزگاری <sup>است</sup>  
بستند که موجب آنها میگردند و از برای کارشان نیست مثلاً کشتیها و حتی و از راهواره <sup>موجب</sup> میکنند  
خواه تکالیف خود را خوب بجا بیاورند خواهد این حسد خوارانه برای این نیز نمیگردد از سوسیالیست



تقویتی بکنیم بلکه میخواهیم بنماییم که اشخاص ما ذوقیکه طالب حق میباشند میل دارند در مطالب  
تحقیق کنند بنظر حقارت اظهارات فرقه سوسیالیست نمکنند و بی تأمل آنها را مردود و ناسند  
اگر شخص معایب وضع حالیه او در نظر بگیرد و دو ملتفت باشد که سوسیالیسم در میان آلین  
عیون ما معسول بوده زودی عقل مفید که قوانین و اظهارات سوسیالیستها چندین خوش هم نیست  
این رساله که گنایش ندارد که تغییراتی را که در سوسیالیسم در فرانسه و انگلیس حادث شده شرح بدهیم  
هر کس بخواهد در تفصیل آنها مطلع شود باید که پیشی که در آن باب نوشته شده را مرجع کند

(مضل اول)

## در باب قیمت و ارزش

از برای اینکه مطالب انومی پلیتیک بخواهی مفهوم شود لازم است که مطالبه کنند بر معنی  
قیمت و ارزش و تفاوت آنها و ارتباط آنها با یکدیگر خوب مطلع شود

(تعریف ارزش) ارزش هر چیز معلوم میشود بواسطه مقایسه کردن آن با اشیا

دیگر یا بواسطه تعیین اینکه با چه مقدار شیئی دیگر میتوان آنرا معاوضه کرد مثلاً اگر یک پون  
چای را بچشم که میتوان آنرا با چهار من گوشت تبدیل نمود در انصورت میگوئیم ارزش یک  
چای چهار من گوشت است پس معلوم شد که تعیین ارزش اشیا نوعی از مقایسه است

چه وقت سگد میکویم از رزش یک من چای چهار من گوشت است باین گوشت چای تقاضا کردیم  
 چون دانستیم که از رزش اشیا بقایید است معلوم میشود که بدو قسم ممکن است تغییر کند یعنی که  
 هنگامی تغییر از رزش شیئی از خود آن ناشی شود و ممکن است که اشیا دیگر که وسیله معامله آن  
 میباشد باعث آن تغییر گردد و ببارزه آن رزش اشیا تغییر می پذیرد با سبب داخلی یا سبب  
 خارجی مثلا از رزش چای ممکن است زیاد شود بواسطه کمبایی آن درین حالت تغییر از رزش چای  
 با سبب داخلی است یا اینکه ممکن است زیاد شود بواسطه نقصان از رزش شیئی دیگر که وسیله  
 چای باشد آنوقت تغییر از رزش با سبب خارجی و آفته بنا برین تزیید و ناقص از رزش بواسطه  
 در سبب داخلی است که میان کلمه اشیا موجود است و ازین سلسله نتیجه میشود که چو قوت ممکن  
 یک مرتبه از رزش تمام اشیا نقصان یازد یا بدیندیرد زیرا که اگر کوبیم و تمام اشیا از دیا و از رزش  
 چنین مفهوم میشود که تمام اشیا موجوده را باید مقبذ زیا و ترا از اشیا دیگر تبدیل کرد و این معنی آن  
 مثل نیست که کوبیم در باغ من هر درختی بزرگتر است از درختهای دیگر پس چون از رزش شیئی  
 پیدا شد در از رزش شیئی دیگر می نماند چنانچه نقصان حاصل شود مثلا اگر کوبیم از رزش گوشت لا از رزش  
 سال قبل بیشتر است مقصود اینست که اگر نخواهیم مقدار گوشت را با شیئی دیگر می مثل کندم معاف  
 کنیم حال پیش از رزش سال قبل باید کندم در ازای گوشت بدیم پس در خیال از رزش کندم نسبت



به کوشش نقصان یافته است

در میان بعضی طوایف وحشی صلا پول متداول نیست خرید و فروش بلا واسطه تبدیل بسیار است  
مثلا اگر کسی زیاده از احتیاج خویش غذا داشته باشد و خود هم محتاج ششی دیگری مثل تیر و کمان  
یا لباس و شال آنها باشد می رود کس دیگری را پیدا میکند که محتاج نفعی باشد پس زیاده را در خوراکی  
خود را با داده در عوض آنچه که میخواهد از او بگیرد این قسم معامله را معاوضه مینامند برهمنی است  
که خوب وضعیست و داد و ایست در ملکتی فقط وسیله معاوضه باشد تجارت در خارج آن  
و دست پیدا نمیکند و متداول شدن پول هم همین سبب بوده مردم چون دیدند معاوضه شکلات  
و معایب زیاد دارد و ندمتقق شده ششی را تخاب کرده که قیاس ارزشش بسیار دیگر و وسیله  
معاوضه باشد و از نراه معایب معاوضه رخ کرده مثلا اگر شخصی زیاده از احتیاج خود کاو داشته باشد  
و بخواهد برای آن لباس بکشد مجبور نیست کس دیگری را پیدا کند که با او این معامله را صورت  
دهد همین قدر کاو و شالی را کسی که طالب آن باشد مبلغی پول معاوضه میکند و این پول اسبابی که  
لازم دارد از شخصی که آنها را داشته باشد وایل بفروش آنها باشد احتیاج میکند

(تعریف قیمت) هرگاه ارزش ششی پول بخنجه شود آنرا قیمت مینامند بر این  
نوعی ارزشش است زیرا که بنا بر آنچه در فوق ذکر شد ارزشش ششی معلوم میشود بواسطه این

مقدار بسیار دیگری که میتوان آن را با نامها و ضمه پس اگر شیء مثل یک فرغ پارچه پنج  
قران معامله کنیم میتوان گفت ارزش آن یک فرغ پارچه پنج قران است اما چون پول  
تعیین ارزش عموم بسیار و وسیله معامله قرار داده اند بهتر است که معامله را با هم دیگر بخوانیم  
بنابرین آن مبلغ پولی را که با آن میتوان شیء معامله کرد قیمت آن شیء بخوانیم

پس مسرتی بین ارزش و قیمت گرفتیم عبارتست از بخیدن شیء با غلات قیمتی ارزش  
عبارتست از بخیدن آن شیء با بسیار دیگر سابق مدلل کردیم که ممکن است در ارزش تمام شیء  
از دایره نقصان حاصل شود و قیمت تمام بسیار ممکن است یاد یکم شود چه ممکن است بی  
باعث گردد که تمام شیء با مبلغ زیادتر یا کمتر پول معامله کرده شود مثلا اگر در مملکتی غنچه پول  
رواج ضعیف شود و صورتیکه جمعیت وضع تجارت آن مجال سابق باشد چاق قیمت تمام بسیار زیاد  
می شود از طرفیات فزونی مستفاد میشود که اگر قیمت بسیار دو برابر یا سه برابر شود ارزش شیء  
بسیار پول لازم نیست تغییر کند بجهت اینکه از دایره قیمت نسبت به این شیء تغییر نمیدهد مثلا اگر نسبت  
بر این یکدفعه مغل عدس من جای ارزش داشته حال هم همانطور است و این نسبت تغییر نمیکند خواه  
جای گیر و اندک قیمت قران باشد خواه عدس من نیم یا قیمت مغل ذریعیت قران باشد یا دانه  
پس معلوم میشود که زیادتی نقصان قیمت بسیار ارزش بسیار کوچک از آنرا تغییر نمیدهد و نیز از پول مثلا



اگر قیمت ساز زیاد شود برای معامله آنها مبلغ زیاد تری پول باید داد یعنی که ارزش پول نقصان  
 یافته از طرف دیگر اگر قیمتها پایین باید بایک مبلغ تعیینی پول بیش از سابق مستوان بسیار خرید  
 یعنی بسیاره حسری ارزش پول زیاد شده است این ملاحظات بسبب تسهیل فهم مطالبی است که  
 در فصل آئیند در باب حقیقت و اعمال پول بیان خواهیم کرد

### ( فصل دوم )

### در باب پول

در فصل سابق معایب معاوضه بازنمودیم و چهاردهم استیم که در تمام ممالک تمدنه پول را متداول نمودند  
 معاوضه را متروک ساخته اند یعنی بیک شی را اختیار کرده که ارزش تمام شیا را بگیرد و دیگران بتوان  
 بان قیاس کرده و نیز بتوان آنرا وسیله معاوضه ارداد اگر چنین شی را برای قیاس ارزش  
 شیا انتخاب میکردیم بچوخت نمیوانستیم ثروت کسی را تعیین کنیم مگر اینکه تمام ممالک او را بسازیم  
 کنیم مثلا در توره در فصل اول کتاب ایوب ثروت ایوب بقیمت شرح داده شده است که  
 اموال او عبارت بود از بخت هزار کوسفند و صد هزار شتر و پانصد بخت گاو و پانصد  
 ماده لانغ و عمال بسیار اما در خیال اگر میرپرسید که ثروت مملکتی مثل بلخستان چندرا  
 جواب آن ممکن نبود چرا که جیاست تمام اتمه اموالی که این ملت داراست بشماره در آورند

نیز اگر وسیله برای قیاس ارزش اشیا در دست نبود تعیین وقت بکنیم شکل است مثلا  
 اگر نخواهیم با مکتب بکنیم و متمول را تعیین کنیم خوب میشدیم که عدد در خنمای طاک و دوات از  
 آنها را معلوم کنیم و شرح و وصف اثبات البیت و سپها و کالکد با سایر اموال و اربابیم  
 در صورت چند مبنی طول میکشید که فرستی از مال اموال اشخاص قریب بهم و بعد از همه نکات  
 کسی اطلاع آن فرست اطلاع درستی بر صورت اشخاص حاصل میکرد این عیب بواسطه استعمال  
 ربح شود بجهت اینکه در وقت اشخاص و مال با غلات نمیشد قیاس میکنند و میگویند فلان قدر از بار  
 فلانقدر که در زمان است

و قیاس حقیقت معاوضه بیان میکند و هم شرح دادیم که استعمال پول برای معاوضه چه فایده دارد  
 و ثابت کردیم که معاوضه اوضاع بهتری است بکنند مملکت و تجارت را تبه بندی حاصل خواهد کرد  
 یکی از معاین پول را بجزئی تعریف کرده گفته است پول آلتی است برای حسابی معاوضه بکنند  
 چکش آلتی است برای کوبیدن بیخ بدون پول هم میشود ان اشیا را معاوضه کرد ولی تعبدی است  
 و صعب است که میتوان آنرا تشبیه کرد بحال تجاری که نخواهد بدون منتهای تجاری کند

بدیهی است که آن شیئی که برای پول تقاب میشود باید سهل انتقال باشد اگر مثل امانی قدریم بسیار  
 ماده را از قبیل چوب یا آهن پول مستعد و بند که در حجم زیاد ارزش کم داشته باشد از برای تجارت



خیلی ضرر دارد و اگر چنین شیار را بجای پول استعمال کنند بر کار شخص بخرند خرید مختصری بکنند  
اسب عزاوه همراه خود بردارد تا پول با بار برسد ازین گفتگو معلوم شد که واجبست  
ماده را که برای پول خستیار میکنند طلا یا نقره باشد و اینکه عمل متدین آنها را انتخاب کرده اند برای  
اینست که تا یکدرجه تمام شرابطی را که لازمند و سید معامله و مقیاس ارزشش بسیار است در جهان  
چنانکه فقیرب خواهیم دید

اگرچه عموماً طلا و نقره برای پول انتخاب شده است لکن بعضی ممالک شیار دیگر برای این کار  
استعمال کرده اند مثلاً چینی با قدیم جای فشرده را بجای پول معمول میداشتند طوالت  
افریقائی قسمی صدف را استعمال میکنند یونانیه و عرب و بسیاری از مل قدیم خنجر را بجا  
میسرود در حبشه نکت را هم باینکار زده اند بعضی جاها هم پوست و چرم استعمال کرده اند ولی میتوان  
گفت تجربه معلوم شده که طلا و نقره بهتر از هر ماده صلاحیت ای کار را دارد بهجت اینکه ماده  
برای پول خستیار میشود اولاً با میزان کلی برای ارزش شیار و ثانیاً وسیله عمومی برای معاوضه  
یکی از معتلین کتابی در باب پول نوشته در بخاؤ ذکر کرده که ماده که برای پول انتخاب میشود بایدست  
صفت داشته باشد ازینقرار اولاً فی نفسش ارزش داشته باشد ثانیاً قابل حمل و نقل باشد  
ثالثاً زود ضایع نشود رابعاً تقابله آلا باشد خامساً تقسیم پذیر باشد سادساً ارزشش

ثابت و تعیین باشد سابقا قابل تشخیص نباشد اهمیت شرط اول سهولت مفهوم میگردد که  
 شئی که برای پول انتخاب میشود بالذات یا در ارزش داشته باشد و اعتبارش فقط باین باشد که  
 وسیله معامله و تعیّن ارزش اشیا است اگر پول از ماده ساخته میشود که ارزشی نداشته  
 عموم نام معامله اشیا و قبولی آنها حال ممکن است گمان برود که رواج سکناس برین  
 قاعده استناد است ولی چنین نیست و این استناد فایده ای است زیرا که سکناس قائم مقام  
 طلا یا نقره است و حکم سند دارد که بروقت بخوانند از ماده طلا دریافت میکنند و این  
 سکناس رواج پیدا میکند مگر وقتی که مردم چهارم پیدا کنند که بروقت سکناس را بدین پول  
 خواهند گرفت

طلا و نقره بجهت چند همیشه در نظر مردم ارزش زیاد داشته حتی در ولایات بسیار حاشی  
 و زمانهای بسیار قدیم و چون رخنه و بادوام و قابل جکس خوردن میباشند در همه از نقره  
 زینت و تحمل مقبول مل بوده و بنا بر این شرط اولی را که ماده پول باید دارا باشد یعنی بالذات  
 ارزش داشته باشد این و فلز در کمال خوبی دارا باشند

شرط دوم ماده پول آنست که قابل انتقال باشد یعنی در حجم کم ارزشش زیاد داشته باشد و ظاهر  
 که طلا و نقره بیک وجه دارای این خاصیت میباشد زیرا که بدست آوردن طلا و نقره سهل است



و بنا بر این کیاست و تئیه در ذرات معلوم باشد با نجهت عده ارکی از آنها ارزش زیاد  
 دارد مواد دیگر نیز از قبیل الماس و سایر جواهر هستند که در حجم کم ارزش زیاد تری دارند لکن  
 الماس برای پول مناسب نیست زیرا که یک الماس که بقدر سه سنجاقی باشد چهار سال  
 توان ارزشش دارد معلوم است که دست بست کردن این قسم شایه که چاک خلی حسیطاً  
 زیرا که زود کم میشود این مانع است که الماس را پول متعارف پس معلوم شد که هر چند در  
 برای پول شایه میکند در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد لکن این خصلت مابین حجم ارزشش  
 نباید از حد بگذرد چنانکه طلا هم برای او دستهای مختصری است مثلاً اگر نجواسیم پول طلا  
 سکه زینم که در شباهی ارزشش داشته باشد خیلی کوچک ریزه میشود چون معایب پول الماس را میکند  
 در صورت طلا نمیتواند جای نقره را بگیرد و همین قسم نقره هم نمیتواند جای سکه های مسی را بگیرد  
 برعکس اگر پول طلا هم نباشد شکل میشود چنانکه در هندوستان پول طلا نیست حمل و نقل پول برای  
 خارج معمولی خیلی مشکل دارد و اغلب مردم مجبورند که عوض کسب پول فخره سنگ همراه بردارند  
 در هر موقع بجای پول سینه بند

شرط سیم آه پول نیست که زود ضایع نشود این شرط را تمام شرایط دیگر لازم است و اگر شخص  
 بدستی تفکر کند تلفت میشود که چند اهمیت دارد که ماده که برای پول شایه میشود تا بی ضایع و تا

کردند مثلاً اگر تخم مرغ یا سرشیر بجای پل استعمال کنند تقسیم خنجر یا بعضی دیگر زمین بقصد باقی  
 بان بخورد خراب شود و از خستبار ساقط میگردد طلا بیک اندازه فناء ناپذیر است اگر چه چنانچه ماده  
 که گلی فناء ناپذیر باشد اینقدر دست کباب آتش طلا را ضایع نمیکند چنانکه این دو حسن فضا  
 و زخارفی پیدا کرده اند که چند هزار سال زیر زمین مدفون بوده و منهد اش طلای تازه و خوشندگی  
 شرط چهارم تشابه اجزاست یعنی ماده که برای پل خستبار شود اجزایش باید همیشه همه جا  
 یک قسم باشد و اگر زرش آن تفاوت میکند طلا و نقره که خالص باشد و در همین جا کسب  
 یعنی همی که کثافت طلای خالص را بگیرد دست معادل و تشابه است کثافت طلای دیگر که اجزای  
 بردارند بعبارة حسن طلای نقره خالص خوب بداند که زرش آن تغییر کند و آن سنگهای  
 اینطور نیستند یعنی اجزای آنها در همه تشابه است مثلاً الماس آب و گشتان تفاوت دارد و همین  
 باعث مرغوبی نامرغوبی آن میشود بطوری که نمیتوان دو الماس بیک وزن اندازه  
 کرد که قیمتان یکی باشد

شرط پنجم ماده پل نیست که تقسیم پذیر باشد بدون اینکه زرش آن تفاوت کند مثلاً در همین  
 طلا در زرش معادل کثافت است اما بسیاری از مواد هست که بواسطه خورد کردن از  
 کم میشود مثلاً وقتی که میخواهند زرش الماس تراشید را معلوم کنند رسم نیست که عدد طلا



وزن آن را بحد و میکنند و در قیمت کفیراط آن ضرب میکنند چنانکه اگر ارزش کفیراط  $\frac{1}{2}$  باشد  
 دو تومان باشد الماس شش قیراطی بقا تو مان  $\frac{1}{2}$  و الماس  $\frac{1}{2}$  و از ده قیراطی و دست  $\frac{1}{2}$  و شش  $\frac{1}{2}$  است  
 تو مان ارزش دارد پس معلوم میشود که اگر الماس  $\frac{1}{2}$  و از ده قیراطی را خورد میکنند ارزش  
 خیلی تخفیف پیدا میکند حال آنکه طلا حالت را ندارد

شرط ششم داده پول نیست که ارزش آن ثابت برقرار باشد و چون پول با بیقیاس ارزش  
 آید باشد این شرط خیلی اهمیت دارد لکن چیزی که نیست که تمام اشیا بطبیعه طوری میباشند  
 یکی از علل انومی در سیر می خاطرش سببیه بود که کار مقیاس ارزش اشیا قرار بدینا بگذارد  
 که همیشه یکسان است که مبلغ معینی ارزش داشته لکن بدیهی است که ارزش کار تمام اشیا بکلی تغییر  
 بیشتر است و بی عقل انصافی متبذل میکند که ارزش یکسان کار نشان بزرگی معادل  
 ارزش یکسان کار سببیه و زی باشد لهذا در سیر اشخاص انقیاد و چون تمام مواد معقول  
 در ارزش تغییر پیدا میکنند پس کاری که بتوانیم کنیم نیست که ماده را برای پول نشان کنیم  
 که تغییر ارزش آن تخفیف و تدریجی باشد اگر تغییر ارزش آن ماده سریع باشد تمام شرایط معادلات  
 مسکوکات بهم بخورد مثلا فرض کنیم که گندم را مقیاس ارزش اشیا قرار دهند و تصور  
 اگر شخص ده هزار خریدار گندم زد و دیگری فرض کند ده صده دای ارزشش ده بعد قرار دهد

کفیتان مقیاس پیدا کرده که ارزش آن  
 بجای بی تغییر باشد

بعد از انقضای مدت ارزشش کندم بواسطه اتفاقات غیر محسوسه کم یا زیاد شده باشد مثلا اگر  
 ارزشش کندم صد بیت زیاد شده باشد شخص مقروض باید در هر صد حسنه اربصیت خرد و اگر کمتر  
 به طلبکار خود بدهد پس اگر ماده که برای پول نجاب میشود ارزشش سرعت تغییر یا تمام معاملات حالت  
 قار را پیدا میکنند چرا که هیچکس نمیتواند ارزش پول را پیش بگوید که ارزش فلان پول تا فلان وقت چقدر بود  
 ارزش طلا و نقره تقریباً از تمام مواد دیگر کمتر تغییر می پذیرد و از این رو همیشه این دو فلز برای  
 پول از سایر مواد بهتر است

شرط بنفتم ماده پول نیست که قابل تشخیص باشد یعنی بانی بتوان فهمید که آیا این پول خوب است  
 یا قلب است این خاصیت نیز در طلا و نقره هست چنانکه اگر آنها را بزیر زدن صدائی میدهند که  
 فوراً شناخته میشود لذا امتن طعم و بوی هم علامت دیگری است برای تمیز پول خوب از پول قلب  
 برای اینکه از خوبی پول همبندان حاصل شود باید ماده که برای پول اختیار شود قابل سکه باشد و سکه از  
 دولت بزند در انصورت اعتبار دولت ضامن است اینکه وزن و خلوص فلز پول صحیح و باجهت است  
 اگر شخص قدری تعقل کند متعنت میشود که وجود بعضی از این شرایط ممکن است خود باعث وجود بعضی دیگر  
 از همان شرایط است مثلا قابلیت تعقل و عدم فساد طلا سبب است برقراری ارزش آن میشود  
 برعکس هرگاه شیئی محض نسبت با ارزشش ضعیف کم باشد در آنکه مختلفه قیمتین تفاوت پیدا میکند چنانکه



زغال در سراج معدن غالباً قیمت کمی دارد ولی اگر خوب باشد با کف معید حل و نقل کنند بخارج  
 بر میدارد و قیمتش زیاد میشود لکن اگر حل و نقل شیئی بخارج مختصری میسر شود حتی الامکان کاری  
 که همه جا قیمتش یکسان باشد و این خاصیت در طلاست و همچنین است عدم فساد اشیا  
 تمام اشیا یک زود فاسد میشوند یا آنهاییکه هر قدر در سال حاصل شود بصرف میرسد از ریش  
 خیلی تغییر پیدا میکند مثلاً ماهی از چربا نیست که زود فاسد میشود باید تا مدت معینی بفروش برسد  
 پس بهر قیمتی که بخرند باید زود فروخت لهذا قیمت ماهی در یک روز ممکن است تفاوت زیاد پیدا  
 از طرف دیگر کندم که خوب آنرا نگاه دارند زود فاسد نمیشود اما در سال هر چه کندم است یا  
 صرف میشود و با نخب قیمتش خیلی تغییر می یابد زیرا که اگر یک سال در تمام دنیا حاصل کندم یک مثمت  
 کم شود چون کندم خیزی است که احتیاج فوری آن از نقد قیمتش خیلی بالا میرود اما اگر معدنهای  
 طلای وی زمین یکسال یک مثمت کمتر طلا بدو چون طلا خیزی نیست که مردم احتیاج فوری  
 بآن داشته باشند لهذا این نقصان محسوس نمیشود و قیمت طلا چندان تنگ نمیکند  
 گاهی اوقات بعضی اشخاص آنها را میدارند که دو مقیاس برای ارزشش بشمار باید قرار داد یعنی  
 دو قسم پول واجب داشته باشد که مثلاً هر گاه کسی پولی بدیگری بدهد مختار باشد که پول طلا یا سبیل  
 نقره بدهد ولی این وضع معایبش کمال دارد مثلاً اگر شخصی در موقعی بیت لیر طلا از دیگری

قرض کند پس از نقضی می آید او کند ممکن است بعد از نقضی آن مدت ارزش نقره نسبت  
 بار ارزش طلا خیلی تنزل کرده باشد و در صورتی که شخص مقرض غمخوار باشد که هر پولی که میخواهد  
 قرض را ادا کند شاید ملاحظه ضرر خود را کرده بطلد کار پول نقره بدید یا بعکس اگر ارزش  
 طلا تنزل کرده پول طلا بدید پس معلوم شد که اگر برای مقیاس ارزش اشیا دو مقیاس  
 قرار بدهند چنانکه در بعضی ممالک بمغیطو مست ممکن است بواسطه تغییر آنیکه در ارزش آن دو  
 ماده پیدا میشود ترتیب و نظم پول بهم بخورد

حال شاید بعضی گمان کنند که چون در مملکت انگلیس پول نقره و مسی است در آن مملکت دو مملکت  
 مقیاس برای ارزش اشیا دارند ولی اینطور نیست اصل مقیاس ارزش اشیا پول طلا  
 و پولهای نقره و مسی محض سهولت کار معمول شده که غالباً این ارزشی که دارند معهودی است  
 نه حقیقی مثلاً بیت شلینگ نقره معادل یک لیره طلا قرار داده اند لکن اگر آن پول نقره را  
 ذوب کنند و ارزش آنرا معلوم نمایند ظاهر میشود بیت شلینگ معادل یک لیره نیست <sup>دو</sup>  
 دو هزار می انگلیس که یک آنس نقره دارد و شصت پول سیاه است در صورتیکه در تنهاست قیمت  
 یک آنس نقره بی شصت پول رسیده و حال قیمت آن بیش از چهل دو پول نیست پس معلوم شد  
 که در انگلیس ارزش پول نقره و مس اعتباریست مثل سکناس است که در اصل هیچ قیمت ندارد



لکن اسم از یک تومان دو تومان و پنج تومان میگذرانند پول نقره و مس هم ارزش خفیف آن  
 بقدر ارزش اسمی آن نیست این ضرر می آید زیرا که پول نقره و مس مقیاس ارزش اشیا است  
 و جهت اینکه آنها را معمول کرده اند نیست که کار معاملات آسان شود و در موقع معاملات مختصر  
 شخص مجبور نباشد که پول طلا بکار برد و او دستپدل نقره و مس هم حدیسی دارد و همچنین  
 دیگر بر مجبور کند که بیش از چهل شلینگ پول نقره درازی طلب نکند و بگوید همچنین فرضی که از یک  
 شلینگ یعنی دوازده شاهی تجاوز نکند نمیتوان پول مس داد کرد اگر قرار بکند استند که در  
 دستپدل نقره و مس تا هر درجه مجاز است خیلی بقیاعه بود ولی اینطور که حالا در مملکت انگلیس  
 رسم است ضرر می آید یک شلینگ نقره انگلیسی دوازده شاهی مس است و یک لیره طلا  
 بیست شلینگ است پس یک لیره دویت و چهل شاهی است حال اگر پنج شلینگ پول  
 مس را طوری بکنند که دویت و چهل عدد آن دست معادل یک لیره شود و در شش ماه  
 میشد و حمل و نقل آن مشکل پیدا میکرد حالا چون او دستپدل نقره و مس از مقیاسی  
 تجاوز نمیکند لزومی ندارد که دویت و چهل پول مس دست معادل یک لیره شود چون  
 ضرری که مردم اردمی آید چندان قابل نیست از آنطرف دولت صرفه حاصل میکند که بواسطه  
 آن خرج ضرر بخانه در می آید و در عوض پول طلا را دست بکنند اینکار حسن دیگر هم دارد

و آن این است که بکنند ارزش حقیقی پول نقره و مس با ارزش اسمی آن معادل نشد پول نقره و مس  
 حکم کناس باید میکنند که کسی با ارزش حقیقی آن کار ندارد چون دولت بسیار خود آنرا بکنند  
 اهم که داشته مردم هم از ایشان بی بخوانند و همیشه دویت و چهل عدد آنرا معادل یک لیره  
 میداند اما اگر بنا بود ارزش حقیقی پول مس را ملاحظه میکرد و با ارزش اسمی آن معادل نمیدانند  
 آنوقت چون ارزش مس و نقره نسبت بطلا همیشه یک قسم نیست هر روز یا بیست و نوبت  
 کم و زیاد کنند که دویت و چهل عدد آن همیشه معادل یک لیره باشد یا اینکه اگر بخواهند  
 وزن پول تغییر دهند یک و ز باید دویت و چهل عدد پول را یک لیره بدانند روز دیگر  
 که ارزش مس متزلزل کرده دویت پنجاه عدد آنرا روز دیگر که ارزش مس متزلزل کرده دویت  
 بیست عدد آن معادل یک لیره میشود و اینوضع سبب نقیض است

بعضی شخاص طالب این هستند که ارزش اشیا را و مقیاس داشته باشد و بگویند خوبت  
 ممالک و متفق شوند بر اینکه ارزش طلا و نقره را نسبت بهم ثابت کنند یعنی قسمی که همیشه  
 مثلا پانزده مثقال نقره معادل یک مثقال طلا باشد در انصورت هر وقت هم ارزش این فلز  
 تغییر کرد مردم صرفه خودشان را در این می بینند که قرضهاشان را با آن فلزی که متزلزل کرده  
 ادا کنند پس این فلز متزلزل کرده رواجش زیاد تر از فلز دیگر میشود و با نیا سطر ارزش آن



ترقی میکند و بازارش آن دو فلز همان نسبت سابق می ایستد بعبارة اخیری ارزش آن  
 دو فلز نسبت بهم تغییر نمیکند و میتوان هر دو را مقیاس ارزش اشیا مشترک را داد

این وضع را قاعده فلزی می نامند یعنی که دو فلز برای مقیاس ارزش اشیا معمول باشد لکن  
 اشیا صیقل طلب این وضع می باشد طفت می کنند که تعیین ارزش شی با یکدیگر نیست قدر  
 شی تحصیلش شکل تر و پرخرج تر باشد ارزشش بیشتر است حال فرض کنیم که دولت فلز را  
 که پانزده مثقال نیم نقره معادل یک مثقال طلا باشد آنوقت اگر یک معدن نقره کشف شود که حاصل  
 بیست مثقال نقره از تحصیل یک مثقال طلا آسانتر و کم خرج تر شد در این صورت دولت چنانچه میتواند  
 مردم را راضی کند باینکه پانزده مثقال نیم نقره معادل یک مثقال طلا باشد

این فصل را نیز که یک مطلب ختم میکنیم چون بعضی اشخاص تصور کردند که خط سرچشمه و کف دست  
 خیلی اشتباهات برای مردم است و او را آنچنانکه مردم خیال میکنند هر چه پول زیادتر  
 داشته باشند معمول ترند و بانوی واسطه گان کردند که هر چه این جماعتی پول بیشتر باشد قول آنجا  
 زیاد تر خواهد بود و این اشتباه محض است و سیو باسنیات بواسطه یک مثال بطریق  
 اثبات کرده است میگوید در نفره بر تو مان پول داشتند و نشتند که بر سر آن مبلغ بازاری  
 کنند بعد محض سهولت قرار دادند که هر کدام دو دانگ یک عوض پول جلو خود بگذارند که هر یکی

معاذله تومان باشد و هر دفعه که بازی تمام شد بپسیند هر کس هر قدر ریگت دارد معادل  
 هر ریگی ده تومان بپول بدهند یعنی از آن میان ملاحظه کرد که هر قدر ریگهایش زیاد میشود پول  
 زیاد میشود پس دیگران هم آنها را کردند و گفت وقتیکه حال من اینطور باشد حال شما هم بنظر  
 باید باشد هر چیزیکه در کفر صدق کند در همه صدق خواهد کرد پس متسه ارداد که همه ریگهای خود  
 ضعف کنند بخمال نیک بپول همه ضعف شود لکن حسن بازی که برخاستند دید که پوستان بقصد  
 سابق است چیزی بر آن منسوخ و نه شده آنوقت گفتند که سرمایه ایشان زیاد نشد و بنسبت  
 قیمت شده اگر چه هر کدام ریگهایشان ضعف شد بود ولی چون سرمایه جهان حال باقی بود  
 ریگی بجای اینکه ده تومان قیمت داشته باشد پنج تومان قیمت برداشته بود و آخر الامر معلوم شد  
 که آنچه در یک نفر صدق میکند همیشه در تمام صدق میکند

### فصل سیم

#### در باب ارزش اشیا

اگر اشیا را از حیث ارزش آنها ملاحظه کنیم سه قسم منقسم میشود  
 اول آنهاییکه قیمت مخصوص معینی دارند و آن اشیا را نمیتوان زیاد کرد مثل تصویر یا کاری  
 نقاشی که مرحوم شده باشد



دویم هشیانیکه اگر بخوایم مقدار زیادى از آن تحصیل کنیم باید مخارج را زیادتر کنیم <sup>مستل</sup> حاصل  
 زراعتى و معدنى و مثال آنها

یتم هشیانیکه تو اینم بنهار زیاد کنیم بدون اینکه مخارج تحصیل آن بجان نسبت زیاد شود مثل  
 اشیانیکه در کارخانه با ساخته میشود

حال میخواهیم بدانیم مخارج تحصیل اشیاء چه چیز است <sup>مستل</sup> میگوید مخارج تحصیل اشیاء  
 عبارتست از مزد و منفعت ولى کى از تعیین تعریف دیگر خستیار کرده که با وضع حایه مناسب

تراست <sup>مستل</sup> میگوید که اصل مایه خرج تحصیل اشیاء کار است و اساک و خطر که دلى بنی کار بر عهده دارد  
 و دوى بنی اساک بر صاحب ایه <sup>مستل</sup> و سببى بنی خطر بر برد و اما این دو تعریف در منى چندان

فرق ندارد بجهت اینکه اجر کار و خطر عهده عبارتست از مزد و اجرا اساک صاحب ایه عبارت  
 از منفعت و اگر بر ایه کار و سرمایه طورى باشد که مزد و منفعت متناسب با کار و خطر و اساک

و صاحب ایه باشد در آن صورت مزد و منفعت همان مخارج تحصیل اشیاء میشود و فرقى نمیکند چه  
 بگویم مخارج تحصیل اشیاء عبارتست از مزد و منفعت چه بگویم عبارتست از کار و اساک و خطر

چه ازین برود عبارت مفهوم میشود که برای تحصیل اشیاء اولاً کار عهده لازم است ثانیاً اساک  
 صاحب ایه ثالثاً تحمل بعضى خطر با از جانب برد و قبل از اینکه بیان کنیم که ارزش اشیاء ثلثه دیگر

در فوق از روی چه تعیین میشود لازم است شرح بدیمیم که طلب اشیاء و مدارک آنها با ارزش آنها  
 چه نسبت دارد و از برای سهولت کار بجای کلمه ارزش نطق قیمت را استعمال میکنیم و ضرری  
 ندارد زیرا که ما گفتیم قیمت هم نوعی از ارزش است بجهت باید در نظر داشت که اگر قیمت  
 شیئی تغییر کند بواسطه تغییر ارزش خود آن شیئی است نه بواسطه تغییر ارزش طلا مثلا اگر کوبیم  
 جای ترقی کرده مقصود اینست که ارزش عامی یا در نزد دیگران طلا کم شود

**تحقیق آنکه طلب مدارک اشیاء بر قیمت آنها اثر دارد**

غالب اوقات میگویند که قیمت شیئی بسته است بطلب مدارک آن این مطلب است لیکن  
 گاهی شخاصی که آنرا میگویند یعنی آزاد دست نمیدانند پس بطور مختصر میگویم قیمت اشیاء  
 باید طوری باشد که طلب آنها را با مدارکشان مساوی کند یا معنی که بروقت قیمت شیئی کمتر باشد  
 بیشتر آنرا طلب میکنند و هر قدر قیمت آن ترقی کند مردم از آن کمتر بطلبند مثلا فرض میکنیم که خان  
 بخواند براج کنند و شش نفر طالب خرید آن شوند پس در حسیه آن با یکدیگر رقابت میکنند  
 و قیمت خانه را کم کم بالا میبرند تا بجای یکدیگر پنج نفر از شترها زیر بار میروند و خانه در تصرف کسی  
 می آید که از سایرین بصفتی که آنرا نمیخورد پس این قیمت باید طوری باشد که آن پنج نفر شتر را  
 از خیال حسیه آن خانه منصرف کند بجهت آنکه اگر اینطور نباشد و برای خان قیمتی گذارند که همه



شتر میان قیمت بلکه قیمت اعلی تر طالب باشند در انصورت نزاع مابین آنها چنانچه غیر  
 بنا بر این قیمت باید طور می باشد که طلب شی را با تدارک آن معادل کند در این مثال شش نفر  
 طالب خانه شدند پس قیمت را بدرجه بالا بردند کینچ نفر آنها دست از طلب برداشتند و کین  
 بیشتر نماند پس طلب با تدارک معادل شد یعنی یک خانه بود و یک طالب هم برسانید اگر قیمت آن  
 طوری بود که بیش از یک طالب پیدا میکرد و امر نمیکند

برهی است که در این قسم مواقع ممکن است قیمت خانه بقدری باشد که بیش از آنچه در فروش خانه  
 معمول است بصاحب خانه منفعت برسد و در انصورت مردم بخمال فروش خانه می افتند  
 و اگر موقع پیدا شد خانه زیاد تدارک میکنند لکن زیاد شدن خانه سبب تنزل قیمت آن میگردد  
 تا بدرجه که منفعتی که عاید همان آن میشود بجز آن معمولی برسد و برعکس اگر قیمت خانه طوری  
 باشد که فروش آن کمتر از سایر معاملات نفع بدهد بکار و عمل جات سرمایه و کارش ازاد  
 و گیر صرف میکنند آنوقت تدارک خانه کم میشود و قیمت آن ترقی میکند تا آنجا که فروشندهگان  
 آن منفعت معمولی را حاصل کنند خلاصه مقصود اینست که همیشه قیمت شی باید طوری باشد  
 که طلب تدارک آن معادل شود و اگر غیر از این باشد آن قیمت اینقدر کم یا زیاد میشود طلب  
 و تدارک شی معادل شود و این تغییرات را همی قیمت بازاری بسیار را نسبت قیمت اصلی

انگاشتیست بخارجی که برای آنها شده و متبرعل تشبیه کرده است بحرکت امواج دریا میگوید  
 همه جای ایل است که سطح باشد هر وقت که باد می آید امواج را پست و بلند میکند لکن <sup>نقطه</sup> بر سطح  
 در دریاست که همیشه از یک نقطه دیگر بلند تر باشد تمام نقاط متوالیا بالا و پائین میروند ولی  
 در سطح دریا تفاوتی پیدا نمیشود

در فوق گفتیم که هرگاه فروش شیئی منفعت زیادی کرده مردم بخایل می افتند که از آن شیئی  
 زیاد مدار کنند و آخر الامر نتایج این میشود که منفعت او قیمت دوباره و نرخ طبیعی میرسد  
 لکن بعضی اشیا هستند که هر قدر قیمت آن زیاد شود مدارک آنرا نمیتوان زیاد کرد از این  
 قبیل است پرده های نقاشی کار استادان قدیم و تجار بهای قدیم و بعضی نسخ های کهنه  
 کیاب پس قیمت این قسم اشیا هرگز با مغبی که خرج آنها شده مناسبتی ندارد و شاید یک نسخه  
 کهنه را از ابتدایه تومان خرج آن کرده باشند و حالا صد تومان بفروش رسد پس باید قیمت این  
 اشیا از روی چه معین شود جواب بانست که پیش گفتیم قیمت شیئی باید طوری باشد که طلب آن  
 با مدارک آن موافق شود شاید بعضی کان کنند که چنین چیزی حال است بخت اینکه همه طلب  
 که یک پرده کارز فایله داشته باشد در انصورت طالب آن بسیار است و مدارک آن  
 کم و محدود برای دفع این شبهه باید معلوم کنیم که منعی طلب چه چیز است طلب شیئی فقط این نیست



که شخصی میل مالک بودن از او هسته باشد اگر شخص علاوه بر میل قوه حسنه را نیز از او داشته باشد  
 از او طلب حقیقی میگویند و فقط این طلب حقیقی میتواند بر قیمت اثر داشته باشد پس می بینیم که  
 طلب و قیمت هر کدام بد دیگری منوط و متعلق است مثلاً طلب منوط است به قیمت بجهت اینکه  
 اگر قیمت زیاد شود طالب کم میشود و همچنین قیمت هم منوط است بطلب حال در آن موقع که  
 تدارک نیمی محدود است برای تعادل طلب تدارک نیست و نیم تدارک را زیاد کنیم قیمت را  
 باید بالا ببریم بدرجه که طالبین همه دست بکشند و طلب معادل تدارک شود مثلاً فرض میکنیم  
 که تصویری از یکی از نقاشهای قدیم بخرانند بفروشدند و قیمت آن را صد تومان متعارف دارند  
 در این صورت ممکن است هزار نفر برای حسنه آن حاضر شوند ولی اگر قیمت را پانصد تومان کنند  
 احتمال دارد طالبین بیش از پنجاه نفر باشند اگر با قیمت را ترقی دهند تا هزار تومان شود  
 عدد طالبین به نفر برسد که با کمال سختی برای حسنه آن تصویر بایکدی رقابت میکنند آخر الامر  
 اگر قیمت را هزار و هشتصد تومان برسانند و نفر شصت نفری مانند آنوقت ممکن است که یکی از آنها  
 بیش از هزار و نهصد تومان برای تصویر بدهد و دیگری تا دو هزار تومان هم راضی باشد قیمت  
 تصویر را با همین هزار و نهصد و دو هزار تومان متعارف میدهند و اینجا قبول آونم قیمت جا  
 چنانچه زن بازاری است اگر صاحب تصویر بداند که یکی از این شترها تا دو هزار تومان حاضر

و این شتر هم خبرند آشته باشد که دیکری بیش از هزار و نه صد تومان نمیدهد و انصورت حسابا  
 تصویر موقع را غنیمت شمرده تصویر را بدو هزار تومان میفروشد اما اگر مدعی بداند که مشتری دیکری  
 بیش از هزار و نه صد تومان نمیدهد و صاحب تصویر هم مصمم فروش است لابد چاره نیز نماند  
 حتی الامکان کمتر از دو هزار تومان بدهد فرض میکنیم طرفین هزار و نه صد و ده تومان را  
 شوند آنوقت در این قیمت حقیقی تا دارک معادل شده است بجهت اینکه کی از آن  
 مشتری بماند و بد قیمت از هزار و نه صد تومان تجاوز کرده پس هر دو دیکر مشتری شتر نمینماند  
 و او مالک تصویر میشود

حال ممکن است سوال کنند که چرا یکی از این دو طلب راضی است که دو هزار تومان  
 دیکری بیش از هزار و نه صد تومان نمیدهد برای جواب این سوال باید بیشتر در حال ارزش  
 اشیا تحقیق کنیم ارزش معامله هر شیئی به سبب اختلاف پیدا میکند کی فایده خود آن شیئی  
 فایده استعالی آن میگویند و دیکری شکل تحصیل آن شیئی

فایده استعالی شیئی آن صفاتی است از آن شیئی که حاجتی را برآورده میکند یا لذتی را میبخشد  
 و هر شیئی که ارزش معامله داشته باشد یعنی توان آنرا معامله کرد باید هم فایده استعالی داشته  
 باشد هم تحصیل آن شکل باشد چنانکه اگر تحصیل شیئی شکل نماند هر چند هم خوب لازم و مفید باشد



ارزش معامله ندارد یعنی کسی آنرا معامله نمیکند از این جهت است هوا که اگر چه برای زندگی  
 لزوم را دارد ولی چون هر کس هر قدر از آنرا لازم داشته باشد بدون شکل نمیتواند تحصیل  
 باین واسطه ارزش معامله ندارد اما در مواقع و نقاطی که تحصیل هوا شکل پیدا میکند و برای  
 تحصیل آن باید کار و سرمایه خرج کرده آنوقت بواسطه ارزش معامله دارد همچنین قشنگی  
 در چمنها و جلگهها میرویند ارزش معامله ندارد بجهت اینکه هر کس هر قدر از آنها را بخواهد در چمنها  
 بر میدارد اما قشنگی آنها بشری آورند چون تحصیل آنها باین شکل پیدا کرده ارزش  
 پیدا میکنند

از طرف دیگر اگر شیئی فایده استعمالی نداشته باشد هر قدر تحصیل آن شکل باشد ارزش معامله  
 بجهت اینکه چیزی که نه رفع حاجتی میکند نه استیفای لذتی از آن میشود بیکس آنرا نمخرود و اگر در  
 بالای بخاری ممکن است تحصیل خیلی شکل باشد ولی چون فایده اش بیش از اجزای معمولی نیست  
 ارزش معامله آنم بیشتر از اجزای معمولی نیست

خلاصه و بسبب مذکور در قیمت اشیا اثرهای مختلف میکند غالباً شکل تحصیل شیئی بیش از فایده  
 استعمالی آن در تعیین قیمت آن اثر دارد مثلاً فایده استعمالی نقش بقدری زیاد است  
 که اگر حقیقی بخواهیم همان هم باشد غالب مردم محسورانند از آن بجزند ولی قیمت شیئی بیشتر از روی

اشکال تحصیل آن معین شود اما باید بخاطر داشت که فایده استعمالی باید باشد و الا شیئی بی  
 قیمت بر نمیدارد سابقا بیان کردیم که طلب حقیقی شیئی عبارتست از میل ننگ آن تا بوقه  
 خرید آن پس میگوئیم که این طلب حقیقی است که بر قیمت بسیار اثر دارد و واضح است که شیئی  
 هر چه فایده استعمالی آن زیاد تر باشد مردم بیشتر میل به ننگ آن میباشند از آن طرف هر چه  
 تحصیل آن یاد تر باشد قوه مردم برای حسنه آن کمتر شود مثلا اگر مردی پیش من بیاید بخواهد  
 صد عدد تابوت من بفروشد اگر چه این تجارت بزرگی است اما من میل بان نخواهم بود چرا  
 تابوت برای من فایده استعمالی ندارد از طرف دیگر اگر بشنوم که روزی تصویر مای کا زلفش  
 معدونی را میفروشند هر چند خیلی میل ننگ آن تصویر با باشم خیال حسنه آن آسانی فتم  
 زیرا که قوه خرید آنرا ندارم محبت اینکه چون تدارک تحصیل آن تصویر با خیلی مشکل است  
 قیمت آنها را بدرجهتسار میدهند که از قوه من خارج است

در مثال قبل یعنی در باب تعیین قیمت تصویر کارر فایده استعمالی آن شیئی بیش از اشکال  
 تحصیل آن اثر دارد بجهت اینکه اشکال تحصیل برای هر دو مشتری یکی است زیرا که تدارک آن  
 بکلی محدود است و بنا بر این قیمت آن تصویر معین میشود بواسطه اینکه هر یک از این دو نفر صاحب  
 حاضر اند که برای فایده که از آن پرده میسازند پول بدهند اینجا میتوانیم بگوئیم که چه مشتری اول



درازای فایده و خطی که از تصویر سیر و راضی است که دو هزار تومان به مشتری و نیم شش از  
هزار و نه صد تومان نیند به یکی از این جبات ممکن است این باشد که مشتری و نیم مضامش  
کمتر باشد و مصلحت خود را نداند که دو هزار تومان به پرده نقاشی بخرد

پس قیمت شیئی که تدارک آن مطلقا محدود است یعنی نمیتوان جنس آن را زیاد کرد زمین شود  
بواسطه اینکه مشتریها تا چه درجه حاضرند که درازای فایده آن پول بدیندگی در انصورت هم  
باز شکل تحصیل در کار است بجهت اینکه هر چه شکل تحصیل شیئی کم شود قیمت آن نیز کمتر میکند  
و اگر شکل تحصیل یکی از میان بود قیمت شیئی میسر میشود

### در باب تعیین قیمت محصولات زراعتی

حال باید تعیین کنیم قیمت آن اشیائی را که نمیتوان تدارک آنها را زیاد کرد و مگر بواسطه از یاد کاه  
و سرمایه و بنا بر این هر چه بخواهیم تدارک آنها را زیاد کنیم باید بیشتر مخارج بناییم محصولات زراعتی  
عمده این قسم اشیاء میباشد لکن محصولات معدنی و ماهی و شال آن نیز از این قسم هستند  
برای اینکه بیان کنیم که چگونه بعضی اشیاء را اگر بخواهیم زیادتر تدارک بناییم باید مخارج را زیاد کنیم  
یک مثال نیز بنویسیم فرض میکنیم که پنجاه نفر مهاجر در یک دهه شکل دهند و برای یک زمین حاصل خیزی را  
انتخاب نمایند و بنشینند فرض میکنیم که تمام آذوقه خود را از اراضی اطراف بکده بردارند حال

ممکن است بعد از چند سال جمعیت دکنه از پنجاه نفر بصد و پنجاه نفر برسد در آن صورت بهیچ  
 که مگر برابر سابق غذا و آذوقه لازم خواهند داشت این زیادتی آذوقه را از کجا بیاورند از آنجا  
 چند فرسخ از دکنه دور شوند و در اراضی حاصل خیز آنجا زراعت کنند اما آن آذوقه که در چند  
 فرسخ دور از دکنه و محل باید جمعیت آذوقه که نزدیک دکنه دست یسد بسیار نمی آید بجهت  
 اینکه محل و نقل آن آذوقه از چند فرسخی تا دکنه و مخارج بر میسازد حال فرض میکنیم که دکنه  
 در نزدیکی دکنه و محل می آید چسبند واری پنجه تان به فروش رسیده باشد در زمین حاصل خیز  
 که دور از دکنه باشد نیز اگر کندم محل آید همان قیمت بفروش میرسد اما چون محل آن دکنه  
 مخارج دارد فرض میکنیم که پنجه تان نیم قیمت برای آن بگذارند آنوقت قیمت تمام کند می که  
 در دکنه صرف میشود تری میکنند بجهت اینکه آنها یک دکنه در نزدیکی دکنه زراعت میکنند خواه  
 گفت چه دلیلی دارد که دیگران همین کندم را پنجه تومان نیم بفروشند و پنجه تومان پس آنها  
 کندم خود را کمتر از پنجه تومان نیم بخرند و او در این مثال فرض کردیم که در اطراف دکنه  
 زمین حاصل خیز باشد و برای زیاد کردن آذوقه فقط مخارج کرایه بر آن هستند و نه خود حال  
 ممکن است اراضی حول دکنه هم بیکد رج حاصل خیز نباشند و در بعضی از آنها بیشتر باید مخارج  
 تا آن حاصل عمل آید



یک حالت دیگر ممکن است است؛ بد که زیاد کردن ارک آذوقه از زیاد خارج لازم باشد  
 باشد فرض میکنیم دهمده در جنبه بره که چکن یا در دره کوی که اطراف آنرا نخت سنگ  
 گرفته واقع باشد که اراضی اطراف آن زیاد وسیع نباشد در این صورت اگر زیادتی خدا  
 لازم باشد چاره نیست جز اینکه همان زمین را که زراعت میکنند در ترقی و حاصلخیزی آن  
 بکوشند و این ممکن نشود مگر بواسطه زیاد کردن سرمایه و کاری که در آن زمین مصروف  
 مکن همه کس میدانند که تا حد معینی که از زمین حاصل برداشتند دیگر چه آلات و وسایط  
 و علم زراعت هم تکمیل شود نمیتوان بواسطه خارج زیاد حصول زمین حاصلی زیاد کرد

### در باب اینکه زیاد شدن جمعیت سبب ترقی قیمت است

از مثالهای فوق معلوم شد که هرگاه جمعیت یک مکانی زیاد شود و بخوابند تا ارک آذوقه زیاد  
 کند ممکن نیست مگر اینکه خارج آنرا زیاد نمایند یعنی ببارزه آشنی هر جا که جمعیت زیاد  
 قیمت اجناس بالا میرود حالا اگر بخوابند مانع این ترقی قیمت بشوند به طریق مستقیم و  
 اینکه از ممالک خارج جنس داخل بیاورند و دیگر اینکه آلات و ادوات فلاحه را ترقی دهند  
 و تاجری که ترقی علم شیمی بست می بدست آوردند چنانکه این داخر بواسطه علم شیمی طریقی  
 خوبی برای رشوه دادن اراضی پیدا کردند

اما وارد کردن جنس خارج بملکت در انگلستان خیلی اہمیت دارد مثلاً با وجود اینکه از سال  
 ہزار ہشتصد و چهل و یک بحال جمعیت خیلی زیاد شدہ معنای قیمت کندم تری زیاد کردہ  
 سابقاً جنسی کہ از خارج بملکت نکلیں وارد میشد کرک و عوارض زیاد داشت با نواسطہ  
 از خارج خیلی کم جنس بان ملکت میسزند و اہل نجاب مجبور بود کہ از کندم زمین خریدار  
 کنند و بنا بر این ہمیکہ جمعیت زیاد میشد فی الفور قیمت اجناس بالا میرفت در سال ۱۷۳۳  
 این کرک و عوارض را برداشتند و این عیب مرتفع شد و اگر چنین نمیکردند بیاسیت نکند  
 جمعیت ملکت زیاد شود و الا اجناس قحط میشد چنانکہ می بینیم اجناسی را کہ نمیتوان از  
 خارج آورد از بیستل شیر و کرہ و تخم مرغ در این اواخر تری قیمت پیدا کردہ و اگر جمعیت  
 زیاد شود قسماً این اجناس گران تر خواهد شد مگر اینکه از راه علم بر ما معلوم شود کہ چگونہ  
 آنها را حفظ و نگاهداری کنیم چنانکہ سابق بر این قیمت گوشت متصل بالا میرفت و ہم آن بود  
 کہ خیلی گران شود لکن چون حالا از امریکا و سایر ولایات با نکلیں گوشت میسزند دیگر تری قیمت  
 پیدا نمیکنند بچیت اینکه حالا برای خط گوشت نہ آزمانک سود میکنند نہ درخ میکنند از زندہ حبیب  
 حلوی ہمینقدر در بین راه آزاد نمیکنند کہ متصل ہوائی در آن حسینان داشته باشد  
 کہ درجہ حرارتش قدری بیشتر از درجہ بخار آب باشد و نواسطہ مخارج حمل و نقل این را کمتر  
 کند



حال بطور خلاصه چیزی بانی را که قیمت محصولات زراعتی را تعیین میکند ذکر نمایم  
 مابین طلب و تدارک شیئی باید تعادل باشد در محصولات غیر زراعتی وقتیکه تدارک شیئی کمتر  
 از طلب آن باشد میتوان عدّه طلبین آنرا کم کرد مکن محصولات زراعتی چون محتاج است  
 زندگی میباشند نمیتوان طلبین آنرا کم کرد مردم باید بدان بخورند یا بخرند خواه قیمت آن  
 ارزان باشد خواه گران بنا بر این ترقی قیمت اجناس طلبین آنرا کم نمیکند زیرا که قدر  
 قیمت آنها بالا برود مردم برای خاطر آنها دست از سایر مخارج میکشند و اگر آن قیمت بدو  
 بالا رفت که فوق طاقت مردم شد از کسپنکی سبب میرند و جمعیت کم میشود بنا بر این باید  
 دیگر برای تعادل طلب و تدارک این اجناس نمود بنا بر این وقتیکه طلب محصولات زراعتی  
 از تدارک آن زیادتر میشود تعادل را بواسطه زیاد کردن تدارک باید حاصل کرد نه بواسطه کم کردن  
 طلب مبرانی زیاد کردن تدارک محصولات ناچار باید از اضی را که کمتر حاصل میباشند یا در  
 جاهای غیر مناسب واقع هستند زراعت کرد در این صورت زیادهای تهنه آذوقه و خوراک  
 زیادتی کار و سرمایه لازم دارد و بعبارة آشنه ی مخارج تحصیل آنها زیاد میشود و قیمت آنها  
 ترقی میکند پس دیدیم که در محصولات زراعتی طلب سبب قیمت نیست بلکه قیمت سبب طلب است  
 یعنی اگر جهات خارجی در میان نباشد قیمت محصولات زراعتی سبب بعد و شخاص است

ولی باید دانست که گاهی بعضی وقایع اتفاق می افتد که در محلی با وجود اینکه عدد اشخاص  
زیاد شود قیمت اجناس ترقی پیدا نمیکند از آنجمله است آزادی تجارت یا ترقی و وسایل حمل  
و نقل اجناس و چیزهای دیگر که در این باب مانع شده که در مملکت انگلیس قیمت  
اجناس بواسطه زیاد شدن قیمت ترقی کند

آنچه در باب محصولات زراعتی گفتیم در باب محصولات معدنی و اجناس دیگر مثل ماهی  
و اشغال آن نیز صدق میکند مثلاً وقتیکه طلب ماهی زیاد شود بهتر و در صیاد ماهی  
علاوه بر آن قاعلی که سابق صید ماهی میکردند بنقاط دور دست نیز بروند یا بقاعلی که  
کتر ماهی دارد و بهر حال مخارج تحصیل آن زیاد میشود و بنا بر این قیمت بلاسیه و در چنانچه  
ترقی قیمتی که در سال<sup>۱۸۷۲</sup> در زغال سنگ پیدا شد قدری بهین سبب بود

توضیح آنکه در این سال و سال قبل از آن در کارخانه‌ها تنگ آمدن کار میکردند و ترقی زیاد  
حاصل شد و زغال سنگ زیاد لازم آمد با این واسطه مجبور شدند که معادن زغال سنگی را  
که کم حاصل تر بود بکار ببندازند در این معادن زغال سنگ به شوازی بست میآید  
و استخراج زیاد لازم داشت بنا بر این قیمت زغال سنگ ترقی کرد بعضی در وقت  
خیال کردند که این ترقی قیمت بواسطه این بوده که نزد عمده جات معادن زغال سنگ



زیاد کرده اند ولی اگر سبب ترقی قیمت نحصیر همین بودیست در برابر حسد دارد و قرآن  
 تفاوت پیدا شود و حال آنکه دو تومان تفاوت کرده بود در سال<sup>۱۸۷۲</sup> این طلب زیادی حاصل  
 شد شروع بترسندل کرده و قیمت زغال سنگ هم کم کم پائین آمد و آن معدنهای  
 کم حاصل که در وقت گرانی زغال هم چندان نفعی نمیدادند متروک شد زیرا که کار کردن آنها  
 صرف منسکود

اما قیمت محصولات کارخانه وقتیکه قاعده عمومی قیمت شیار را ذکر میکردیم قیمت  
 مصنوعات کارخانه نیشه اشاره نمودیم ولی خوبست که آن مطلب را قدری بیشتر بطور  
 بجهت اینکه مصنوعات کارخانه از تقبیل متبذ که میتوان آنها را زیاد کرده و آن زیاد  
 مخارج یعنی طبقه ثالث شیار میباشد

سابق گفتیم که قیمت این شیار بواسطه مخارج تحصیل آنها متین میشود در صورتیکه ما متین  
 کنندگان آنها رقابت آزاد باشد حالا لازمست بیان کنیم که مخارج تحصیل این شیار  
 عبارت از چیست ممکن است بعضی خیال کنند که تعیین قیمت محصولات کارخانه در تحت  
 همان قواعد قیمت محصولات زراعتی است بجهت اینکه مصالحتی که این شیار را از آنها  
 میسازند همیشه از زمین گرفته میشود مثل گران و پنبه و شال آن پس ممکنست خیال کنند که چون

پارچه گاننی زیاد شد مخارج تحصیل آنهم زیاد میشود بجهت اینکه گان محصول زراعتی است  
 حال سیکویم شکلی نیست که قیمت مصالح بسیار هم جزئی از قیمت تمام شیئی است لکن در  
 محصولات کارخانه این جنس خیلی ناقابل است برای توضیح آن پارچه فیه بر مثال غیر  
 فیه خام در امریکای عمل میاید و باید ترا کشتی بار کرد و از دریا عبور داده به لیورپول آورد  
 وقتیکه با مخایر سد انواع و اقسام کار با بر سر آن می آورند و در دست چندین طبقه عملیات  
 میکند و تا پارچه میشود و اینها همه فرود میخیزانند و مخارج دارند علاوه بر این آنکسی هم که سرمایه  
 خرج اینکار میکند باید سرمایه خودش را علاوه ببلغی نفع بدست می آورد و حال بسبب  
 قیمت فیه خام در جنب این مخارج چند ناقابل است سابق هم در اوایل کتاب  
 مثل ندیم که کفقطعه فولاد بواسطه اعمالی که در کارخانه با آن میکنند و از آن فرساعت  
 میسازند قیمتش چهار برابر قیمت اصلی میشود

بنابراین معلوم شد که جنس رعمده مخارج تحصیل بسیار کارخانه کار است اساک صاحب  
 سرمایه هم یک جزو متبذرات است قیمت مصالح که محصولات کارخانه را با آنها میسازند نسبت به  
 مخارج کار و اساک سرمایه در جنب ناقابل است چنانکه سابق گفتیم قیمت اشیاء کارخانه  
 باید طوری باشد که صاحب سرمایه نفی برسد و نسیه تواند که با درای از عملیات کارخانه را



بعضی اوقات اتفاق می افتد که چون ترک محصولات کارخانه زیاد میشود مخارج محسوساً  
 زیاد میشود و سهل است کم میشود چه در وقتی در کارخانه مقدار زیادی اشیاء بنا بر  
 بسیاری از مخارج میتوانند صرفه جوئی کنند مثلاً اگر کارخانه بزرگ باشد مقدار زیاد  
 اتمه بنازمیتواند خرج بخار استعمال کند و استعمال خرج بخار معلوم است که چند سبباً  
 سهولت و صرفه در کار میشود ولی اگر تراک اشیاء زیاد نباشد نمیتواند خرج بخار استعمال نماید  
 خلاصه یادتی کار سبب یادتی مخارج نمیشود زیرا که غالباً در یک کارخانه میتوان  
 زیادی از عملیات بکار داشت در صورتیکه توسعه کارخانه هم لازم نباشد و همچنین  
 خواه عدد عملیات کم باشد خواه زیاد کیفیت برای سرکشی بیشتر لازم ندارد و همچنین  
 و قدر در محاسب علاوه بر اینها واضح است که اگر کارخانه وسیع باشد و کار زیاد  
 داشته باشد بیشتر میتوان تقسیم کار را مجری کرد یعنی میتوان کار را را چند قسم کرد و هر کدام  
 بیک طبقه از عملیات اگذار نمود مثلاً تا وقتیکه کارگاه دستی معمول بود همه کارها  
 از یک نفر میبایست انجام دهد لکن حالا هر خبر کار را یک دسته از عملیات میکنند  
 بانواع کار حسینی پیشرفت پیدا میکند صاحب کار اگر سرمایه اش کم و کارخانه  
 کوچک باشد نمیتواند چرخه آلات بزرگ پر مخارج بخشد و بجهت اینکه بکار او نمیرود

و اینقدر کار ندارد که با آن سپهر نما انجام دهد بعضی اشیاء هم هست که طالب کم دارند  
 و اگر طالبین زیاد میشوند و زیاد از آن ارک بگیرند و مخارج تحصیل آن خیلی کم میشود  
 از این جمله است ورق های کوچک چند سال پیش آلتی اختراع کردند برای ساختن  
 این ورقها که خیلی سرعت میساخت و مخارج آنهم یک ثلث کمتر میشد معنی از ورق  
 سازان آنرا مقبول نکردند جهت اینکه آن آلت چنان سرعت کار میکرد که در مدت کمی  
 بیش از آنچه در تمام سال ورق لازم است ساخته میشد آنوقت اگر میخواهند این  
 آلت را معمول بدارند میبایست در سال یک ماه بیشتر کار نکنند و در مدت یازده  
 ماه دیگر آن آلت بکار میماند و مالک آن غایب از آن نمیسرد پس احتمال میرود که آن  
 آلت همچوقت معمول نشود مگر آنکه طلب ورق خیلی زیاد شود یا اینکه قرار بگذارند همه  
 قایق های آنکه در مالک متعدده لازم است کیفر بازده

باید گفت بود که همیشه مخارج کار با سلمی که بعد جات میدهد یک نسبت نیست یعنی  
 گفت هر کس مزد عمل جات یا در ترمید به در هر کار بیشتر تفرز شود ضرر صاحب سرمایه  
 بقدر است با ارزش کار و فرد یک بعد جات میدهد مثلاً معلوم است که عمل با هنر که فرد  
 زیاد میکند و صنعتی مثل ساعت سازی حاصل کارش بیش از عمل بهنر است و نسبت



گفت ضررش کمتر است هر چند عمده بهره نصفت عمده با بهره فرد بگیرد و چنانکه وقتی تنها  
 در مملکت فرانسه میخواهند راه آهن سازند مباحثا انکار و دید صرف در اینست که از مملکت  
 انگلیس عمده بیاورد و زیرا که هر چند ایشان دو برابر عمده جات فرانسه فرد میکردند لکن گنجهها  
 بیش از دو نصفت آنها کار سازی داشتند پس عمده جات انگلیس با وجود اینکه نصفت عمده  
 جات فرانسوی فرد میکردند ضررشان کمتر بود

بهر عمده جات نیمی مفید بودن کار یک حاصل دیگر هم دارد که باید نصفت بود و آن آنست  
 که مجال خود عمده جات فایده زیاد دارد و بجهت اینکه وقتی عمده با بهره باشد با یک مقدار  
 سرمایه و کارش از دیگران مستیواند ثروت تحصیل کند بنا بر این بهره عمده میتواند باعث ثروت  
 نصفت صاحب سرمایه و فرد خودش شود فرض میکنیم که دایمها را تربیت کند بطوری که  
 عمده جات زراعت بهرهشان زیاد تر و کارشان مفید تر شود آنوقت مملکت بهین و آس  
 امین تر و خلق تر گردد و در آنصورت صاحب کار مستیواند بدون اینکه متحمل ضرری شود  
 یا قیمت اجناس را بالا برد و فرد را زیاد کند

### در باب منافعی که باید بصاحب سرمایه برسد

عواملی در کار است که بشود نفع نصفت سرمایه را در همه جا و همه کس با یک درجه مستوی نگاه

میدارد در اینجا می توانیم بگویم که آن عوامل بسیارند و در قسمت دیگر این کتاب در بیان  
 تقسیم ثروت گفتگویی از آن خواهیم کرد در اینجا همیشه در شماره از آن کافیت و باید دانست  
 که هرگاه در بینیم که یک کسی است که بیش از سایر کسب با نفع میداند باید از نافع سرمایه حساب  
 کنیم بلکه در حقیقت آنچه که نظر ما بر آن است نفع می آید یا فرد عمله جات است یا اجر مخاطرات  
 که در آن شغل دست میداند یا محبت طانی سختی و دشواری و نطموعی آن حقه است یا  
 اینست که آن پیشه بامی بی بر روی دارد یا نتیجه یک مختار طبیعی یا مصنوعی است خلاصه  
 این زیادتی نفع از سرمایه حاصل شده چه سرمایه همیشه در جبهه و در همه پیشه یا منفعت کیسان باشد  
 مثلا چندی پیش جمعی تشنه شدند که هر چه کنند در دنیا نیست بجزند پس از آنکه اینکار را کردند و قیمت آنرا  
 مضاعف نمودند و فواید زیاد برآورد این شالی بود از فایده زیادی که بواسطه انحصار در آن  
 در کار حاصل میشود و لی اگر هیچکس از باعث آنکه در فوق ذکر شد نباشد دیده میشود که همه جا  
 منفعت سرمایه کیسان است

حقیقت سرمایه را سابقا بیان کردیم حالا کافی است بیان کنیم که منفعت سرمایه چیست پس  
 گوئیم هرگاه زمین کار و سرمایه به هم اتفاق کردند از آن ثروت حاصل میشود آن خبر از آن  
 ثروت را که محبت اجر سرمایه میدهند آن منفعت سرمایه است بملغ این منفعت در زمان های



مختلفه و ممالک مختلفه تفاوت پیدا میکند و بعضی ممالک صاحبان سرمایه در سال از هر صد تومان  
سرمایه که در تجارت میکند رنده تومان منفعت میسرند علاوه آنچه که بحسب تقاضای مخاطرات و مزد  
سرکشی کار و غیره دریافت میکنند در صورت میگویند نرخ منفعت صد میسر باشد و  
اگر ممالک نرخ متوسط منفعت خیلی کمتر از اینست مثلاً در انگلیس از صد تکه هم کمتر است

### نسبت باین منفعتها و قیمتها

همیشه باید بخاطر داشت که حسب صاحب سرمایه و عمل یعنی منفعت سرمایه و مزد کار باید مشخص  
در قیمت شیئی که آن سرمایه و کار آنرا ساخته است و اگر بخوبی بدان تجارت یا صنعت بازوار شد  
باید قیمت محصولات آن نرخ معمولی مزد و منفعت را بداند اگر کمتر از این بود در صورت حساب  
سرمایه و عمل و صنعتهای دیگر مشمول میشوند و آن صنعت متروک میکند و بنا بر این در مملکتی اگر  
چیزی باعث شود که نرخ منفعت از نرخ معمولی بالاتر برود یا اینکه نزد عمل جات زیاد شود

صورتی که اثر و فائده کار بحال سابق باشد لابد قیمت شیئی هم ترقی میکند

ولی اگر شخص قدری نفس کند منفعت میشود که هر قدر سرمایه و کار در تدارک اشیا بیشتر باشد  
نرخ منفعتها و مزد بیشتر است در صورت مخارج تحصیل اشیا کم شده فردا و منفعتها ترقی  
کرده و معنی قیمت آن اشیا بالا رفته است پس معلوم شد که همیشه زیادتی منفعت با ضرورت

براه زیادتی قیمت نیست و همچنین کمی منفعت بواسطه تنزل قیمت دست نیابد مثلاً فرض  
 میکنیم تجاری آلتی اختراع کند که بواسطه آن حاصل سرمایه و کارش یک برابر و نیم شود یعنی  
 اگر سابقاً یک مقدار سرمایه و کار در وسیع ساخت غالباً همان مخارج پانزده و نیم میارزد  
 پس واضح است که اگر قیمت نیز تنزل نکند سرمایه و کار آن تجار یک برابر و نیم منفعت دریافت  
 خواهد کرد پس منفعت فردش زیاد شد و مخارج تحصیل نیز نیم نقصان یافته است لکن  
 نمیتوان گفت که این زیادتی منفعت آنها برای او خواهد ماند زیرا که چون تدارک نیز وجودند  
 و مثال آن زیاد شدن چار عاقبت قیمت آنها تنزل میکند بحجت اینکه طلب با معادل تدارک  
 پس در خیالت که تدارک این اشیا در پنج زیاد شده و سابق بر نیم طلب تدارک آنها  
 بوده اگر تجار بخوابد برای تنای خود شتری پیدا کند باید قیمت آنرا تنزل ببرد و مثلاً از روی  
 میفهمد که اگر ده یک از قیمت کم کند متاعش ناما بفروش میرسد پس از این ده یک چشم پوشد  
 و ده چهار و دیگر آبا سود کمی دریافت میکند و در خیال فرد و منفعت هر دو زیاد شد در صورتیکه  
 مخارج تحصیل اشیا و عاقبت قیمت اشیا تنزل یافته است

در این مثال فرض کردیم که شخص تجاری که آن آلت را اختراع میکند در آن مکان قریب شش  
 باشد ولی ممکن است که در باجائی یا چهار نفر تجار دیگر هم باشند آنوقت آنها هم برودند



از همان آلت تحصیل میکنند پس تراک میر و حسندی و مثال آن خیلی زیاد میشود آنوقت  
 هر کدام از تجار با برای اینکه مشتری پیدا کند مجبور میشود که از سایرین ارز استر بفروشد <sup>سخت</sup>  
 الا تراک بجائی میرسد که آن اختراع جدید چندان نفی مجال آنها نمیرساند و صرفه آن تمام  
 عاید شترها میشود پس فردا و منفعتهای تجاران باخذ اصلی خود برسیکردد و قیمتها  
 میشود ازین مثال معلوم شد که اولاً هر وقت ثمره کار و سرمایه زیاد شد فردا و منفعتها بالا  
 میرود و مخارج تحصیل شئی زیاد میشود

ثانیاً وقتیکه ثمره کار و سرمایه زیاد شد ممکن است فردا و منفعتها ترقی کند و در همان قیمتها  
 تنزل نماید

ثالثاً آنجا نیکه ما بین صاحبان سرمایه و عملجات رقابت آزادی باشد تا منفعتی که از زیادتی  
 ثمره کار و سرمایه حاصل میشود غالباً عاید شترها میسرود یعنی زیادتی ثمره کار قیمت آنها را  
 تنزل میدهد ولی فردا و منفعتها کار و سرمایه را ترقی دائم نمیدهد

در اینجا باید اشاره کنیم که هر چند زیادتی ثمره کار غالباً قیمت شئی را تنزل میدهد و فردا  
 و منفعتها را ترقی از آن حاصل نمیشود مکن اگر آن شئی ارزان شده چیزی باشد که عملجات  
 صاحبان سرمایه نیز بآن محتاج باشند آنوقت در حقیقت اجر کار و سرمایه نیز زیاد شده یعنی

پولی که برای مزد عملجات یا منفعت سرمایه ازان تقسیم شود قوه معاوضه آن زیاد شده است  
مثلاً اگر آن شیئی ارزان شد کفش باشد آنوقت چون کفش و وزیم مجبور است کفش بپوشد  
ارزان شدن کفش برای خود او هم صرفه دارد بسیار می از صاحبان سرمایه و عملجات  
بواسطه استعمال بخار بهین طریق فایده برده اند اگر چه فایده بزرگی که از این ترقی بی منفعت  
حاصل شد تمام عاید آنهاست و رقابت سایر عملجات و سرمایه ازان مانع آن شد ولی  
چون بواسطه استعمال بخار تقریباً قیمت تمام محصولات کارخانه تنزل کرد لکن ایشان هم  
در ضمن منتفع شدند این مطلب را بعد با تفصیل بیان خواهیم کرد  
حال بطور مختصر بیان میکنیم که طلب تدارک چگونه بر قیمت طبقات ثلثه اشیاء مذکور در فوق اثر دارد  
باید بخاطر داشت که در تمام این اشیاء قیمت باید بطوری تریب داده شود که طلب را  
با تدارک شیئی معادل نماید

در اشیاء طبقه اول یعنی آنها یک تدارکشان محدد است تعادل ما بین طلب و تدارک از آنرا  
دست میدهد که قیمت آنها را بدرجه بالا برسد که زیادهای طلب بر طرف شود و این تدارک را میگویند  
در اشیاء طبقه ثانی یعنی آنها یک تدارکشان نیست و آن زیاد کرد و کم کرد بواسطه زیاد کردن و خارج  
آنها چون این اشیاء غالباً لوازم زندگی میباشند نمیتوان طلب آنها را کم کرد و بنا بر این  
فستکه



طلب زیادتر تدارک است باید تدارک را زیاد نمود و بحسب ممکن بخشید مگر بواسطه  
مخارج آزار زیاد کنند و با نواسط قیمت آنها بالا میرود

در اشیاء طبقات ثالث یعنی آنها یک تدارکشان نمیتوان بدون از دیار مخارج زیاد کرد  
و قهقیه طلب از تدارک زیاد تر باشد قیمت را ترقی میدهند و طالبین کم میشود اما <sup>مقتضی</sup> <sup>معا</sup> <sup>ل</sup>  
کردن طلب با تدارک موقتی است و قهقیه قیمت شیئی بدرجه رسید که بیش از نرخ معمولی  
بعیاجات و سرمایه داران منفعت رسانند در صورت خلی اشخاص بطبع می افتند و از شیئی  
زیاد تدارک میکنند آنوقت مجبور میشوند که قیمت را پایین بیاورند پس حسن الامر تعادل این  
طلب و تدارک دست نهد و مگر بواسطه زیاد کردن تدارک اشیاء

الکون که اسباب تبیین قیمت اشیاء طبقات ثلثه را بیان کردیم در فصل آینده در باب ارزش

پول گفتگو خواهیم کرد

### فصل چهارم

### در باب ارزش پول

بسیار اتفاق می افتد که مردم در باب قیمت پول گفتگو کنند ولی غالباً مقصودشان از قیمت  
پول نرخ منفعت است مثلاً قهقیه که شخص مقروض در ازای پولی که قرض گرفته مقدار زیادی

باید منفعت به دیگری نیت پول یا نفع منفعت زیاد است ولی باید دانست که گذشته از این  
 تجارتی قیمت پول ندارد زیرا که سابق گفته ایم که ارزشش شیئی عبارتست از قوه معاملاتی آن  
 و نیز شرح دادیم که قیمت نیز نوعی از ارزش است یعنی هر وقت ارزش بسیار را پول  
 بنبذ قیمت میشود پس اگر بخواهند قیمت پول را معین کنند باید از آنچه خودش میخواهد و این باطلست  
 چرا که معقول نیست بگوئیم یک تومان ده قسطنطنیه ارزش دارد یا یک قران ده صدقار ارزش  
 دارد و بعبارة حسنه ای ارزش شیئی را بواسطه سنجیدن آن شیئی معینان معلوم کرد پس ارزش  
 پول عبارتست از قوه معاملاتی آن یعنی هر وقت یک مبلغ پول را با مقدار زیادی از اشیا  
 بتوانیم معاوضه کنیم ارزش پول زیاد است اگر با یک مبلغ پول مقدار کمی از اشیا معاوضه  
 ارزش پول کم است  
 یعنی شخصی مان میکند که ارزش پول تغییر یابد یا است بحسب اینکه همیشه در ضربت باشد یک آن  
 طلا را به سکه لیره و سیمه شلنگیک بیدارند خواه قیمت اجناس کران باشد خواه از زان ولی  
 اشخاصیکه این خیال را میکنند ملاحظه میکنند که پول خود از جنس طلاست چنانکه همیشه یک خود  
 کدم معادل است با صد من کندم همانطور هم یک آن طلا معادل است با سده لیره و سیمه <sup>شلنگیک</sup>  
 پس باید دانست که ارزش فلزات قیمتی هم تغییر میکنند و همین آن بواسطه همان قواست



که ارزش سایر معنیات را همین نماید بنا بر این ارزش فخرات قیمتی معین میشود براسطه  
 معادل کردن طلب آنها با دارکشان هر قدر طلب زیاد شود ارزشش ترقی میکند و مردم بخیل  
 می افتند که تدارک آنرا زیاد کنند و اگر برای زیاد تدارک مجبور شوند که در معده نهایی  
 کم حاصل تر کار میکنند حاج تحصیل آن زیاد میشود و قیمت ترقی میکند اما اگر معده نهایی  
 حاصل جدید کشف کنند خارج تحصیل کم میشود و قیمت فخرات تنزل نماید چنانکه این امر  
 معده نهایی بر حاصل نقره در امر یکا کشف شد و نقره زیاد می بست آمد <sup>۱۸۵۵</sup> ارسال <sup>۱۸۵۶</sup> تا سال  
 نقره که از معده نهایی امر یکا بسته <sup>۱۸۵۷</sup> در سال قریب <sup>۱۸۵۸</sup> هزار لیره بود در <sup>۱۸۵۹</sup> شروع باز  
 کرد در <sup>۱۸۶۰</sup> چهارده <sup>۱۸۶۱</sup> و صد و پنجاه هزار لیره رسید در <sup>۱۸۶۲</sup> سیصد و پنجاه <sup>۱۸۶۳</sup> و سیصد  
 پنجاه هزار لیره بود و حال تقریباً سالی چهل ششش کرد و لیره نقره از آن معادن بسیار  
 اینست و بعضی چیزهای کمیاب شد که ارزش نقره خیلی تنزل کرد و برای مالکی مثل هندوستان  
 که ماخذ پویشان نقره است خیلی اسباب تیش است ولی برای پول انگلیس هیچ ضرری  
 ندارد و جهت اینکه پول در غایت طلاست پولهای نقره کم است و آنهم حکم کهناس دارد  
 مثلاً معمول است که بیت شلیک را با یک لیره معاوضه میکنند و حال آنکه هرگز نسبت شلیک  
 نقره معادل یک لیره طلا نیست و در آن مملکت او دستند <sup>۱۸۶۴</sup> نیکه پیش از چهل شلیک باشد

نمیتوان پول نقره بخام داد زیرا که اصل پول طلاست احال قیمت نقره تقریباً یک ششم کمتر  
 از سابق شده و بنا بر این بندستان که باید در سال قریب سی چهار کرد و لیره بدولت یا <sup>نظرس</sup>  
 به هر چن تا بیوپل طلا به پزای یک لیره عوض ده روپیه باید سیرده روپیه داد کند  
 و عیب کارانی بندستان نیست که آنچه پول باید بجا برج بند باید طلا باشد که متصل در  
 ترقی است حال آنکه معاملات خودشان با پول نقره است که بیسج در ترقی نیست بلکه در  
 تنزل است

سابق برین گفته ایم که طلب شیء بواسطه قیمت آن معین میشود حال میگوئیم پول هم در تحت  
 همین قاعده است از آن مستثنی نیست از برای خام کاری اگر نخواهند بجای طلا نقره استعمال  
 کنند باید بیست دو برابر آنچه طلا لازم است نقره بکار بیست بجهت اینکه حال نقره تقریباً بیست  
 دو برابر قیمتش کمتر از طلاست مقدار پولی که در مملکت لازم است قدری است تقدیری است محتاج  
 تحصیل آن قدری سرعت رواج آن فایده اصلی طلا و نقره ساختن پول است لکن  
 در بسیاری ضمانت و کارخانجات نیز استعمال میشود در مملکت برای طلا و نقره بیست  
 بار ارزش آنها و ثروت ملت و جمعیت آن مملکت معدود دهاتی که شاید خرید و فروش میشود  
 و بطور سرعت عمل کارخانجاتیکه طلا و نقره کار میکنند



وقتیکه میگویم طلب پول بته است بثروت مت نباید تصور کرد که ثروت مت مستعد آن  
 از روی طلا و نقره که در میان آنها رواج است معلوم کرد چنانکه ثروت کمینفر را بهم  
 از مبلغ پولی که در دست دارد قیاس نمود چرا که در معاملات بزرگ بجای پول برات سینه  
 و سکناس و مثال آنرا استعمال میکنند و پول در معاملات کوچک فستیل بواجب نکرده  
 و عملیات و مخارج بوسیله بکار میرود ولی اگر چه پول نقدی که شخص دارد میزان ثروت  
 او نیست لکن طلب او برای پول تناسب با ثروتش هر قدر ثروتش زیاد شود بیشتر  
 باید پول بزرگ او عملیات بپردازد و دستهای طولی بر مخارج میکند و شاید که مخارج بوی  
 نیز زیاد شود

اکنون میگویم که حال یک ملت هم مثل حال یک شخص است طلب پول میزان صحیحیست  
 برای تعیین ثروت آنها بجهت ثروت و جمعیت مملکت و در مثلاً در مملکتی که  
 چهل کرو نفس باشد خیلی بیش از مملکتی که بیست کرو در جمعیت دارد مزد عملیات او  
 آنها در مملکت انگلیس درین بیست سال آهسته زیادتی طلب پول با بزرایه جمعیت حاصل نموده  
 یعنی آنقدری که مردم پول طلب کرده اند آنقدر جمعیت زیاد شده و بیشک سبب آن اینست  
 که حالا معاملات خیلی آسان شده چنانکه حسنه و فروشهای زیاد امروز در انگلستان بواسطه

اسناد انجام می یابد و آن نیکو یک پول سکه رده و بل شود چنانکه گفته اند که در مملکت  
 انگلیس با اندازه و سمت تجارت پول سکه استعمال نمیکند بعد از شرح خواهیم دید که چگونه  
 اسناد و بروات جاشین نقره و طلا میشود ولی بطلب بقدری واضح است که حاجت  
 تفصیل فرود سابق برین اوستد های بزرگ بوسیله پول انجام میگرفت مثلاً در <sup>سنگ</sup> <sup>سنگ</sup>  
 که بشهر می آمدند که جناس خودشان را بفروشدند همواره ترصد بود که پول بگیرند یا بدین نظر  
 یک روز در شهر هزاران لسیه دست به دست میگشت ولی حال درین معاملات بزرگ پول  
 بکلی متروک ساخته اند و آنها کتابچه های بروات خود را بازاری آوردند و به آنها نگاه  
 میکنند و پول استعمال نشود مگر در خارج بین شهر بنا برین هر چند طلب پول با ثروت  
 و جمعیت مملکت شناسی دارد لکن این نسبت ثابت و معین نیست بجهت اینکه هر چه استعمال  
 اسناد و بروات زیاد شود آن نسبت تغییر میکند

طلب فلزات قیمتی در هر مملکت نیز قناب است با قده و فغانیکه شیار پول خرید و فروش  
 میشود مثلاً اگر یک پارچه گتان بعد از آنکه از کارخانه درآمد بکنیز آجر مغیر فروخته شود و او را  
 بنا حسب نامی خرده فروش فروخت بعد از آن زنی از حشیره از آن لباس و دخت آن  
 لباس را فروخت و در صورت آن پارچه گتان قبل از آنکه مقصد بر سه چهار مرتبه پول معانی



شده و واضح است که اینقدر داد و ستد بیشتر پول لازم آرد تا وقتیکه پارچه آن کارخانه  
 درآمده بیشتر برسد اگرچه حال معمول شد که در معاملات بزرگ پول داد و ستد نمکنند  
 مثلاً تا جر معتبر در وقت خرید پارچه از کارخانه بجای پول سینه میدهند تا جر خورده و فروشنده  
 با نسبه با هم بشود و میگویند و با نواسطه در دست بست کشتن پول خیلی صرفه جویی میشود  
 از آن مثال معلوم شد که طلب پول قدری معین میشود بواسطه عده و فغانیکه اشیا بفروش  
 میرند قبل از آنکه در محل استعمال در آیند

بسته لازم نیست شرح دهیم که مقدار طلا و نقره که در کارخانه با استعمال میشود چه اثری  
 بر طلب این فلزات دارد سابق برین گفتیم که ارزش طلا و نقره معین میشود بهمان قواعد  
 سایر محصولات معدنی قیاس معلوم میکند و پس هرگاه در کارخانهجات مقدار طلا و نقره  
 که بکار میرود زیاد شود در صورتیکه سایر چیزها بحال خود باشد طلب طلا و نقره را زیاد میکند  
 سبب ترقی قیمت آنها میشود حال برای اینکه بهتر اثر طلب را بر ارزش طلا و نقره معلوم کنیم  
 فرض کنیم ما میگردانیم که سکه و بروات اسکناس سایر چیزها یکسان تمام پول میشود در میان  
 نباشد و نیز بواسطه کشف معادن جدید بتوانیم اراک طلا و نقره را زیاد کرد پس فرض کنیم  
 که ملکیتی که خیال را دارد تحصیل ثروتش زیاد شود کارخانه با ضعف گردد و جمعیت ترقی کند

در انصورت دادوستد با ضعیف شده و حال آنکه مقدار پولی که در دست مردم است همان  
 حال اول با قیمت پس با قیمت اشیا را تا نصف شده باشد یا عبارتی چند می ارزش طلا  
 و نقره و ضعف شده است

مثال دیگر نیز هم فرض میکنیم که در میان جماعتی تجارت و کارخانجات و جمعیت مردم بحال خود  
 باشد و تمام دادوستد با هم پول شود و مقدار پولی هم که در میان آنها رواج است بیت  
 که در لیسره باشد آنوقت معدنهای جدید طلا و نقره کشف میکنند یا اینکه از خارج طلا  
 و نقره زیاد با نجایا و زندان مقدار پول بیت چهار که در لیسره شود مقدار اشیا را بحال  
 خود با قیمت دادوستد با هم زیاد نشده جمعیت هم مثل سابق است لکن پول رواج  
 یک نفس زیاد شده در انصورت با قیمت اشیا را و مزد عیالات هم بهین نسبت ترقی کند  
 بجهت اینکه ارزش طلا یک نفس تنزل کرده ازین مثال معلوم میشود که هر وقت مقدار طلا  
 و نقره مملکت زیاد شود اگر از راه دیگر تلافی آن نشود ارزش آن تنزل نماید از مثال  
 اولی معلوم شد که اگر ثروت ملت زیاد شود در صورتیکه مقدار پول بحال اول باقی باشد  
 ارزش طلا و نقره ترقی میکنند بنا بر این زیادتی قیمت بطور لزوم دلیل بر زیادتی ثروت  
 و خوشی مردم نیست



پس معلوم شود که هرگاه ثروت زیاد شود پول رواج هم زیاد پذیرد و اثری در ارزش  
طلا و نقره ظاهر نشود و در شایسته های فوق هم چنین فرض کردیم که در مقابل آن قایم خیریه های دیگر روند  
که با آنها کار نمی نماید حال آنکه غالباً برعکس است مثلاً در حال اول فرض کردیم که کارخانه تجارت  
و جمعیت مملکت زیاد شود و مقدار طلا و نقره که رواج است بحال خود بماند و در صورت کفایت که  
ارزش طلا و نقره خیلی زیاد می شود حال آنکه هر وقت ارزش پول زیاد شود مردم بزرگان  
بسیار دارند یا هر وقت تجارت و صنعت بیدار خیریه تمام مقام می کنند و این قایم خیریه ها  
که در ارزش پول تغییرات پیدا می کند

**اثر کشف معادن طلای کالیفرنیا و استرالیا**

در حال دوم فرض کردیم که مقدار طلا و نقره رواج زیاد شود بدون یادتی جمعیت فرست  
چنانکه در حال معادن طلای زیاد کالیفرنیا و استرالیا کشف شد و بر مقدار طلای رواج  
خیلی منتهی شده قبل از سال مقدار طلایی که در تمام معادن دنیا گرفته می شد تقریباً بست کرده  
بسیار بود اما بعد از آن سنه در طرف شمال معادن طلای کالیفرنیا و استرالیا هر کدام کشف  
بسیار دادند بنابراین مردم خیال می کردند که این نیز فوق العاده طلا سرعت ارزش آنرا  
تنزل خواهد داد و قیمت بسیار تری فاش خواهد کرد و لکن این پیش بینیها انجام نماند بطوریکه

معلوم شد که ایاکشف این معادن اثری از ارزش طلا داشته یا نه پس از آنکه مدتی تحقیق کرد  
 معلوم شد در <sup>۱۷۷۰</sup> ارزش طلا نسبت به <sup>۱۸۰۰</sup> در صد تومان پنزده تومان تنزل کرد  
 و حال آنکه این تنزل خفیف نسبت به زیادتی تدارک طلا هیچ است پس خجرت به هم جهت  
 این تدارک فوق العاده سالیانه طلا انقدر بر ارزش آن کم اثر داشته است که یکی از جهات  
 این سلسله عدم فساد طلاست راست است که تدارک سالیانه طلا سکه برابر زیاد شده بود لکن  
 این تزیاید نسبت بمقدار کلی طلا سکه در دنیا موجود بوده بدستی معلوم نیست ولی تخمیناً هزار  
 صد و هجدهت کرویر بوده است پس این معادن طلای جدید سالیانه بیش از صد پنج برای  
 مقدار مخفی نه روزه و پیش از هجدهت سال لازم است تا بواسطه این معادن مقدار طلای دنیا  
 بشود از آن طرف این تدارک فوق العاده طلا چند سالی طول کشید و همان معادن کم کم  
 تمام شد و تدارک سالیانه طلا که در <sup>۱۸۵۰</sup> به شصت چهار کرویر رسید بود در <sup>۱۸۶۰</sup>  
 به سی و شش کرویر بر گشت در <sup>۱۸۸۱</sup> چهل و سه کرویر بود  
 اما جهت عمده اینکه تدارک فوق العاده طلا چندان بر ارزش آن اثر نکرد این بود  
 که در همان وقت و قایمی دست داد که تجارت و صنعت را وسعت داد و طلا سکه  
 بدست مردم فزاید بود بکار زرفتی چون اینکه قیمت اشیاء رتقی پیدا کند و قایمی که



سبب این وسعت تجارت و صنعت شده از انبساط است اولاً تازه استعمال بخار در چرخها  
 و اعمال صنعتی و حمل و نقل ثقال در مملکت انگلیس بسیار جنبه ای شدن عالم معمول شده  
 بود ثانیاً در مملکت انگلیس تجارت آزاد شده و وسعت فزون العاده پیدا کرده بود چنانکه  
 در سال ۱۸۶۰ تا سال ۱۸۶۵ امتعه کار انگلیس بخارج میرفت از نصف هم بیشتر شده یعنی اول صدت  
 که در لیره بود دو سیت و پنجاه و دو لیره شده و در سال ۱۸۸۶ به چهار صد سیت چهار لیره  
 امتعه وارده آن مملکت نیز همین نسبت ترقی کرده بود معلوم است که این وسعت زیاد  
 در جنبه فروش تمام طلا بار جذب میکند

ثالثاً راهبهای آلمانی و سایر چیزها از این قبیل در هندوستان شروع شده که در آن نقره بان  
 مملکت رفت برای اینکه عملجات و غیره را فروخته و این نقره را غالباً از فرانسه و سایر  
 ممالک اروپا برون و بجای آن طلا گذاشته چنانکه حساب کرده اند که در ظرف هشت  
 سال هشتاد و شش کرویر سرمایه انگلیس با تقسیم در هندوستان بخرج رفت  
 رابعاً علاوه بر اینها فرانسه المان و سایر ممالک که سابق پول اصلی آنها نقره بود در هند  
 او ان طلا را نماند پول مقرر داد و بود و ایتالیا و ممالک متحده امریکا که سالی از این  
 معمول میداشتند پول سکه قبول کردند پس زیادتی طلا از این جهت هم لازم شده بود

عقیده بعضی اشخاص معتبر است که مجموع وقایع مذکور در فوق برای اینست که مانع تنزل آرزو  
 طلا شود کافی بلکه زیاد است و میگویند که از سنه ۱۸۷۶ تا سنه ۱۸۸۸ مردم طلا فاضل داشته  
 بلکه باقی آورده و ارزش آن ترقی کرده و همین جهت قیمت اشیاء تنزل نمود و باید گفت بود  
 که وقایع چهارگانه مذکور در فوق که زیادتی طلا را جذب کرد و تعلقی به کثافت معادن طلا  
 نداشته است این معادن نخواه کشوف میشد خواهد نیشد به حال ترقی ثروت و جمعیت که  
 بواسطه آزادی تجارت در مملکت انگلیس پیداشد و همچنین دست تجارت مشرق زمین  
 میداد و بیسج وجه داخلی زیاد و کمی ارک طلا نداشت فتما اینکه کشف این معادن در مو  
 خوشی اتفاق افتاد و الا اگر وقتی این معادن کشوف میشد که تجارت صنعت و جمعیت  
 بود فایده از آن حاصل نمی آمد مگر برای ممالکی که دارای آن معادن بودند و این ممالک هم فایده  
 میبردند این بود که قوه حسنه آری داد و دست پیدا میکردند چنانکه کمی از متعلین ثابت کرد که فایده  
 که کالیفرنیا و استرالی از طلا می خود برده این بود که آن طلا را از خود دور کرده و در عرض  
 آن اشیائی را که در سایر ممالک ساخته میشد تحصیل نمودند یک فایده دیگر هم مهاجرتی  
 که بواسطه کشف این معادن مردم بآن ممالک کردند زیرا که مردم اینکده شنیدند در  
 معادن جدید طلا پیداشد جوده جوده بآن سرزمین شتافتند و در ظرف شش سال جمعیت آن



ناحیه از بغداد و هفت هزار به چهار صد و ده هزار نفر رسید و این آبادی جمعیت ذک  
 حاصل خیز کم جمعیتی مثل استرالی باعث وسعت ثروت و تجارت و صنعت آن گشت  
 پس کشف معادن طلا برای تجارت دنیا خیلی مفید بوده بجهت اینکه در همان وقتی که  
 تجارت احتیاج بطلا داشت این معادن کشف شد و اگر این کشف در وقتی  
 اتفاق می افتاد که تجارت متوقف بود سبب صدمه جبرانی میشد و چون ارزش طلا  
 تغییر میکردتسار داد بائی نفوذ و سکه بانگوش میشد پول مردم تزیاد حاصل میکرد <sup>کنون</sup>  
 معادل آن منزل نمید چرا که همه کس میدانند که اگر قیمت اشیاء ضعیف شد باشد عمل که نفع  
 یک تومان فرد میکرفت حالا اگر دو تومان فرد بکسیده بودی در حال او پیدا میشود بجهت  
 حالا با دو تومان همانقدر چیزی میدهند که آنوقت با یکتومان میدادند یعنی که دو تومان  
 حالا معادل با یکتومان آنوقت است مثالی که در فصل دوم همین قسمت از قول سید  
 باستیاث ذکر کردیم حقیقت این مطلب را ظاهر میازد

(صفت ثالث)

تقسیم ثروت

(مقدمات)

در باب حصول ثروت باز نمودیم که عوامل حصول ثروت زمین است و کار و سرمایه  
 پس واضح است که چون ثروت تحصیل شد باید تقسیم شود مابین همین سه عامل یعنی زمین حساب  
 زمین و کارگر و صاحب سرمایه سهم صاحب زمین را گرایه می نامند سهم کارگر را مزد میگویند  
 سهم صاحب سرمایه را منفعت میخوانند بنا بر این ثروت تقسیم میشود به سه قسمت گرایه زمین  
 مزد کار و منفعت سرمایه در حصول آسایش و گور خواهیم داشت که این سه جنبه مابین یکدیگر  
 چنانچه دارند و چطور میشود که گاهی یکی نقصان می یابد و دیگری منتهایش مثلثی است  
 که چرا و متساوی منصفها عمومًا متزلزل گردد گرایه ترقی میکند از برای فهم این مطالب بسیاری  
 مطالب دیگر آنگوی باید قوانین تقسیم ثروت را بخوبی فهمید

در مملکت انگلیس گرایه و مزد و منفعت هر کدام بطبقات متناظر تعلق می گیرد یعنی گرایه حساب  
 ملک و مزد کارگر و منفعت بصاحب سرمایه لکن باید عینت بود که در مالک دیگر هر طبقه با  
 دیگر نیز معمول است در بسیاری از اماکن اروپا غالباً یکفره دارای هر سه نوع عامل حصول



ثروت است یعنی کفقر هم صاحب ملک است هم کارگر است هم صاحب سرمایه  
 و بنا برین تمام ثروتی هم که حاصل شود نصیب خودش میکند چه کرایه و چه مزد و چه منفعت  
 در اینراند و هندیستان بسیار اتفاق می افتد که کار و سرمایه را کفقر میدهد و در اینصورت  
 مزد و منفعت حق اوست و کرایه حق دیگری آزان باشد معلوم شد که در ملک مختلفه  
 طرقی بای دیگر در خلاصت معمول است

### (فصل اول)

### در باب کرایه زمین

(تعریف کرایه) کرایه آن قسمی از ثروت است که حق صاحب ملک است  
 یعنی اشخاصی است که با داده میشود و از ای سبب ملک او را بکار گرفته اند در بعضی ملک  
 کرایه زمین را از روی عادت رسم تعیین میکنند ولی در ممالک دیگر مثل انگلیس از روی  
 رقابت است تعیین کرایه زمین از روی رقابت با نظیرین است که صاحب ملک مشرب<sup>ط</sup>  
 چند ملک خود را بهرستاجری که از همه بیشتر کرایه میدهد واکند میکند و در اینصورت تعیین کرایه  
 مثل سایر جنسیه و فروش است

پس خوب است ابتدا قواعدی که کرایه زمین را بواسطه رقابت تعیین میکنند شرح داده شود بعد از آن

باختصار ملاکی باینکه از روی رسم عادت مجری میشود بیان کنیم در تجار لازم نیست  
 بگوئیم که صاحبان املاک ابتدا چطور آنها را تصرف کنند در صورتیکه نه خودشان برای  
 حصول آن ملک زحمت کشیده اند نه دیگری بمقتدا کافیت که فرض کنیم اراضی در تصرف  
 اشخاص چند است گرایه که صاحبان املاک میکنند در حقیقت ثمره یک قسم چهار قسمی است  
 بجهت اینکه وسعت زمین محدود است همه کس بم آن محتاج است بنابراین همیشه صاحبان  
 املاک از اراضی دیگر بخواهند گرفت یکی از علل گفته است که دلیل بر اینکه صاحبان املاک  
 گرایه میکنند اینست که زمین خیزی است که بم آن محتاج اند و از جای دیگر نمیتوانند  
 بکنند مگر از صاحبان املاک

گرایه زمین راعی از روی دیگر معلوم میشود یکی حاصل خیزی آن دیگر وقوع آن در  
 مناسب و فیکه زمین یکی ازین دو چیز را فاقه باشد گرایه ندارد مثلاً اگر منسی چنان مجامع  
 که در ارض آن نفعی بمرامیه دارد و عمل زساند بچکس آن زمین را گرایه میکند از نظر بعضی  
 اراضی هست که بسیار حاصلخیز است معنداً گرایه ندارد بجهت اینکه در محل مناسبی واقع  
 شد در امر یکا و اشتراکی اراضی بسیار است که این حالت را دارد زیرا که از آبادی و راه  
 راه آبرن سایر وسایل حمل و نقل هم موجود نیست بنابراین کسی نمیتواند از حاصل بای فراد



آن اراضی بهره بسیار پس چنین زمینی کرایه ندارد بعضی اراضی مگر است که هم خیلی حاصل  
 و هم در جای مناسب واقع است معنی کرایه ندارد بواسطه اینکه حیوانات از پیشل خرگوش  
 و غیره حاصل آنرا ضایع میکنند چنانکه سالهای پیش بسیاری از اراضی انگلیس کرایه پیش  
 کرد بواسطه اینکه حیوانات حاصل آنها را خراب میکرد و این خسارت تنها صاحب ملک  
 بلکه تمام ملت وارد آمد و مثل این بود که حاصلغیزی زمین کم شد باشدستماجر چندان خسارتی  
 نمی بینند چه مبلغ کرایه اش را کم میکنند مگر مشتریها و صرف کنندگان محصولات زراعتی  
 متضرر میشوند از اینکه قیمت آنها ترقی میکند

در تمام ممالک اراضی بواسطه حاصلغیزی و تناسب محل و نوعشان خسارت دارند و جز  
 که تقسیم کرایه از روی قایت باشد وجه کرایه متناسب است با حاصلغیزی زمین و خوش  
 محلی آن مثلا اگر در فرعه باشد که کمی بواسطه حاصلغیزی خوش وضعی از دیگری حاصل  
 باشد البته همان نسبتی که حاصل آن فرعه زیادتر است کرایه اش هم بیشتر است حال  
 کسی بگوید خیلی خوب واضح است که فرعه بر حاصل تر کرایه اش بیشتر است مگر از روی چه  
 باید کرایه آنها را تعیین کرد و کرایه زمین کم حاصل تر را چه قرار بدهیم تا از روی آن کرایه زمین  
 بر حاصل تر هم معلوم شود در جواب این سوال باید قانونی را که ریگارد و برای کرایه قرار داده شرح بدهیم

## قانونیکه رپکاره و برای کرایه وضع کرده است

رپکاره و سیکوید در هر ملکتی یک زمین بست که بقدری بچال است یا چنان بد محل است که اگر در آن زراعت کند فقط سرمایه که در آن بکار گرفته اجر عدا که در آن زراعت کرده از آن حاصل شود و نفی برای کسی که از آن کرایه میکند ندارد در این صورت چنین زمینسی کرایه انداخته یعنی چون نفی ندارد کسی از آن کرایه میکند و محسوراند از آن کرایه بدهند پس هر وقت میخواهند بر زمینسی کرایه بدهند معلوم میکنند که این زمین نسبت آن زمین کم حاصلی که کرایه ندارد و حصه حاصلخیزش زیادتر است کرایه از آن روی آن نسبت معلوم میکنند رپکاره و آن زمین کم حاصل بی کرایه را حد زراعت نماید بحسب اینکه اگر زمینسی کم حاصل تر از آن باشد اگر کم کرایه بر آن نه بدهند باز کسی در آن کار نمیکند زیرا که مخارجی که در آن میکنند بر میروند

بدیهی است که حاصلخیزی زمینسی که در حد زراعت است همه جا و همه وقت یکی نیست قیمت محصولات زراعتی هم از روی مخارج چرخشج ترین آنها معلوم میشود یعنی بعبارة جنبه سی از وضع حاصلخیزی زمینسی که در حد زراعت است پس باید معلوم کرد که تعیین زمینسی که در حد زراعت باشد و کرایه نداند از روی چه قاعده است و دیگر آنکه چرا زمینسی که در استرالی در حد زراعت است اگر در انگلیس بود کرایه زیادی داشت برای جواب این دو سؤال باید بقدری در محصولات



زراعی تحقیق کنیم این سئله را باید دانست که در هر مملکت تعیین زمین‌هایی که در حد زراعت  
 باشد از روی حراج جمعیت آن مملکت است و سائلی که برای رفع آن حراج دارند مثلا اگر  
 جانی دست اراضی محدود باشد و بکیرت جمعیت زیاد شود محسوس شود که در همان دست <sup>زمینها</sup>  
 کم حاصلخیزی که سابق بکار بود در جرح کنند در صورت حد زراعت پائین می‌رود و قیمت محصولات  
 زراعی و همچنین بکیرت ترقی می‌کند از طرف دیگر اگر زمین‌هایی که آرد و قوت از آن حاصل <sup>میکنند</sup>  
 محدود نباشد اگر جمعیت زیاد شود و با ذوق زیاد احتیاج پیدا کنند راه با وسایل ارتباط را  
 که ترقی دادند و با خارجه بر بوطند رفع حاجت شود بدون اینکه حد زراعت پائین بیاید  
 چنانکه در مملکت انگلیس در سال ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۵ همین قسم اتفاق افتاد جمعیت  
 زیاد شد و با ذوق زیاد احتیاج پیدا کرده بود در عوض وسایل ارتباط ترقی دادند و بواسطه  
 مراد و با خارجه رفع احتیاج نمود علاوه بر این قیمت‌ها تنزل کرده و حد زراعت بالاتر رفت  
 بجهت اینکه بعضی اراضی از زراعت فستاد و بکیرت کرایه‌های زراعی تنزل کرد  
 هر چه قیمت محصولات زراعی ارزان باشد حد زراعت مرتفع است مثل استرالیا که در اینجا  
 تا زمین حاصلخیز نباشد نفع ندارد هر چه محصولات زراعی که اکثر زمین حد زراعت پائین بیاید  
 بجهت اینکه زراعت اراضی کم حاصل نیز نفع می‌دهد حقیقت این سئله از روی مثال معلوم <sup>میکنند</sup>

که قیمت محصولات زراعتی ناکمان یک ثلث ترقی کند معلوم است که داخل مستاجرین  
 بحد زریاد خواهد شد آنوقت سایر مردم بطبع می افتند و با مستاجرین رقابت میکنند و مزایع را  
 بملکهای یا و ترکرای میکنند و بنابراین اراضی که سابق در حد زراعت بود حالا کرایه برسد  
 و با تقسیم حد زراعت پائین می آید

یکی از دلایل افسوسناک برای اینکه بواسطه تغییر جزئی در قیمت محصولات زراعتی حد زراعت  
 سال بسال مختلف پیدا میکند حالت اراضی ناپسبوری است در آن اراک قطع زمینها  
 چنان کم می آید که برای مستاجر زراعت آنها صرف نماند و کرایه قیمت محصولات خیلی  
 عالی باشد بنابراین وقتیکه قیمت اجناس ترقی میکند بعضی از آن اراضی خیلی کم حاصل  
 بکار می اندازند و وجه سرمایه درخت خود را بر میدارند اما وقتیکه قیمت اجناس تنزل  
 کرد و باره متروک میشوند بجهت اینکه اینقدر حاصل نمید که فروش آن نفعی بحال زراعت داشته  
 باشد در یکی از اصول سابق ترقی قیمتی که در سال در زغال سنگ پیدا شد اشاره کردیم  
 و باز نمودیم که آن ترقی قیمت باعث شد که معادن کم حاصل را بکار نزنند و چون قیمت حاصل  
 سنگ تنزل کرد و فی الفور آن معادن متروک شد محصولات زراعتی هم همان حال دارد  
 هر وقت قیمتشان ترقی کند حد زراعت پائین می آید یعنی مجبور میشوند زمینهای کم حاصل



زراعت کنند و همین گدآن ترقی قیمت موقوف شد آن اراضی کم حاصل خیزه متروک میشوند  
 پس معلوم شد که حد زراعت پائین نمی آید مگر بواسطه ترقی قیمت اجناس بحسب اینکه  
 تا اجناس گران نباشد زراعت زمین کم حاصل نفعی نمیدهد سابقیم گفته ایم که اگر بارها  
 ترقی کردن قیمت اجناس هیچ چیز موثرتر از این نیست که طلب آن اجناس زیاد شود  
 و زیادتی طلب هم نتیجه زیادتی قیمت است زیاد شدن قیمت بطور لزوم متضمن زیاد شدن  
 طلب محصولات زراعتی است و این زیادتی باعث ترقی قیمت آنها میشود قیمت که ترقی  
 کرد زراعت نرسیده های کم حاصل نیز فایده می بخشد پس معلوم شد که زیاد شدن قیمت که طلب  
 اجناس را زیاد میکند قیمت آنها را ترقی میدهد و حد زراعت را پائین می آورد  
 زیادتی قیمت به طریق سبب ترقی گرایه میشود یکی اینکه طلب محصولات زراعتی را زیاد  
 کرده قیمت آنها را ترقی میدهد دیگر اینست که چون حد زراعت را پائین میبرد اراضی فرورده  
 دست می یابد و سهم صاحب ملک که عبارتست از گرایه زیاد میشود بحسب اینکه سابقیم  
 که گرایه زمین عبارتست از فضل حاصل خیزی آن زمین بر حاصل خیزی زمینش که در حد زراعت باشد  
 و گرایه نداشتند باشد پس هر چه این حد زراعت پست تر باشد معلوم است که گرایه آن زمین  
 بالاتر است فرض میکنیم که مقدار حاصل خیزی فرورده مخصوصی را بعدد ۱۰۰ بنامیم و قیمت

حاصلخیزی زمینیه که در حد زراعت است ۲۰ باشد در آن صورت کرایه فرعه اولی ۶۰ میشود  
 اما اگر حد زراعت متزلزل گردد بطوریکه مقدار حاصلخیزی زمینیه که در حد زراعت است بعد از  
 نموده شود آنوقت کرایه فرعه اول بمقدار ۸۰ میرسد

حال قانون پلکاره در خلاصه کرده گوئیم کرایه بر زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن <sup>صافیا</sup> <sub>جائز</sub>  
 بدترین اراضی فروع که کرایه نداشته باشد یعنی در حد زراعت باشد بنابراین هر واقعه که  
 سبب متزلزل حد زراعت شود کرایه را ترقی میدهد بجهت اینکه فضل حاصلخیزی آن زمین بدترین  
 اراضی فروع که در حد زراعت باشد زیاد میشود

از قانون پلکاره چنین مستفاد میگردد که از بعضی حیثیات مابین منافع صاحب املاک  
 و سایر طبقات مردم تقاضی هست زیاد شدن جمعیت در ترقی کرایه اثر زیادی دارد  
 اما اگر زیاد از حد جمعیت زیاد شود برای منافع عمومی مردم ضرر است برای همین  
 منافع در مملکت انگلیس رسم است که از برای دیگری فقر از املاک مالیات مخصوصی میکنند  
 و اگر این رسم نبود تقاضات مابین منافع ملاکین سایر مردم خیلی بیش از این بود بجهت اینکه  
 آنوقت ضرر ملاکین بود که مردم از روی حیاسانی زن کمبند و طفل زیاد میادند که جمعیت  
 زیاد شود و کرایه املاک ترقی کند از این معلوم میشود که خوب کرده اند که ملاکین را هم در نتایج



زیادتی حقیقت <sup>مستقیم</sup> شرک نیست و اندک در نایب همان اگر مالیات است کسیر می نغز از اراک مالک <sup>مستقیم</sup> نیکو  
 ملائکین بواسطه بی حسابی فقر اخفی می شد و در حقیقت همان چیزیکه باعث فقر می گفاید شده است  
 غنای فرقه دیگر می گشت ملائکین روز بروز متمول تر می شد و سخن امور مشرف منسل در زیادتی بود  
 مالیات و استکبری فقر از این حیثیت تفاوتت مابین منافع ملائکین در سایر طبقات برده شد است  
 و از حسن اتفاق از بعضی جهات دیگر هم منافع این دو طبقه مردم یکسان است با وجود آنکه باعث  
 زیادتی فقر و ترقی گرایه می است معنی آن باید تصور کرد که منافع صاحب ملک و صاحب  
 سرمایه و سایر طبقات در همه حال تقیض یکدیگر می یابند بلکه بر عکس منافع ملائک و سرمایه دار و کارگر  
 از بعضی جهات یکسان است مثلاً صرفه همه در این است که زمین را بقدر امکان چنان کنند  
 چنانکه اگر فرض کنیم که یک سید حاصل ملکی زیاد شود آنوقت آن ثروتی که مابین آنهاست  
 می شود زیاد تر است یعنی بصاحب ملک گرایه زیاد تر می رسد بصاحب سرمایه منفعت زیاد  
 و کارگر نیز بیشتر <sup>چند سال</sup> قبل در ممالک جنوبی انگلستان مزد عده جات چنان کم قیمت  
 ارزاقی بالنسبه چنان کران بود که محسوس شد که کار سازی عده جات جنسی کم شده است  
 بجهت اینکه غالباً غذا و لباس درستی مایشان نمی رسید بنا بر این امر زود پیر می شدند و اگر سابقاً  
 بطوریکه بعضی می گفتند که اگر ما برده بودیم می توان با رکش بودیم صاحبان از بر صریح

خودش بهتر با نذو لباس منزل میداد تا حالا که باید از مزد کار خودمان ندکی کنیم پس  
 گفتگو کرد که اگر بعد اجرو مزد زیاد تر بدهند کار سازی او شیر تر شود و صاحب کار شیر تر  
 از کار او منتفع گردد و همینجا بودی که این دو حسد در حال عمل جات پیدا شد بسطه عقل  
 و انانی صاحب کاران آنها نبوده بلکه جات چند باعث آن شد که از آنجمله یکی منزلت  
 ارزاق بود که از امر یکا آورد و منسوان شد و خیلی اسباب فاه عمل جات کشت و دیگر  
 چون تربیت عمل جات ترقی کرده بود و انانتر شد و بد خودشان عقبت شد که حالشان  
 از تمام طبقات مردم تراست پس بر این عقبتی که میگذرند قناعت نکرد و چون این  
 دگشتی بخاریم محسول شد بود سهولت نقل مکان کرده با ما کنی فرستند که در آنجا بهتر بود  
 و همین پیشرفت تربیت اسباب قوت قلب و طمینان ایشان شد مثلا تا چند سال قبل این  
 عمل جات رقابت معمول نبود چنان جا بل و جان بود که عقلشان غیر رسید از کجاست  
 بکشند و جای گیر و شغل مناسبی پیدا کنند و در حقیقت مثل دواب بودند که در یک مزرعه  
 چرا میکنند و بد نیستی و اند تغییر وضع بد حالا این اوضاع تغییر کرده متصل دیده میشود که عمل جات  
 مثلا از زراعت دست میکشند و در کارخانهها مستخدم میشوند و اگر چه بنسوز رود است که  
 بگوئیم این تغییر وضع بر کار و منافع زارعین چه اثر خواهد کرد ولی امید داریم که چون این



موقتی بگذرد تمام طبقات از شرف تربیت و شعور عملیات منتفع خواهند شد مگر این  
 بر این مطلب است آن نیست که مدهاست عملیات لایات شمال انگلیس حال آن  
 از عملیات جنوبی بهتر بوده است از این جهت که ترفیضان بهتر و منزل و مزد و سایر چیزها  
 مناسبتر بوده است و این وجه معلوم شده که در اینجا با که مزد عملیات کران ترا  
 نه تنها گرایه باز یاد تر و وضع امور زراعت بهتر است بلکه مبلغی که صرف مزد عملیات  
 میشود کمتر از آن لایاتی است که فردا آنها از آن است مثلاً حساب کرده اند دیدند که  
 دو ملک مساوی الوسطه که هر دو یک قسم کار لازم داشته یکی از آنها در شمال انگلیس واقع  
 بوده و دیگری در جنوب با وجود اینکه در شمال عملیات به نفع است شلیک مزد میداند  
 و در جنوب چهارده شلیک مع بذار شمال مبلغی که صرف مزد عملیات شده بود در سال  
 پانصد و ده سیاه بود و در جنوب هشتصد سیه و جهت این امر غریب نیست که در شمال  
 چون عملیات ترفیضان زیادتر و جانشان بهتر است زیادتر و بهتر از عملیات جنوب  
 میتوانند کار کنند با نوبت عملیات کمتر لازم میشود و مزد هم کمتر داده میشود

کسانیکه قانون گرایه ریکار در خوب فهمیده اند بسیاری از مسائل انومی را میخوانند  
 کسی که آن قانون را بداند و آن مطلبی را هم که ما در قسمت اول شرح دادیم که طلب شیئا

طلب کار نیست مفت شده باشد می تواند بسیاری از اشتباهات را که در میان مردم معمول است  
 و خیال میکنند حقیقت است معلوم کند و یکی از اشتباهات اینست که جان در روزگارت با جان  
 دیگر میویسند که سعادت مملکت بر من معلوم شود از روی بیادتی جمعیت آنها یعنی که هر چه  
 مملکت زیادتر باشد سعادت ملت آن زیادتر است غلط تا یک تصدیق است است  
 مملکتی مثل استرالی که راضی جانمیز زیاد و حواج زندگی مسدودان از زمان است زیاد  
 جمعیت ثروت ملت از زیاد میکند بجهت اینکه کار زیاد لازم میشود اما در بعضی مملکت مثل  
 هندوستان جمعیت خیلی زیاد شده و این که ثروت ملت زیاد شود بلکه رفاه مردم کم  
 و بسیاری از مردم دچار فقره و مستقر میشوند و هیچ قسم ذخیره و آذوقه ندارند و کسالی که حاصل  
 شود کار نیست تا درجه سختی میکشد اضافات هم ندارند که در تنگ دستی آنها را دور کنند و لوازم  
 تحصیل نمایند در حقیقت در پست ترین درجه زندگی هستند و اگر یکدیگر را از این پایین تر برود  
 و خلاصت پس در صحت که در چنین مملکتی زیادتی جمعیت بیسبب و دلیل بر زیادتی ثروت  
 سعادت ملت نیست

یکی دیگر از نتایج ممتد قانون پکاره دانست که وجه گرایه غیر حقیقت محصولات زراعی نیست  
 یا بعبارة آشنتری اگر وجه گرایه را بکلی از میان بردارند محصولات زراعی از زمین نخواهد



سابق گفتیم که قیمت محصولات زراعتی از وضع حد زراعت معلوم میشود قیمت این محصولات  
 باید طوری باشد که مانای سرمایه کاری که در زراعت بهترین زمین مزرع بی کرایه صرف  
 کند اگر قیمت از این کمتر باشد آن زمین از زراعت می افتد و حد زراعت بالا میرود و لکن این  
 واقع نمیشود بجهت اینکه موقوف کردن کرایه طلب محصولات زراعتی را کم نمیکند و همانقدر که سابق  
 اجناس لازم بود حالا هم لازم است و چنانکه سابق گفتیم وضع حد زراعت و میزان  
 حاصلخیزی آن از روی طلب محصولات زراعتی تعیین میشود پس معلوم شد که کرایه در قیمت محصولات  
 مدخل ندارد

بعضی اوقات بقانون پکلاد و ایراد میکنند که زمین مزرع بی کرایه جزو اراضی نیست تمام  
 زارعین کرایه میدهند در جواب میگوئیم راست است که خیلی کم تفاوت می افتد مزرعه تمام  
 چنان بیجیل باشد که نتوان بر آن کرایه بست اما در بسیاری از مزارع قطعه از این قسم  
 اراضی هست و اگر چه کرایه را از روی تمام دست مزرعه تعیین میکنند ولی اگر آن قطعه زمین  
 از تمام مزرعه نفوذ نمایند باز کرایه آن مزرعه همانقدر است یعنی که در حقیقت آن قسم زمین  
 کرایه ندارد

یکی دیگر از ایرادها اینکه بقانون پکلاد میکنند قیمت که صاحب ملک و مستاجر میپردازد

از این قانون تسلط ندارند و معذرت آنرا که رایه زمین را معین میکنند این ایرادش اینست که  
 کسی بگوید گشاد شتر جن غلط است بجهت اینکه همه مردم زندگی میکنند بدون اینکه از  
 ترکیب اعضای بن خودشان مطلع باشند برای زندگی کردن لازم نیست شخص ما باند آلات  
 باخته خودش چه تزیین است طبیعت خود مضم میکند و همچنین صاحبان املاک مستاجرین  
 لازم نیست از قانون بگذرد و مطلع باشند طبیعتا بر وفق آن قانون رفتار میکنند

### در باب تعیین کرایه از روی عادت

در این فصل چنین فرض کردیم که کرایه اراضی از روی عادت معین شود و در ممالک انگلیس  
 اینطور است ولی در بسیاری از ممالک کرایه بواسطه عادت معلوم میشود مثلاً در بعضی  
 قطعات فرانس و ایتالیا رسم است که محصول زمین را نسبت معینی بین صاحب ملک و راعی  
 قسمت میکنند و غالباً سهم صاحب ملک نصف محصول است بعضی جاها هم بدو ثلث میرسد  
 در صورتی که کرایه از روی رسم عادت معین شده نه از روی عادت نیز از روی  
 عادت معین میشود که چند از مخارجی را که برای راعی لازم است صاحب ملک باید  
 بدهد و بعضی جاها رسم است که باید بزرو آلات و حیواناتی را که برای زراعت لازم است  
 صاحب ملک بدهد و بعضی جاها هم دیگر صاحب ملک تمام حیوانات بزور میدهد و آلات



خود زارع منتهی میآورد این عادات بنظر حسنی بی ترتیب و بی مقدمه می آید بنابراین  
 ترتیبات آن در ضلعی بعالم کنونی نیستیکند اردو معنی بد نیست که قدری معلوم کنیم  
 که این رسم بر گرایه چه اثر دارد

در جاهاست که گرایه از روی عادت رسم معین شود نه از روی قابت همان املاک نفسان  
 که است مثلاً در ننگان از ایالات نظایا گرایه ملک دولت محصول زمین است هر چه  
 حاصلخیزی که میخواهد باشد حال اگر آن زمین کم حاصل باشد چیزی عاید صاحب میشود و بهینقدر  
 که مخارجی که در آن کرده بافع مختصری عاید میشود اما اگر زمین حاصل باشد صاحب  
 نفع نمیرد پس در این صورت مشاگرد فقیرانه از حاصلخیزی زمین عاید میشود صاحب ملک نیز  
 و حال آنکه در تعیین گرایه بواسطه رقابت هر چه که از زمین عاید میشود صاحب ملک حصص آن  
 است تا جری بگیرد و او چندان بهره از حاصل زمین نمیرد پس در صورتیکه گرایه از روی عادت  
 باشد چون مشاگرد نفع حاصلخیزی زمین شریک است صرفه خود را در زمین می بیند که زمین را  
 ترقی دهد و شاید که این مطلب محک شود که کسی کند در رعایت ترقی دهد روی زمین  
 اگر چه برای صاحب ملک نافع نیست برای عاقد مردم مفید است اما معایب کنونی این نفع  
 نمیکند و سرمایه برای ترقی زمین صرفت شود مثلاً مزرعه آتش کم است صاحب ملک

میداند که اگر مقدار سرمایه خرج کند و آب برای آن زمین بیاورد حاصل ملک زیاد میشود  
 اما چون می بیند بهر حال نصف یا دو ثلث حاصل مشیر عاید و نمیشود اقبال میکند و با کار تمام  
 نمی نماید و ممکن است مشاجره بین ملاحظات کاری نکند ولی باید بجا داشت که در مکانی  
 که کرایه از روی رقابت تعیین میشود باز استاجر محرمی ندارد که سرمایه بکار ترقی زمین بسپارد  
 مگر اینکه یقین داشته باشد که ملک مدت طولانی در تحت اجاره او خواهد بود و مستولانه از بکار آن  
 سرمایه بهره برده

در بعضی از جایهای ایران مانند مخصوصاً در ناحیه آستر مقدار کرایه که صاحب ملک میگیرد در وقت  
 قاعده کم میشود و آن قاعده اینست که وقتی یک مستاجر از ملک بیرون میرود و مستاجر دیگر  
 وارد میشود مستاجر وارد با مبلغی بیشتر از یک بیرون میرود و دیگر جزئی از این مبلغ  
 سرضلعی است جز در یک جهت زمانی است که مستاجر سابق کشید و بهره آن را برده است آن  
 مبلغیکه جهت سرضلعی میدهد در حقیقت جزئی از کرایه است بجهت اینکه اگر این مبلغ را بدهد مستاجر  
 کرایه را زیادتر کند پس در صورتی که کرایه از روی عادت تقسیم بدو جنبه شد بجهت  
 که سرمایه شد و مستاجر جدید مستاجر قدیم میدهد و جنبه دیگر که بطریق معمول میان صاحب  
 ملک داده میشود فایده این رسم اینست که مستاجر مطمئن است که تقسیم حق ملکیت در زمین دارد



ولی بعضی میگویند که این رسم خیلی مضرت بحجت اینکه شجره وارد در همان ابتدای کار خیلی  
 بر سر مایه محتاج است محسوب است مبنی از سر مایه خود بر شجره قدیم <sup>در</sup> جواب این ایراد  
 میگویم که شجره این مبلغ امیده که در آن ملک فسخ میشود و طینان پیدا کند و اگر این  
 طینان از پیدا نمیکرد هیچ چه سر مایه خود را صرف آن زمین نمی نمود خلاصه وقتی بختیج این  
 رسم بر بنحوریم می بستیم که خیلی مفید خوبست و آن قسمتهای ایراند که این رسم در آنجا مست  
 حاشان خیلی بهتر از آنجائی است که طرق دیگر شده اول است اگر چه این رسم خیلی معمول است  
 ولی سابقا از روی قانون صحیح بوده در <sup>۸۶</sup> این رسم را هم جزو قانون قرار دادند و از  
 حق الاجاره اشترنمایند زیرا که در آن ناحیه بیشتر از همه جا متداول بود <sup>بعد از آن سال</sup>  
 خواستند متاجاره املاک را ثابت و تغییر ناپذیر کنند باز در ده سال <sup>۱۸۸۱</sup> متاخر شدند  
 مگر در برابر آنچه یکیش بر تغییر است نمیتوان آنرا تغییر ناپذیر کرد و مثل امنیت که دولت  
 بخواد حکم کند که باران نیاید

در ایراند یک رسم دیگر هم بود که بواسطه رقابت وجه کرایه را مبلغ خیلی زیادی میسرسانند  
 بطوریکه گاهی وجه کرایه از حاصل ملک زیاد تر میشد این رسم را طریقه کاتی <sup>پرستند</sup> در آنجا  
 شجره بر کرختی است تمام وجه کرایه را پس از در حقیقت تجاتی کار میکرد و صاحب ملک

قوت لایموت ارنیب منسی باو کانش میداد و معلوم است که در حسین جانی متاخر  
 سعی نمیکند که زمین را ترقی بدید بخت اینکه میداند تمام بهره را صاحب ملک میبرد و حال او  
 تا وقتی پیدا نمیشود و از آن طرف موافق و نخواهد خود جمال میگرفت و اطفال بیاورد چه میداند  
 که بهر حال صاحب ملک قوت لایموت باو کانش میماند بیسج طریقی مبر از این طرف نیست  
 و همه قسم ضررهای کنونی و خفنی و غیره دارد یک رسم دیگر هم در ایرانه معمول است که از  
 رسم کنا کر مینند این طریق عبارت از آنست که صاحب ملک عملیات با کار و ایراد  
 و در ازای کارشان قطعه منسی را بی کرایه بایشان میسپارد

الکون که تمام و انواع تعیین کرایه را معین کردیم حال میسپردیم شرح فرد عملیات

## ( فصل دوم )

### مزد کار

آن قسمتی از ثروت را که در ازای کار داده میشود فرد مینند سابق اشاره کردیم که ششتری  
 بخرن ایراد کرده است که فرد عملیات از سرمایه داده میشود بلکه از حاصل خود کار داده میشود  
 راست است که هر چه صلی فرد و منفعت همان ارزشش شی است که سرمایه کار از آنجا  
 لکن چون صاحب سرمایه قبل از آنکه آن محصول مستیاید بوی حسنج میکند و از عمل کارهای



نیاید و باید تقارن کند تا اینکه محصول است به و برای فروش حاضر شود با نواسط است  
که فرد را جزو سه رایه و از خارجی که برای منتهایم کردن محصولات لازم است محسوب میسر

### در باب اینکه فرد از روی قایت تعیین شود

فرد نیز مانند گرایه یا از روی عادت تعیین میشود یا از روی قایت ولی غالباً تعیین آن از روی قایت  
یعنی عملی که پیش میکند که بقدر امکان زیاد فرو بکشد و صاحب کار سعی دارد که حتی المقدور عمل  
ارزان پیدا کند البته درین امر هم استثنائات مثلاً بسیاری از عملیات هستند که برای  
ظاهر از دید فرد دست از صاحب کار قدیشان نمیکشند و نیز بسیار اتفاق می افتد که صاحب کار  
در نگاهداری عملی که قصدش ثواب خیرات است برای ظاهر ارزان کردن کار آنها را اجازت  
نمکوبد ولی این قسم اتفاقات استثنائات بقاعده و در حقیقت میتوان صاحب کار و عمل را  
باین مشتری خود بجهت اینکه صاحب کاران مشتری کار شتاب و عملیات باین بنابر آن  
صاحب کاران چنان میکنند که نمیتوانند کار را ارزان بخرند و عملیات هم بخوبی نمیتوانند  
کار خود را کاران بفروشند حال فرض میکنیم که تجارت و صنعت و معنی پیدا کرده و عمل را  
لازم شود یعنی که طلب کار زیاد شده است در صورتی صاحب کاران برای اینکه کار کارشان  
از دستشان رود و چنانچه که فردی از آنها زیاد کنند و عملیات هم که تلفت این سلسله میشود

می نمایند که حتی الامکان کار ساز را کاران بفرستند اما آنوقت رقابت خودشان  
 تنزل فرود می شود مثلا اگر صاحب کاری بکثیر کارگر لازم داشته و بخواهد او طلب با در صورت  
 کار سازی هر یک یک قسم باشد و در رقابت آزاد باشند یقینا صاحب کار آن عملگر که از همه کمتر مزد  
 بگیرد و قبول میکند از طرف دیگر هر گاه سه نفر صاحب کار طالب باشند و یک کارگر بیشتر  
 نباشد ناچار آنکه بیش از همه مزد میدهند کارگر را خواهد بود پس معلوم شد که چگونه رقابت تعیین  
 نرخ مزد را میکند لکن باید گفت بود که تمام کارگرهای یک ناحیه نمیتوانند بلا شرط با یکدیگر  
 رقابت کنند بلکه منقسم طبقات و مراتب میشوند که عمده جات هر طبقه با یکدیگر میتوانند رقابت  
 کنند ولی یک طبقه با طبقه دیگر رقابت ندارد مثلا طبقات پست عمده جات با صنعتگران  
 نمیتوانند رقابت کنند و صنعتگران هم با طبقات اعلی تر یعنی هنرمندان رقابتی ندارند  
 مانع بزرگی است برای دست یافتن باعث میشود که طبقات مختلفه عمده جات مزد های  
 مختلف داشته باشند

بعضی صنایع هست که در آنها بیش از سایر صنایع سرمایه خرج عمده جات میشود یعنی که با بیشتر  
 لازم دارد مثلا سرمایه که بجهت مزد عمده جات زمین راعی لازم است بیش از سرمایه  
 مزدیست که برای عمده جات زمین مرتع لازم است بجهت اینکه زمین راعی بیش از زمین



مرتع کار لازم دارد بنا برین اختلاف صنایع در ممالک باحث میشود که سرمایه نزدیکی  
 آن سرمایه که صرف مزد عملجات میشود در ممالک مختلف است یعنی ممالکی که صنایع آنها  
 کار زیادتر لازم دارد سرمایه فرد هم بیشتر میخواهد و نرخ مزد عملجات در هر ولایت بسیار  
 سرمایه که آن ولایت برای نزد حاضر دارد و بعد آن عملجات تغییر حالت در وضع  
 بر مملکت وضع مزد و نرخ آزا هم نمیزند مثلاً در ماه خیر در پاکستان بواسطه استعمال چرخ  
 انقلاب کفی در امور صنعت پیدا شد یعنی بنجار جای غالب عملجات را گرفت و بنا بواسطه  
 بازار آنها کاسه و جنسی ضرر بایشان خورد لکن باید دانست که این ضرر موقتی بود  
 بجهت اینکه استعمال چرخ بنجار چنان صنعت را وسعت و ترقی داد و اسباب تحصیل ثروت را  
 سهل نمود که مردم سرمایه های جدید فراوان تحصیل کردند و خواستند آن سرمایه را بکار بندند  
 از اینسره و طلب کار زیاد شد و مقدار سرمایه که صرف مزد عملگیست عوض اینکه کم شود  
 خیلی از دیار پذیرفت سابق ذکر کردیم که از سنه ۱۸۷۳ تا بحال استعمال چرخها که بجای  
 انسان کار میکند باز جنسی متداول شده و شاید که همین مطلب یکی از اسباب بکار بری طبقات  
 زیادتری از فقر باشد ولی با رستوانیم بگوئیم که این ضرر عملجات هم مثل ضرر  
 سابق موقتی است و ایشان هم عاقبت مثل سایر مردم از ارزانی قیمت اشتیاق که بواسطه

استعمال چرخ بخار حاصل شده نفع خواهنبرد مختصر شکی نیست در اینکه متداول شدن

چرخ بخار بحال عیال نافع بوده است

### نچه بندی

بعضی اوقات ایراد میکنند که در صورتیکه نرخ فرد از روی مبلغ سرمایه مزود و عده عیال  
 متین شود پس نچه بندی برای نرخ فرد باید بنیاید و بی اثر باشد ولی چنین نیست  
 ترتیب بندگان نچه بندی کلیه امور صنعت و تجارت خودشان را ملاحظه میکنند میداند  
 که چه وقت موقع اینست که فرد با ارتقای بد بند یا لازم است که تنگدلی در آن حالت کنند  
 مثلاً اگر در قیمت اجناس ارتقای پیدا شود بدون اینکه تنگدلی آنها زیاد شد باشد چنانکه در تجارت  
 زغال سنگ در سال ۱۸۷۲ اتفاق افتاد در صورت نچه بند امیداند که اجزای ایشان  
 حق زیادتی مزود دارند و ترتیبی قرار داده اند که زود تر و بهتر می توانند فرد را با یکدیگر  
 تا اینکه صبر کنند تا طلب کار زیاد شود مثلاً تمام عمده جانیکه نچه بستند اندیک مرتبه دست  
 از کار کشیدند تا صاحب کاران مجبور شوند فرد آنها را زیاد کنند چنانکه در سال ۱۸۸۸  
 در تجارت زغال سنگ بین قسم کرده و فرد با یک عشر زیاد شدن دلیل است نیکه  
 آنوقت وضع قهقار داشته است که عیال ادعای زیادتی فرد میکنند در یکی از



فصول شرح خواهیم داد که بچیندی بر فرد عملجات چه اثر دارد  
 بزرگترین مانعی که تا بحال برای بهبودی حال عملجات بوده این است که هر وقت سرت  
 مزو زیاد شده بسراه آن عده عملجات هم از دیاد پذیرفته است و نگذاشته است  
 که عملجات از تراید سرمایه مزو بهره ببرند مثلاً در زمانیکه در انگلیس مالیات راززی  
 گندم برداشته بعضی از اشخاص که خود باعث ایگارشده بودند خیال میکردند ارزانی  
 که بواسطه برداشتن مالیات واقع میشود بعد با سبب بهبودی حال کارگرانی تضرع خواهد  
 میکنند و بکفر تخریبیم دید و مردم از کسب کلی نخواهند مرد و نیز فقین داشته که خانها بیکه  
 دولت برای نگاهداری و مشغول کردن منتظر بر پا کرده خالی خواهد شد گننتی بکلی  
 خلاف این ظاهر شد ارزانی از رزاق که از برداشتن مالیات حاصل شد باعث این  
 که جمعیت زیاد شود و نگذاشت که مردم از ارزانی بهره ببرند پس معلوم میشود که بهبودی  
 حسابی در حال عملجات پیدا خواهد شد که بواسطه و قایمی که از دیاد جمعیت همراه است با  
 بهترین وسیله مانع شدن تراید نفوس امنیت که راحت طلبی مردم از دیاد کنند و در  
 راحت ایشانرا فراهم آورند چرا که وقتی مردم با سود کی و راحت عادت کردند حتی اگر  
 سعی میکنند که از آن حالت تنزل نمایند و چون این ادو حس درجه آورده کی و راحت طلبی

عملجات در غلبه زیاد شد و مستوانیم امیدوار بشیم که بهبودی حاصل آید و اوامد داشته  
 باشد زیرا که جوانان در این زمان حاضر اند که تغییر مکان بند برای اینکه سختی پدرشان  
 زندگانی نکنند در این پانزده سال حسن چندین اقمه سبب یادی راحتی در آن  
 طبعی عملجات شد و مهم تر از همه قانونی است که در آن در باب تربیت مردم وضع شده  
 و قسکه مردم تربیت شده تا قوه دارند از نتایج و نفع زیادتی جمعیت آنها را میکنند نیز  
 آثار تربیت باعث بزرگی بوده است بر تهذیب حشلاق مردم قسکه بواسطه کم شدن  
 استعمال مسکرات سیالانده کرده و ریه از عوارضی که از شروبات گرفته میشد که کرده  
 و یقین است که تهذیب حشلاق در جهت راحت مردم را بالا ببرد آثار تربیت آنکه  
 دیگر هم بحال عملجات نافع بوده است و آن اینست که چون شورشان از زیاد میکند ریه  
 ایشان بیشتر میشود و مستوانند خودشان از زیاد کنند بدون اینکه صاحب کار ضرر و از  
 آورند سهولت و سایل حل و نقل و مسافرت و اطلاع بر احوال عملجات استرالی و در آن  
 جدید و آمریکا و کانادا همین راحت طبعی شان از زیاد کرده مثلا کنگر نجا چون از یکی  
 از همکارهای خود که با استرالی سفر کرده بشنود که در آن ولایت میتوان سهولت روزی  
 دو تومان تحصیل کرد یقین است که راضی نشود و باینکه در آن نزد خیلی سستی میکند و



## تخصیص قلمش در باب جمعیت

قلمش رساله در باب جمعیت بلدان نوشته ثناب نموده است که حیوان و نبات  
متصل و بکثرت میباشند و پیش از آنچه آذوقه دارند صدشان مرتقی میکنند و اگر جلو گیری از  
کنندند زجا کار بجائی میرسد که آذوقه کفایت باسحتاج آنها را نمیکند بعضی گفته اند که قلمش  
در این باب خیلی اشتباه کرده زیرا بنظر حسین نیاید که معاش مردم روی زمین بر چه  
که کفایت آنها را کند ولی باید بخاطر داشت که مقصود قلمش این بوده که اگر از ترانه نفوس پس  
جلو گیری نکنند این عدم کفایت آذوقه ممکنست در غالب جاها واقع شود حال آنکه ما میسیم  
که این جلو گیری در همه ممالک هست یعنی که در هر مملکتی یا عده مولودینی که بقاع عذابند  
باشوند نمیشوند یا اینکه عده زیادی از آنها یکم تولد شده اند میمیرند و همیشه نباتی جمعیت  
یا بند آسیر جلو گیری کرده میشود یا بواسطه بعضی سایل از قبیل جنگ و قتل و غلاد و ارض  
اگر نطفه های موجودات نباتی و حیوانی با زاد می بر میرسند چنانکه قلمش گفته بود در  
چند هزار سال که در احوال ما بر جمعیت نمود ولی خود قلمش میگوید احتیاج که یکی از تواریخ  
بزرگ طبیعت است بمثل ترقیبات عالم را بهم میزند تو نباتات و حیوانات را بهم محدود  
بحدودی نموده است در نباتات و حیوانات بی شعور فهم نمیطلب است زیرا که هر جا

آزادی باشد قوه تولد و تناسل بطبع عمل میکند و بعد بواسطه نبودن جا و آذوقه زیادتی  
 تلف شود پس از آن صفت مذکور برین میآید که نهان هم مثل حیوانات پیش از  
 آنچه آذوقه دارد تناسل میکند و اگر هیچ مانع و مگر بجز داشته باشد همان شکل تحصیل غذا  
 عدد آزار کم میکند یا امراض سایر و قبا بیکه باعث سختی گذران میشود ولی علاوه بر این  
 موانع طبیعی موانع تدبیری و احتیاطی هم در کار است و تشخیص رساله خود ملاحظه حال بسیار  
 از ممالک را کرده است برای اینکه به بنده آید موانع طبیعی بیشتر موش است یا موانع تدبیری  
 و دیده است که در اغلب ایالت هر دو مانع موجود است در لندن عده طفلی که از  
 بیوقوفی و بی لباسی بی مویشی زیادتی جمعیت تلف میشود حساب است و یکی از نکندگی  
 تمدن آن ولایت است زیرا که بر همه کس معلوم است که هر چه تمدن پیشرفت حاصل میکند  
 تدبیری تر از جمعیت زیاد و موانع طبیعی کم میشود چنانکه تمدن هر مملکت را این معلوم  
 کرد بواسطه سنجیدن زیادتی موانع تدبیری جمعیت آن نسبت به موانع طبیعی  
 تلف شدن اجمعت جمعیت برای فهمیدن و سبب تعیین فرد عدا جات خیلی لازم است  
 اگر جمعیت زیاد شود و از جای دیگر کمافی آن شود بدو قسم بر وضع عداثر میکند از یک طرف  
 چون راضی کم حاصل تر بر کار می اندازند قیمت اخذیه ترقی میکند و از طرف دیگر چون طفلی



علاجت از یاد میکنند رفابت ایشان با این کنید که زیاد میشود و با بنوا مطرودها منزل میکند  
و این هر دو قسم بحال علاجت مضرات

بعضی چنین گمان کرده اند که مهاجرت برای رفع از دیاد جمعیت کافیت ملی از ذکر بعضی  
ایرادات معلوم میشود که مهاجرت نمیتواند تنهایی مانع کثرت جمعیت شود اولاً اشخاص  
خیلی فقیر و مریض هستند و سید مهاجرت نم آرنند و اگر هم دولت بخارج بجزرت آنها را بدهد یا آنکه  
مردم برای آنها پول جمع میکنند که هر چه فقیر و بیچاره در اروپا است با بخار بود چنانکه دولت  
آما زونی در ششده اشکار مانع شد از اینکه خانواده های فقیر ایرلانندی که در کشی نشسته با  
رفته بود از کشی پاید شده وارد آن خاک شوند مگر اینکه اشخاص صیکه خرج راه آن مستقر ارا داد  
بود تا مدتی تهیه آذوقه هم برای آنها میکنند در صورت مسبول میکند پس معلوم میشود که  
آنانی را که مایل داریم از سر خودمان با کنیم ممالک دیگر هم از روی میل قبول میکنند و از  
طرف دیگر گمانیکه خوشحخت در وطن و شغل و کار دارند حتی ندارد که از آن دست بکشند تا  
در صورتی هم که مهاجرت ممکن باشد اگر موانع تدبیری برای از دیاد جمعیت نباشد بزودی  
جای آنها نیکه رفته اند پر میشود ثامناً مهاجرت را همیشه میتوان برای رفع از دیاد جمعیت  
علاج قرارداد زیرا که مستد جا کوچ نشین با هم جمعیتان بقدر جمعیت عالیه ولایات قدیم اربو

مکن است ممالک کوچ  
نشینی قبول کنند

میشود و فایده اصلی مهاجرت از میان سیر و دولی وجود اینکه مهاجرت برای منع ازدیاد  
 جمعیت کافی نیست باز حال خیلی خوبت بشرط اینکه موانع تدبیری از زیاد جمعیت را هم  
 زیاد میکنند تا مدتی بعد از این بر عمده با سهر یکد با امریکای استرالی میروند از برای آن مل  
 اسباب ثروت میشود و رقابت زیاد ز حد که در اروپا این عملجات است نقصان می آید  
 پس شکی نیست در اینکه مهاجرت خستباری عملجات از ایرلند به امریکای برای هر دو دولت  
 نافع بوده است و همچنین از کی چنین اتفاقی برای عملجات تراعی انگلیس واقع شد اگر چه  
 بالنسبه خیلی مختصر بود با این معنی که جمعی از عملجات سهر یکد با و آنا زونی و ز لاند جدید  
 رفتند و در آنجا آنها را در کمال خوبی پرورش دادند و همین اسطه عملجات که در انگلیس ماندند  
 رفاهی پیدا کرده چنان بسبودی یافت

اگر قدری تاریخ رجوع کنیم نفقت می شویم که در همه ممالک هر وقت ثروت و جمعیت زیاد  
 شده نرخ نفقت متزلزل است در فضل آینده سبب این متزل عمومی نرخ نفقت را بیان  
 خواهیم نمود اینجا همین قدر کافیست ذکر کنیم که متزل نرخ نفقت در محل مخصوص برزد چه اثر  
 دارد فرض کنید که عملجات در تجارت مخصوص چه میباشند بقدری مزد بگیرند که حساب  
 سرمایه فقط نرخ متوسط نفقت را از سرمایه خود حاصل ببرد پس اگر این عملجات ادعای



زیاد تر بکشند و ادعایان پیش برود در صورت صاحب سرمایه در آن کار ضرر خواهد کرد  
 یعنی کمتر از تجارت های دیگر فایده خواهد بود بنا بر این در توسعه این تجارت سعی در گشایش کنند  
 و اگر همچنین ضرر را دائمی شد کم سرمایه خود را بسپارند و آن آورده صرف تجارت دیگر  
 بنمایند پس یاد شدن مزد عملیات که منفعت صاحب سرمایه را کمتر از نرخ متوسط کرده  
 فایده اش برای آن عملیات موقتی بوده است چند سال قبل عملیات زراعی این  
 دست از کار کشیدند ادعای زیاد نمودند و حرفشان پیشرفت کرد میگویند قبل از  
 این واقعه منفعت مشاخرین قدری کمتر از نرخ معمولی منفعت سرمایه بود و اگر این راست باشد  
 پیشرفت عملیات در گرفتن مزد زیاد باید در وضع زراعت تغییر یافته باشد چه اگر مشاخرین  
 سرمایه خودشان را در کاری که کمتر از کارهای دیگر منفعت بهم برده صرف نخواهند کرد بیک  
 استعمال میرود که زیاد شدن مزد عملیات سبب زیادتی کار سازی و نهمندی آنهاست  
 در صورت ثانی ضرر مشاخر درمی آید از این راه که حاصلش بیشتر میشود یا عمل کمتر میکند  
 نیز احتمال میرود که زیاد شدن مزد عملیات مشاخر را مجبور نماید که بیش از آنچه حاجت  
 و اسباب استعمال میکند بکند و وسعت فرعه خود را زیاد کند پس استعمال آن تخم بخا  
 و انت در و بنجار و سایر آلات بخاری معلوم میگردد و در صورت مشاخر عدّه کمی

عمله جات بکار و امید رود و آنکس نیز که بکار و امیدارد عمله جات را عجب حسنی بنهر  
 خواهند بود که سزاوارتر و زیاده میباشند بهر حال از کار فسادن عمله جات فدیعی خیلی بسیار  
 برنج و عذاب آنها و دل سوختن باین می شود زیرا که آن عمله جات نمیتوانند بزودی مهاجر  
 کنند و هنرمند بشوند بچونجی این عمله جات تلافی خوشحالی آن عمله جاتی میشود که با صنعت مستند  
 و مزد زیاد میگیرند

اگر بواسطه مزد زیاد عمله جات منفعت مساجرا از نرخ معمولی مابین تر بیاید از راه دیگر  
 میتواند تلافی ضرر خود را بکند و آن اینست که گرایه را که بصاحب ملک میدهد و اگر بتواند  
 اینکار را بکند آن عیبی که گفتیم بسیاری از عمله جات و چار بیکاری بدبختی میشوند بروز  
 نخواهد کرد

کم بکند

وسيلة دیگر برای ترقی دادن مزد اینست که کار سازی عملد را زیاد میکنند اگر بواسطه  
 اتفاق زمین و کار و سرمایه طوری شود که بتوان زیاد تر ثروت بدست آورد معلوم است  
 که صاحب ملک گرایه بیشتر میتواند بگیرد عملد هم بیشتر مزد دریافت میکند صاحب سرمایه هم  
 شگفتش زیاد تر میشود مثلاً اگر تربیت یا باعث دیگر سبب شود که عمله بهتر کار بکند و نتیجه  
 باشد اثر کارش زیاد تر میشود و آلات و مصالح خودش را بیشتر بکار می اندازد و نایم



کس نیز امتین کنند که مواظبت و سرکشی آنها را بکنند پس بنا بر این اصل فرد مستیوان زیاد کرد  
بجهت اینکه ثروت بیشتر بدست می آید و خرج محصولات کم میشود و خرج نگاهداری  
اشخاصی که باید مواظبت و سرکشی عمل جات را بکنند نیز در میان نیست

تام تدابیر مختلفه که کار برده اند برای اینکه اثر کار عمل را زیاد بکنند تا از این اثر فایده  
بیشتر شود یعنی بر این قاعده است که اگر عمل جات به اندازه منفعت ملی خودشان متناسب با  
کار سازی خودشان است نسبت به بیشتر از روی غیرت و هوش و صرفه جویی کار میکنند  
و بنا بر این کارشان بیشتر ارزش خواهد داشت و این زیادتی ارزش کار عمل تقسیم میشود  
بشخصها و اینک ارزش میان عمل و صاحب کار معادله شده است بعضی از انواع متداول  
مفید تقسیم منفعت را در فصل چهارم همین باب ذکر خواهیم کرد

از مطالب فوق بطور عموم معلوم شد با عنایتی تنظیم فرد عمل چه چیز است اما با این نسبت بود  
که بعضی وقایع محلی و موقتی هم هست که متصل نرخ فرد دارد تغییر دارد همچنانکه قیمت اشیاء  
نسبت آن قیمتی که برای تهیه نرخ معمولی فرد و منفعت صاحبان سرمایه لازم است متصل  
ترقی و تنزل میکند همانطور هم قیمت تمام مختلفه کار متصل در ترقی و تنزل است نسبت به نرخ  
متوسط معمولی که متناسب است با طلب کار و عده کارکنان

### در باب اینکه آیا ترقی قیمت سهام فرودها ترقی به آنها

بدانند اگر نسبت مابین سرمایه فرود و عده فرود بگیر باقی تغییر با نداشتن چیزی در وضع عمل جات  
تغییر باد و اعمی غیب به حال غنایب را در نظر داشته باشیم و ملاحظه کنیم بعضی حالات را که میگویند  
در آن حالات ترقی قیمت سبب از زیاد فرود میشود و تزل قیمت فرود را کم میکند بسیار حالات  
است که در آنها ترقی قیمت هیچ اثری بر فرودها ندارد قیمت اشیا یکدسته آنها را بتوان  
زیاد کرد و بسته است بخارج حصول آنها و مخارج حصول عبارتست از کار و مساک و خطر  
بجایست که یکی از این شرایط مخارج حصول اشیا را عمل کند و اجری دریافت نماید یا  
خرج معمولی فرود و منفعت را قیمت اشیا باید تعیین کند اگر برای تحصیل شی کار و مساک  
و خطر زیاد لازم باشد قیمتش زیاد میشود و همچنین اگر واقعه سبب شود که صاحبان سرمایه  
توانند بجهت نجات خود همه را در یافت کنند باز قیمت باید ترقی کند در صورت  
اول که فرض کردیم برای تحصیل شی کار و مساک و خطر زیاد تر لازم باشد معلوم است  
که قیمت زیاد میشود بدون اینکه منفعت سرمایه فرود عمل زیاد شود ممکن است قیمت شی بخواهد  
بسیار آت زیاد شود و در این صورت نیز فرود عمل ترقی نمیکند ولی بعضی وقایع است که  
در آن صورت ترقی قیمت اثر موثقی بر ترقی فرودها میکند فرض میکنیم که وقتی مناسی مثل این

بعضی اوقات میگویند ترقی قیمت  
فرودها را زیاد میکند معنی این عبارت را  
کسانی نمیفهمند که  
حج



پنجه زیاد مطلوب شود پس نایک بینی برای تعادل با این طلب و تهیه آن باید قیمت پاره  
 پنجه ترقی کند و این قیمت جدید ممکن است تفاقی زیاد می باشد برای کارخانه ها بکنند و اینواست  
 شود که پاره پنجه زیاد تهیه کنند و جهت نگار باید سرمایه جدید صرف نمود و ممکن است  
 کارخانه آسیا با سرمایه برپا نمایند و سرمایه جدید برای راه انداختن این چرخه عمدتاً  
 لازم شود و زیادتی طلب کار مزد بالاتر می رسد پس این صورت ترقی قیمت سبب ترقی  
 مزد باشد است ولی این ترقی قیمت و مزد هم معین است که سایر کارخانه ها و عمدتاً با راه  
 می آورد و خیالی می افتند که بتوانند از این زیادتی منفعت و مزد سهمی ببرند پس بواسطه زیاد  
 سرمایه در آن دیگر محصولات با زیاد می شود بواسطه رفاهت عملیات دیگر تهیه کار افزاین  
 پیدا میکند و زیادتی تهیه باعث می شود که پاره پنجه و باره قیمت بسیار قیمت اول با برکت کند  
 بلکه ممکن است قیمت آن کمتر از آن رخ شود که قبل از وقوع اینواست بود و منفعتها و فرد با  
 هم همان وجه تزل به در حال تزل قیمت فرد با و منفعتها را هم تزل خواهد داد و وضع  
 مزد را استیوان تزل در ذیل بیان نمود که

حصول اشیاء متوقف میگردد و کارخانه منتقلان کم میشود و شاید کمتر از نرخ معمولی  
 منفعت بکنند بنابراین سعی نمایند که تهیه اشیاء را کم کنند و کارخانه های خود را دست

کارسیندازند آفت

نیدهند و شاید عهده جات خود را بنصف مدت بپیرنمایند در این صورت فرد عهده چاره پیدا  
خواهد کرد آینه فرض کرده بودیم که زیادتی نزدیکی بسراهِ زیادتی تهنه اشیا بود عهده  
زیادتی از عهده جات را که میل داشتند در منفعت آن تجارت شرکت نمایند با نیکان کسب نماید بر این وقت که  
تجارت کساد باشد و کارخانه های مال باشند که تهنه اشیا را کم کنند عهده زیادتی از عهده جات  
پایه ای کنند و منزل فرد در قبول نمایند صاحب کارخانه در صورتیکه کمتر از نرخ معمولی  
منفعت ببرد صرفه اش اینست که کارخانه خود را بپندد و در آن صورت هم هزاران  
عمله بکار میمانند شاید که همیشه در این درجه نسی نزد ولی در هر حال هر وقت ما بین عهده جات  
رقابت باشد بعضی میگذرد با ترقی کند بواسطه رقابت آنها تهنه کار زیاد میشود و فرد با  
دیروز زیاد و باز به نرخ سابق خود بازگشت نماید این شالی بود از وضع تهنه و طلب اشیا  
چنانکه در قسمت سابق شرح داده بودیم وقتیکه طلب کار بیش از تهنه آن باشد تعادل ما بین  
تهنه و طلب حاصل میشود بواسطه زیاد کردن قیمت کار چون فرد زیاد شد تهنه کار هم زیاد  
میشود و آنست که تعادل نرخ پست تجار فرد قرار میگیرد میتوان برای توضیح اثر ترقی  
قیمت بر فرد مثال زد ترقی زیاد را که از ۱۰۰ تا ۱۵۰ در قیمت زغال سنگ و عهده  
و فرد معینان زغال را بالا برد در زغال معینان منتهما درجه منفعت را میتوانستند ببرند

۲  
در جستجوی ربح باشند و این قضیه  
اسباب منزل فرد را میگردانند  
اگر عهده جات



و حقیقتاً اختیار کار در دست ایشان بود و جهت اینکه دارای خبری بودند که در تجارت  
 بخودشان بود زیرا عمل جات دیگر که از آن کار سر رشته نداشتند نیز توانستند با آنها رقابت  
 و فرد تر نشدند پسند و چون یکایک منصرف شدند باین بود میخواستند تا مانع تنزل قیمت  
 باین معنی که مقدار زغال را که یک نفر عمل باید در هفته حاضر کند محدود سازد و باین واسطه  
 زیادی بر نهد

و وقتیکه فرد دست تر از نرخ متوسط باشد تجارت کساد شد که فرد با منفعتها بحال اصلی خود  
 بازگشت نماید کارخانه چون متاعشان ضرر میکند دیگر از آن نیازند و عمل جات  
 با هر چون فردشان کم است جایی دیگر میرود بنا بر این مقدار سرمایه و کاری که در آن تجارت  
 کساد شد صرف میشد کم میشود و تهیه آن اشیا نقصان می یابد و چون تهیه اشیا کم قیمت  
 آن ترقی میکند و فرد با نرخ سابق خود میرسد پس معلوم شد که اگر رقابت در کار کساد تجارت  
 ارزش بر فرد با توفیق است

در باب اینکه خیرات و تبرات باید بوضع نمود که سبب سهولت اجراء  
 قوانین الگومی شود نه اینکه مانع و جلوگیری آن گردد  
 خان اتفاق می افتد که وقتی صنعتی کم قیمت و منافع و فردانی که در آن کار میسازند

نقصان می یابد موقتاً در حال عمل جات سختی حاصل میشود و بسیاری از آنها از کار می افتند  
 بهر جرات آزاد باشد و برای منع آن کوششی نکنند بسیاری از عمل جات در صورت  
 بکارهای دیگر سپردن و از بند بکارهای دیگر میروند در این حالت برای فاعل عمل جات حتی حاجی  
 بجزرات و دستگیری نیست ولی بسیاری از مواقع عمل جات بواسطه خیرات و صدقه که  
 دریافت میکنند خود را محتاج نمی بینند که بکار دیگر پردازند و در همانجا نیکه بازار صنعت  
 کساده شده میمانند و در صد و ستوی کار تازه بر نمی آیند مثلاً آنجا می شه شش سال گزین  
 که بدست کار میگذرد مدتی بانساجا نیکه چسبند کار میگذرد مقابل نموده و بواسطه آنکه  
 قوه تحصیل فردشان کم بود و محتبایی زیاد کشیدند و بهترین نیکی که در حق این مردمان نصیر  
 ممکن بود این بود که با ایشان معلوم نمایند این تغییر که در صنعت آنها واقع شده دائمی خواهد  
 بود و نیز بطوری از آنها دستگیری کرده وسیله فراهم آوردن تجارت بهر جدیدی  
 یاد بگیرند یا بجای دیگر مهاجرت نمایند

و همچنین بهترین وضع دستگیری د باتیان مغرب ایراند است که بقدری سبب مینوی  
 بانها تقسیم نمایند که در همان جا بای اطلاق کثیف بتوانند زندگی کنند بلکه باید اسبابی برای  
 ایشان فراهم آورد که زحمت خودشان را در جا بای تبرک بپریند



رقابت آزاد با این عملیات همیشه مزد بائی را که فوق العاده زیاد شده کم میکند و نهایتاً را  
 که فوق العاده تنزل کرده ترقی میدهد ولی رقابت اثرش بیشتر در تنظیم قیمت است  
 نه در یکسان نمودن قیمت کار در اکناف متفاوتة مثل تفاوت با این قیمت کندم در لندن  
 و در جای دیگر و در دست نگلیس مرکز پیش از مخارجی که برای حمل و نقل آن لازم است  
 میشود و این در قیمت کارانقدر مؤثر نیست مگر آنست عمله مطلع باشد که اگر بولایت مجاور  
 برود همفته بجز بیشتر دخل میکند اما از طرف دیگر باید مبلغی خرج نقل مکان خود و اهل  
 و عیال و اسباب خود بکند و نیز شاید میل نه داشته باشد از وطن مالوف که تمام عمر در آنجا  
 بسر برده برود و از دوستان قدیم مفارقت نماید

تا همین اوج این قسم خیالات در میان عملجات زراعتی خیلی متداول بود بسیاری  
 از ایشان مردمان جاهل بودند که مرکز از حدود محله خود تجاوز ننموده بودند و شهر یکمیت فرسخ  
 از محل ایشان دور بود برای آنها مجهول الحال تر از مرکز افریقا بود برای مردمان با  
 بنابراین رقابت که همیشه در قیمت کار کمتر اثر دارد تا در قیمت اشیا در بسیاری از نواحی  
 زراعتی تقریباً بکلی بی اثر بود ولی چنانکه سابق ذکر کردیم اینوضع متدرجاً منسوخ میشود  
 راههای آهن چابهار از ان جا به حیاتی و در دست مملکتی مثل انگلیس را بهم نزدیک

کرده و عملجات زراعتی کم از جا با یکدیگر فرو ناز خوش کم است بجا با یکدیگر نریخ مزد  
بالاتر است میرود و در اینکار مثل صنعتگران معمولی آزاد و مختار میباشند

کای اوقات اتفاق می افتد که عملجات زراعتی دست از کار میکشند و ادعای زیاد  
کردن مزد میکنند و یکی از اثرهای اینکار آنست که باعث مهاجرت های بسیار شده  
و عملجات را جابجا نموده است و شکلی نیست که همین که در یک محل عملجات توقع از زیاد  
مزد کرده برودی مردم تمام ولایات سربلند میکنند و چون در بقان موقت شده که  
در وضع خود بهبودی به مهاجرت میکنند و تعیین مکان میزند

در میان عملجات زمانه همسوز رقابت اثرش کم است زنها یکدیگر را بگریزیدند<sup>سطح</sup>  
معمول ندانستن رقابت از عملجات زراعتی بیشتر سختی دیده اند در بعضی نواحی این<sup>نظم</sup>  
مخصوصا در اکنه نساچی گنکاشیر و کیرکشیر مزد زنها بقدر مزد مرد باست حال آنکه  
در لندن و جابای دیگر شنیده ایم که زنها هستند که در هفته پیش از پنج الی هشت شلینگ مزد  
ندارند مستر بوش که در وضع معنی تور بملت تقصیر کرده میگوید حتی در جابای خیلی  
نزدیک بهم مزد زنها یکدر یک صنعت کار میکنند مشا به نیست و این بواسطه نبودن  
تربیت و علم است که زنها هم بخوبی حسابی داشتند مطلع میشدند که در چه تجارتها



عده ای ز نافت قبول میکنند و بنا بر این از یک کار یک مزدشان کم بود دست کشیدند  
 دیگر میسر داشتند که بیشتر مزد بگیرند و فوراً در یک جا دیگر تجارت مابین حالات و اوضاع  
 تعادل پیدا می شد

اگر قاتب آزادی در میان عده جات معمول بود بی اعتدالیهای مزد با که در یک جا  
 در جایهای مختلف پیدا میشود بر طرف می شد ولی در کارهای مختلف بعضی اختلافات در مزد  
 هست که اصلاً دائمی است آدم اسمیت چهار پنج گانه را که در کارهای متفاوت سبب اختلاف  
 مزد با میشود چنین بیان نموده است

اولاً مطبوعیت و نامطبوعیت خود کار با

ثانیاً آسانی و آزرانی یا اشکال و تسخیر یا در گرفتن آن کار با

ثالثاً دوام و عدم دوام اشتغال در آن کار با

رابعاً اعتماد و عدم اعتماد یکسانیکه کار با را میکنند

خامساً احتمال یا عدم احتمال پیشرفت در آن کار با

بر این جات باید افزودند همی که در عده جات بطبقات عالی و ذمی منقسمند و این طبقات و ذمی منقسمند با

عالی قاتب نمایند مثلاً یک نفر را در غنچه شغل محرر و دیگری را در غنچه با صدراعظمی

پیش از اینست و در شش گانه هم  
 صحیح

در صنعت معدن بسیار اتفاق می افتد که مطبوعیت و مطبوعیت کار بر فردی خاص که  
 آنکار را بعد از میگزیند اثر میکند مثلاً عملی جائیکه در زمین کار میکنند خیلی بیشتر میگزیند  
 تا آنها نیکو بکار باشند آنکه خطرش کمتر و مطبوعیت آن بیشتر است از قبیل خورد کردن  
 و سخن و شستن خاک معدن که در روی زمین میتوان کرد بی هیچ عملی کاری بعد نمیکند  
 که خیلی خطرناک و با اذیت باشد مگر آنکه در عوض بخطر انداختن جان خود فرد فوق العاده  
 دریافت کند گمانیکه در معدن غافل سنگ کار میکنند علاوه بر فردیکه در آن حساب  
 معمول است مبلغی میگزیند که بطبع آن بتواند از سر جان خود گذشته کار با خطری بعد بگذرد  
 و در صورتیکه با عثمایی دیگر در میان نباشد معدن بر چه خطرش بیشتر است فرد گمانیکه در  
 آن کار میکنند زیاد تر است

کارهایی را که باعث افتخار و آبرو مندی یا خفت و خوارت شخصی میشود که با آنها مشغول  
 میشوند نیز میتوان در جزو مشغلهائی محسوب داشت که مطبوع یا با مطبوع میباشد مثلاً  
 اجری که برای خدمات صاحبان نظامی یا کیشها و قضاة داده میشود به نسبت خیلی کم است  
 و بسیاری هستند که داخل در کلیسا یا نظام میشوند فقط برای اینکه بفاخر عضویت آن  
 ادارات نایل شوند و ترسیع شأنیکه از این کار با حاصل میشود خود تلافی کمی اجرت



کار آنهاست ولی از طرف دیگر گمانیکه کارهایی میکنند که باعث تحیر شدن و مستنفر  
 شدن مردم از آنها میگردد و باید در عوض حسب زیاد دریافت کنند مثلا بجای شغل شخصی  
 اختیار میکنند مگر اینکه طمع دریافت مزد زیاد داشته باشند و بسیار اتفاق می افتد که مرد  
 متخصی با شپز خود بیشتر مواجب میدهد تا بحر مخصوص خود و بسبب آن این است که شغل  
 آشپزی قدری تحیر و کم نشان است حال آنکه شغل محررا با وضع مکنیز مرد محترم با تربیت  
 مناسب است با نواسطه مغز ترسیده نیز واضح است که زیادتی فرد آشپز قدری هم  
 بواسطه سبب دومی است که آدم اهمیت ذکر نموده در صورتیکه آسانی و ارزانی یا اشکال  
 و مخارج یاد گرفتن به سری در نرخ فرد کار را داشته باشد معلوم است که آشپز باید پیش  
 از محررا اجرت بگیرد زیرا که بر آدمی که قدری تربیت شده باشد میتواند تکالیف محررا  
 بجای آورد و حال آنکه برای تربیت کردن مکنیز آشپز فرجه اول قریب خجالت بدت لازم است  
 و بعد از آنهم باز در تمام عمر باید در شغل آشپزی مشغول بکند بسیاری از صنایع است  
 که بدت زمانی مشق لازم دارد تا شخص بتواند بخوبی از عمده آن بر آید و بعضی صنایع  
 دیگر است که مکنیز تازه کار هم میتواند مثل مکنیز کهنه کار انجام بدهد و این خستگانی  
 باعث اختلاف نرخ فرد میشود مثلا کشتی سازی یا شیشه کشی که چندین سال باید مشغول بکند با

لزوم نهر خود را یاد بگیرد و در نصف مدت ابتدای کار دی و شانی هم فردی و داده نشود  
 و بنا بر این برای تحصیل نهر مبلغی خرج باید کند و بحسب این مخارج و بواسطه نرخ و تبیی که  
 در تحصیل آن نهر کشیده بعد باید بتلافی زیاد تر از عمده جائیکه نهرشان چندان شل  
 و خرج ندارد فرد بگیرد مثلاً شل جاروب کش و محرر تحصیلش خیلی آن دراز است  
 جاروب کش فقط خرجی که برای شل خود دارد پول یک جاروب است و محرر خرج پیدا  
 سواد خواندن و نوشتن با قیمت فرد این شخص حاصلی کمتر از شکران کارخانه است  
 در کارهایی که تحصیل نهر مندی در آنها هم مشق زیاد لازم دارد و هم استعداد خدا داد شل  
 تحصیل آنها تعیین نرخ فرد خیلی ابیست دارد مثلاً اگر نیکه آوازه خوانهای نمره اول در این  
 میکنند فقط برای مخارج تحصیل نهر آنهاست زیرا که خواننده درجه پست تر هم ممکن است  
 برای مشق صدای و همانقدر زحمت کشیده باشد و برای گرفتن تعلیم موسیقی هم همانقدر خرج  
 کرده باشد پس دلیل زیاد فرد گرفتن آوازه خوانهای نمره اول اینست که آنها دارای  
 چیزی هستند که طبیعی موهوبی است آواز خوش خیلی مطلوب و مرغوب است ولی  
 کم پیدا میشود و همچنین است در بعضی از قسام عالی صنایع بدی از قبیل ساعت سازی  
 که اعمال دقیق و نهر مندی زیاد لازم دارد



دوام و عدم دوام کار در نرخ مزد آن اثر زیادی دارد چنانچه اصل در کاری نشود  
 که روی هر قوه در مدت سال سه بار بکار بکارند مگر اینکه در مدت سه ماه دیگر مزد حسنی زیاد  
 بگیرد بعضی تجار تنها از ارباب میل آید سازی در هوای گرم نمیتوان کرد بعضی دیگر را  
 بتائی در زمستان در هوای سرد باید موقوف نمود عمل جانیکه در کارخانه های بنا در کار  
 میکنند ممکن است در کارشان فاصله های زیاد واقع شود پس حسین عمل جات چه  
 آید ساز و چه بنا چه عمل جات بندری باید پیش از کسایتیکه کارشان دائمی است مزد کم  
 اعتماد و نسبت شاخص اسیر در کاری لازم است بر مزد آنها اثر زیادی دارد و هر چه  
 اعتماد زیاد تر لازم باشد مزد زیاد تر میشود مثلاً اشخاصی مثل مباشرین بانک و صنعت  
 داران و شاکردان جوهر ساز و کالکچه چای چسب و نجار و مستخفین را بهای همین  
 و چای پار و پلیسها و شاکردانها مردمانی بدید باشند که توان باینها درجه اعتماد داشت و کسی را  
 باین کار نامیکند ازند مگر اینکه درستی راستی و صحت اخلاق او مدلل ثابت باشد و چون  
 مقصد بودن خود را واضح کند میتواند در ازای سستی که در کار پیدا میکنند مزد زیاد دادند  
 در بسیاری از تجار آنها میتوان چنین داشت که کار پر شریف حاصل میکنند مثلاً عمل زراعت  
 یا شاکرد و خیاط شکند ارد که کاری را که خستیا کرده برای او فایده خواهد داشت

و این مسئله بیشتر بحرف و صنایع تعلق میگیرد تا بکار عملیات و بی بعضی حالات است که در جاهای  
 پیشرفت و عدم حتمال پیشرفت اثر زیادی بر رخ فرد میکند مثلاً مردیکه میخواهد مهاجرت  
 کند یقین ندارد که آیا موضوع جدیدیکه میخواهد جستجو کند حاصلی خواهد داشت یا نه و نمیداند  
 که آیا در این کوچ نشینی که میخواهد برود کار پیدا خواهد کرد یا نه ولی یقین دارد که اگر کار پیدا  
 کند بیش از آنچه در وطن مکننت فرد خواهد گرفت

باید گفت بود که غالب حیات پنج گانه که آدم سمیت ای اختلف نریخ فرد کارهای مختلفه  
 ذکر نموده اثرش تا آن درجه است که رقابت در کارهای مختلفه را محدود میکند مثلاً تا بوسع  
 بودن کار عده اشخاصی را که در آن کار میکنند کم میکند و اگر این مطبوعیت با علی وجه  
 باشد خیلی کم کسانی هستند که تحمل آنرا میکنند هر چند فرد آن زیاد باشد و در این صورت این  
 چند نفر که قبول آن کار را نمایند در حقیقت حق انحصاری دارند و در اینجا نمیتوانیم بپیر  
 غضب مثال بزیم و همچنین نکال و خارج محبتیست که هر با قدر که عده اشخاصی را که در آن کار  
 میکنند محدود و مینماید با قدر فرد آنکار را ترقی میدهد مثلاً انتشار تربیت روز بروز در هر فرد  
 کم میکند بحجت اینکه تا مدتی که اشخاص با سواد کم بودند آدمهای با سواد فردشان زیاد بود ولی  
 وقتی که همه کس با سواد خواندن و نوشتن داشته باشند این انحصار بر طرف میشود و همچنین است



مقتدی خودداری تا ندیکه این صفات کباب است حجاب آنها فرود زیاد میکنند و  
 اگر وقتی این صفات در تمام مردم موجود داشته باشد دیگر انحصاری اردو قمش کم  
 خواهد بود این کاتبیکه ذکر کردیم برای فهم جهات پنجگانه آدم اسمیت در باب اخلاص  
 نرخ فرود در کارهای مختلف لازم بود زیرا که اگر فی الواقع نامطبوعت یا سببیت در کار  
 به حال فرود زیاد لازم داشت در صورت کناس و معدنی زغال سنگ کباب  
 بخار و صد کارخانه باید پیش از صد عظم اجرت داشته باشند پس در وقتیکه جهات پنجگانه  
 آدم اسمیت را در باب اخلاص نرخ فرود در کارهای مختلفه ملاحظه میکنند بدین طقت باشد  
 که این جهات بدرجه که رقابت را در کار با محدود میکنند بر فرودا اثر دارد

### (ضلع سیم)

### در باب منافع سرمایه

منفعت اجری است که سرمایه میرسد بجهت خدا میکند به حصول ثروت نماید سابقا  
 چنین تعریف کردیم که آن قسمتی از ثروت است که کنار میگذارد برای اینکه در آن  
 به تحصیل ثروت امداد نماید تا بر این سرمایه شیخ پس انداز است اما برای اینکه از سرمایه  
 کار سازی بشود باید تا تمام جنبهائی از آن خارج نمود واضح است که مالکین ثروت

راضی نشوند که ثروت خود ساز برای ملک تحصیل ثروت آینده بگذارد مگر آنکه در آن  
 ثروت آینده سهمی داشته باشد این سهم را منفعت سرمایه می‌نامند بعضی چنین کار میکنند  
 که ظلم است که سرمایه برای خودش در تحصیل ثروت سهمی داشته باشد و آن شخص صاحبان  
 سرمایه را تنزیل خورهای خود خواهد خواند و منفعتی که از سرمایه حاصل می‌شود دردی  
 از مال مردم میداند این عقاید وقتی در مسهله خیلی متداول بود و سیواسیات  
 رشته از رسالات مختصره طبع نموده آن عقاید را رد نمود و بواسطه بعضی اشکالات  
 منفعت سرمایه را معلوم نمود و ثابت کرد که موافق قانون شرع است باین که در کار  
 باید دائمی باشد خلاصه کلی اشکالاتی و از فرار ذیل است وقتی در دکه نجات  
 فقیری بود و بجز نام داشت و از صبح تا شام با کمال سعی زحمت میکشید یک درخت خود  
 خیال کرد که با تبر واره و کلشی که دارم ساهبای پست بشو انم بازم دبا بن جهت کم  
 اجرت میکیرم اگر یک رنده میداشتم کارم بشتر مطبوع شتر با نم میشد و زیاد تر بن پول  
 میدادند پس با جهت کنم و یک رنده برای خودم بازم پس از ده روز جزو دارایی  
 رنده بسیار خوبی گشت و بشتر عزت آن در نزد او برای این بود که خودش آن را ساخته  
 در بین آنکه پیش خود حساب میکرد که بواسطه استعمال این رنده چند رشاخ می‌توانم کم بجاری



از دکنده مجاور موسوم به ویلیام بدین و آمد چون نده را تا شاکر دلفت شد  
که نافع بسیار از آن میوان حاصل کرد پس خبر گفت یک لغات در حق من مکتبید  
رنده رکیال بن عاریت بهید خبر جواب داد چطورست یوانید چنین خواهی از من مکتبید  
اگر من این خواهش شما را انجام بدم در عوض رابی من چه کار خواهد کرد ویلیام گفت  
بیج کار مکنید نید قرض خوبت قرض کم باشد خبر گفت چنین چیزی شنیدام امیدم  
که اگر رکیال رنده ام را بشاید هم مثل انیت که از انا بشاید بشاید باشم و بی رود رستی میگویم  
که من این نده را بجهت نگار ساختم ویلیام گفت خیلی خوب من که از شما توقعی دارم  
در عوض باید خدمتی هم بشاکنم هر چه بگویدم خبر گفت او را تا یکسال دیگر این نده  
ضایع میشود و بنا بر این شما باید رنده دیگر من بید که بد رستی شبیه بهین باشد ویلیام  
گفت صحیح است و من این شرط را قبول دارم و کان مکنیم شما هم بهین قانع باشد و چیزی  
نخواهید خبر گفت اینطور نیست من این نده را برای خدمت ساخته بودم برای شما خبر گفت  
فایده از آن بستم یعنی برای این ساختم که در حال و کار خودم بهبودی بدم و اگر شما  
سرمال فقط رنده را من پس بید در انیت فایده از شما میرید و من محسوسه رستم  
چنین خدمتی بشاکنم بدون اینکه در عوض چیزی دریافت نمایم خبر گفت اگر شما رنده خبر گفت

علاوه بر قرارداد می که که آشتیم باید در عوض ضرر یکدیگر منسوخ کنیم بقیعه تخمه ناز هم منسوخ  
 و بیایم این شرط را قبول کرد ولی عیب این است که سر سال وقتیکه زنده است چیزی  
 آمد دوباره آزمانت داد و باز گرفت باز عاریت داد و پس از آن بست پرسش  
 افتاد و او هم بنسوز آزمانت میدهد

حال اگر در این قصه مختصر وقت کنیم تلفت میویم که زنده معنی سرمایه است و قطعه تخمه  
 منفعت پس اگر رسیدن این تخمه از جانب قرض خواه قرض به وجه صحیح عادلانه است  
 معلوم میشود که منفعت سرمایه از روی قانون عدالت است و نیز میویم معلوم کنیم که  
 دادن منفعت برای قرض خواه ضرری ندارد جز و بیایم در باب سر ارداد شرایط  
 آزاد و مختار باشند و رضایت بیایم مابین قسم قرض دلیل بر آنست که آزاد برای خود  
 نافع میداند و چون این قرض برای او فایده دارد قرض میکند

تنزیل سرمایه یعنی تنزیل مبلغی که قرض دهند بعنوان قرض قرض گیرید فقط خبری است  
 از منافع سرمایه منافع سرمایه مرکب از سه خبر است تنزیل سرمایه و تملانی خطر و مردگشی  
 تنزیل سرمایه در هر وقت و هر محل معین میشود بواسطه تنزیلی که در همان وقت و محل از سرمایه  
 خطر و زحمت سرگشتی از حال میشود در تکلیف قرض دولت این با خذرا بدست میدهد پس



پول خود را بدولت قرض میدهند می توانند مطمئن باشند که پشان در معرض خطر سوخت شدن  
 نیست و نگاهداری سرمایه هم رهنستی ندارد گمانیکه بدولت قرض میدهند تقریباً صد  
 تنزیل میکنند بنا بر این حال در آن مملکت نرخ معمولی تنزیل سرمایه صد سیه یا قریب است  
 و اگر در این مملکت سرمایه را پیش از این نفع میداد آنست که قرض دهنده چهارم را ملی  
 به بضاعت قرض کسینده ندارد و بنا بر این تلافی خطر یکدیگر برای سرمایه اش تحمل است نرخ  
 تنزیل آنرا بالا میرد اگر منافع سرمایه بیشتر از تنزیل سرمایه نبود کسی زحمت نمیکشید و خود را  
 بخطری انداخت که شغلی پیش بگیرد اگر استعمال سرمایه در شغلی بیش از صد سیه منفعت  
 تجار و دکاندار با سرمایه خود را از شغلی که داشتند بیرون میآوردند بدولت قرض میدادند  
 در کار با یک خطر سرمایه بیشتر و زحمت سرکشی گران تر است منفعت سرمایه بیشتر است <sup>چنانچه</sup>  
 این وجه یعنی خطر سرمایه زحمت سرکشی در شغلهای مختلف باعث میشود که نرخ سرمایه در  
 مختلف تفاوت کند مثلاً قصاب از بزاز بیشتر منفعت میرد بجهت اینکه کار سرکشی او  
 منطوب تر است و خطرش هم بیشتر است زیرا که در این مسلمیم یک طوفان رعد و برق  
 با یک تغییر هوا تبدیل برودت چه سرد است کافی است برای اینکه تمام سرمایه که گشت <sup>ارز</sup>  
 خراب کند

در ولایات غیر تمدن بواسطه عدم طمینان قیمت بزرگی از نافع سرمایه‌های خطر است  
 مسترسل در حال معاملات بعضی بای سرمایه‌گیرندگان در این دول نشو و نما پول  
 قرض میدهند سرمایه‌شان بسیار ختم دارد که سوخت شود در اغلب ولایات مجاری  
 بند و ستان اول در برون نفع سرمایه حتی در پولها بیکه بدولت قرض داده میشود <sup>بسیار</sup>  
 که اگر چنانچه تنزیل پول برسد و اصل آن بکلی سوخت شود صاحب سرمایه‌های خسارنش  
 بواسطه تنزیلها بیکه گرفتار است شود واضح است که شخص اسراف کننده که بمهر اموال  
 خود را تمام کرده قرض نمیشود بکنند مگر اینکه نرخ تنزیل را خیلی بالا ببرد قرض دهندگان  
 صدصفت صدقاً از او تنزیل بگیرند بجهت اینکه میداند که جنبی محتمل است اصل پول  
 سوخت شود و اگر سوخت نشود منقشان بقدری است که تلفاتی ضررهای متعددی که سابق  
 کشیده اند نمینماید چندی پیش در روزنامه ذکر همین قسم اقمه دیده شد که کثیرشاکر در قرض  
 تحصیل شده در شهر کامبرج پنج صد قرض پول قرض کرده بود و پدرش قرض را  
 نداد و گفت سپرم وقتیکه این پول را قرض کرده بالغ نبوده است قانون هم تصدیق  
 قول او نمود اما آن پول قرض دهند چندان حرفی ندارد از اینکه اصل و فرع پول او  
 سوخت شود زیرا که از این جهان عقل بسیار پیدا میکند که باین نرغهای کراف پول



قرض نمایند زیادتی نرخ تنزیل فقط بواسطه اینست که جملی تحمل است قرض دهند پس  
سخت شود بلکه بسبب دیگر هم دارد و آن اینست که شغلش نجیب نیست مردمان حسابی در این  
شغل با او رقابت میکنند و همچنین کسانی که وقتها متدین بایان باشند و مایل باشند باینکه مردم  
در حق آنها حسن ظن داشته باشند بایشان احترام اعزاز کنند

اگر اجزای خطر و بنامی و سرکشی را از منافع بردارند بطوریکه فقط تنزیل سرمایه بماند در صورت  
نرخ این تنزیل در یک محل و یک زمان در تمام شغلها یکی شود و تنزیل سرمایه زارع و عطا  
و کارخانه دار هم در یک زمان در یک محل مایل تبادل است و اختلاف منافع این شغلها  
بواسطه اختلاف در خطر و بنامی و نیک نامی است که در آن شغلهاست بواسطه اختلاف در  
فردی است که برای سرکشی و مواظبت آنها لازم است پس نباید گفت که منافع در شغلها  
مختلف مایل تبادل میباشد بجهت اینکه در بعضی کارها خطر همیشه بیش از کارهای دیگر است  
و این خطر باید تلافی شود بعضی کارها هم مواظبت زیادتر لازم دارد و فرد باید که در بعضی  
اقسام کار داده شود بوضعیکه در فصل سابق بیان نمودیم تغییر میکند بنا بر این کارهای  
مختلف در نرخ منافع اختلاف دائمی است ولی نرخ تنزیل سرمایه در یک جا و یک زمان  
در شغلها مختلف همیشه یکسان است

حالا باید قدری تخفیف کرد در اینکه چه سبب دارد که هر وقت ثروت و جمعیت زیاد میشود  
 تنزیل پائین میآید این مسئله راجع میشود به بیان یکار و دو در باب کرایه مقدار اجزای یک  
 و سرمایه داده میشود صلا مشی بر اثر و خاصیت آنهاست یعنی هر واقعه که باعث شود  
 که کار و سرمایه بیشتر ثروت بدهد در صورتیکه شرایط دیگری تغییر باشد باید فرد و تنزیل  
 سرمایه را هم ترقی بدهد از طرف دیگر هر واقعه که سبب شود که ثروت حاصل از کار و سرمایه  
 کم شود مقدار فرد و تنزیل را هم کم میکنند اگر شخصی یک حال کندم صرف کند و یک حال  
 نیم حاصل بردارد اجزای آن سرمایه او در صد پنجاه است اما اگر این شخص زمین کم حاصل  
 بردارد فقط یک حال او ربع کندم حاصل بردارد در صورتیکه یک حال باید صرف کند در اینصورت  
 مزد و منفعتش در صد میت پنج میشود و هر قدر حد زراعت پائین باید یعنی هر قدر بخش  
 شود که زمینهای کم حاصل تر زراعت کند برای اینکه حواج جمعیت را رفع نماید فرد و  
 تنزیل میکند و کرایه ترقی زمینها زیرا که کرایه عیار است از فضل حاصلخیزی زمینها بر بدترین  
 زمین فروری که کرایه شده باشد بیان یکار و دو ثابت نماید که هر چه جمعیت زیاد شود  
 تنزیل طلب فخر مردم را محسوس میکند که زمینهای کم حاصل تر یا صعب الوصول ترجیح  
 پس برای تحسین غذای مطلوب سرمایه و کار زیاد تری باید تشریح کرد ببارزه آخری



و کار کمتر سابق ثروت میدهد و بنابراین فرد و منفعت تنزل سبباً

اگر بنا شود که زیادتی غذا بیکه بواسطه زیادتی جمعیت لازم شد از اراضی که سابقاً  
مزروع بود گرفته شود و بر زمینهای دیگر رجوع نکنند باز همان نتیجه حاصل میشود و نمیکند  
بیکه رجه ترقی بکند و کثافات جدیدی واقع نشود اگر در یک زمین مخصوص سرمایه کار را  
زیاد کنند حاصل آن زمین همان نسبت زیاد میشود مثلاً اگر دو برابر سابق سرمایه و کار  
صرف کنند حاصل زمین دو برابر میشود بعبارة حسنی اگر پنج اهنه حاصل بمقداری زیاد  
بکنند باید با تشبیه پیش از آن مقدار سرمایه کار صرف نمایند و اگر غیر از این بود یعنی قدر  
کار و سرمایه را زیاد میکرد حاصل هم همان نسبت زیاد میشد تمام تنسیبات کنونی عالم منجم  
مثلاً فقط یک مزرعه برای آذوقه دادن یک ملت کافی بود و در صورت مانعی برای

زیادتی جمعیت مدتهاست کم رنگ شدن جاودگان

از آنچه در فوق در باب تنزل حاصل نمیشد معلوم میشود که چه افراد و چه در برودت  
و بجهت در ولایات جدید و زیادتر از ولایات قدیم است برای اینکه حقیقتاً  
معلوم شود کیشال منزیم در کلستان فردا و منفعتها خیلی است تا در سراسر  
و در آن مملکت حد زراعت خیلی تنزل دارد چنانکه نسبتها بابت زراعت میکنند

اگر در استرالی بود بکنجی متروک بود پس در استرالی بکفدار سرمایه کار یکه صرف میکنند  
خیلی زیاد تر از انگلستان ثروت از آن حاصل میشود با نخبهت اجر کار و سرمایه یعنی مزد  
و منفعت در استرالی زیاد تر از انگلستان است پس معلوم شد که منفعتا بسته به مزد کار نیست  
بلکه بسته به ثمر و کار سازی آنست یعنی که هر قدر با فرد کم کار زیاد ساخته شود منفعت  
زیاد میشود در استرالی مزد باز زیاد تر از انگلیس است اما عاقبت که ملاحظه میکنیم می بینیم  
باز در آنجا کار از آن تمام میشود بجهت اینکه آنجا ثمره کار بیش از انگلیس است و حقیقت  
این مطلب از اینجا معلوم میشود که در استرالی مزد عملیات بیشتر است منفعت سرمایه  
داران هم زیاد است

### در باب اینکه ترقی قیمت دلیل بر زیادتی منفعت نیست

بعضی گمان میکنند که قیمت زیاد دلیل منفعت زیاد است و این خطاست راست است که گاهی  
اوقات که طلب شیئی ناکه آن زیاد میشود موقعا قیمت آن بالا میرود و فروشندهندگان این  
نرخ متوسط منفعت میبرند ولی مگر زده کرده ایم که رقابت کار و سرمایه بودی سبب تنزل  
این منفعت نخواهد شد بجهت اینکه هر جا رقابت آزاد باشد قیمت بسیار از روی مبالغه حاصل  
مستقیم میشود در فصل سابق معلوم کردیم که ترقی قیمت سبب ترقی مزد نمیشود و مطلب حالیم



بدان قسم می توان حسون کرد مثلاً قیمت پارچه های پنبه را مثال نیرنیم مخارج حاصل  
 تجارت از کار و مساک و خطر و ممکن است که بواسطه عوارض دیوانی نیز آن مخارج زیاد  
 شود پس هر کدام از این حساب که ترقی کند قیمت شیء بالا می رود مثلاً ممکن است در فشار  
 پنبه آفتی وارد آید و کار زیاد لازم شود یا اینکه برای پنبه خام ما پارچه نپخته عوارض زیاد  
 قرار دهند در هر یک از این حالات قیمت پارچه نپخته ترقی میکند بدون اینکه با عین آن  
 نفسی بریزد بلکه می توان گفت ترقی قیمت نزع منفعت با عین را کم میکند در زمان جنگ  
 تحصیل نپسته شکل شده قیمت آن بالا رفت و در همانوقت کارخانجات خنجرهای زیاد  
 و مزد با بقدری تنزل کرد که پنبه قحط خلاصه نزع منفعت بسته است باز نش اجزای  
 تحصیل شیء و چون مهم ترین این اجزا کار است عیبی ندارد که بگوئیم نزع منفعت بسته است  
 بقیمت کار نیز مگر گفته ایم که قیمت شیء باید طوری باشد که هم مزد دیگر خرج آن شده  
 هم سرمایه که کار آن زحمه است بنا بر این معلوم است که اگر مزد عمده زیاد شد برای صاحب  
 سرمایه نفع کمی باقی میماند بنا بر این ارزش کار برای صاحب سرمایه بسته است باز نش  
 محصولی که از اتفاق کار و سرمایه حاصل میشود

حالا خوبست بدین معنی کنیم که برای صاحب سرمایه ارزش کار بسته به چیز است مثل

بیان کرده است که سه چیز ارزش کار را برای صاحب سرمایه تعیین می‌دارد یکی کارسازنی  
 آن دیگری مزد عمل یعنی اجرتی او دیگری ارزانی یا گرانی اشیا نیکه باید آنها را در کار  
 مزد بپردازد و این سه چیز هم در تعیین پذیراست اگر کارسازنی عمل زیاد شود و مزد او  
 و حوائج زندگی بحال سابق باشد ارزش کار برای صاحب سرمایه ارزان شده اگر مزد کار  
 زیاد شود بدون اینکه کارسازنی او بیشتر باشد ارزش آن برای صاحب سرمایه گران  
 شده است نیز اگر اشیا نیکه باید در ازای کار بپردازد ارزان شود مزد او تا تخفیف یافته  
 و ارزش کار برای صاحب سرمایه کم شده است مثلاً در مملکتی مثل استرالی کارسازنی  
 عمل یعنی ثمره کار خیلی زیاد است زیرا که اراضی حاصلخیز وسیع در آنجا هست بهین جهت حوائج  
 زندگی در آنجا خیلی ارزان است بنابراین در آن مملکت هم نرخ مزد درجه عالی دارد هم نرخ منفعت  
 در فصل سابق که نسبت مابین مزد و منفعت را بیان میکردیم آنجا را در آیم که اگر عملیات و  
 کاران کمند بطوریکه نرخ منفعت صاحبان سرمایه کمتر از نرخ متوسط شود عاقبت برای  
 خودشان منفعتی ندارد حال شاید کسی ایراد کند و بگوید اگر تمام عملیات تکلیس تنفق شوند که  
 ادعای زیادتی مزد نمایند حرفشان پیش می‌رود و نرخ منفعت صاحبان سرمایه با این سیاه  
 و برای عملیات هم ضرر ندارد در جواب این ایراد گوئیم اولاً خیلی مشکل بلکه بحال است که تمام



عملیات یک مملکتی با هم اینطور متفق شوند ثمانیا بر فرض اینکه حسین تقاضای هم بشود و او  
 عملیات در زیاد کردن مزد پیشین و در وضع منفعت پائین باید و از صد سه صد و در  
 در این صورت به وجهت سرمایه مملکت و به تنزل میکند اردو نیز همان باعث تنزل مزد  
 می آید چون منفعت کم شد کمتر کسی بخمال پس اندازی می افتد و بهر نظر این مسئله که از  
 نفع قبلی که میسرند متبوع شوند و اگر هم بخواهند پس اندازی کنند چیزی قابل نخواهد بود دیگر  
 اینک بسیاری از اشخاص چون می بینند در حرفه که دارند نفع زیادی نیستند بخمال  
 می افتد که سرمایه خودشان را بجا می برند و بکاری بسیند از آنکه فایده حسابی داشته باشد  
 در قسمت اول این کتاب بیان کرده ایم که سرمایه دو قسم است یکی سرمایه متحرک و دیگری  
 ثابت بنا بر این اگر سرمایه مملکت تخفیف یابد این مرد و جزو نقصان یافته است و چون  
 فایده عمده سرمایه متحرک اینست که از عملیات نگاهداری میکند پس هرگاه سرمایه متحرک  
 کم شود ما چاره از عملیات تنزل میکند پس معلوم شد که هر قومی که سبب تنزل وضع منفعت  
 باعث بجا بردن سرمایه و نقصان یافتن آن میکند سرمایه مملکت که کم شد سرمایه  
 متحرک هم به تبع کم میشود و مزد با تنزل میکند اگر عملیات ادعای زیادی مرد کنند  
 وضع منفعت بقا عمده تنزل نماید سرمایه متحرک نقصان خواهد یافت و بطبقات عملیات

خسارت زیاد دارد خواهد آمد بحجت اینکه چون توقفاً فردشان زیاد شده و تلفت عاقبت کار  
 نیستند جمعیت زیاد تولید میکنند و چون مزد با شروع بتزیر نمودن ایشان می بینند که  
 جمعیشان زیاد شده و وسیله معاششان نقصان یافته است بدینجی مثل شمشیر یک بر دو  
 دم آن تیز باشد و از هر دو طرف بر دبا بنا زور می آورد چنانکه چند سال قبل عمده جات  
 قسمت شرقی لندن بهمین گرفتاری دچار شده بودند در لندن مخارج کثیره عمده از کاسب  
 جابهای دیگر بیشتر است چرا که گرانخانه و حنجر سوخت و ارزاق خیلی گران از سایر  
 بلاد است بنا برین فرد عمده جات هم بطور لزوم در اینجا بیشتر است نتیجتاً این گرانانی عمده  
 این شد که مدت زمانی یکی از کاسب های قسمت شرقی لندن بعضی کشتی سازی بر کاسه جات  
 سرمایه ضرر کرد بنا بر این ایشان سرمایه خود را متدرجاً از لندن بنا در مثل لاسکو نقل  
 کردند که در اینجا عمده و مصالح کار را از زبان آن از لندن مستقیم تحویل کرد از طرف <sup>تفکیک</sup>  
 عمده جات لندن فردشان زیاد بود جمعیشان هم زیاد شده بود لهذا وقتیکه صنعت کشتی  
 سازی کساد شد عمده جات لندن چارصده و بدینجی شدند

اثر عمده و مخارج بردن سرمایه آنست که میدان رقابت را وسیع میکند سابقاً کفایتی که  
 بر کاه تجارتی صنعت زیاد داشته باشد سایر سرمایه داران در آن تجارت رقابت میکنند



منفعت آن نیز محسولی میرسد و در صورتیکه این مسئله در تجارت‌های بک مملکت صحیح باشد  
 یقین است که در تجارت چندین مملکت نیز صحیح خواهد بود هر چند عدد آن کمتر و وسیع‌تر  
 بود و جهت اینکه رقابت در تجارت‌های خارج محدود و تراست اینست که حمل و نقل سرمایه  
 بخارج احتمال ضرر و خسارت یا دارد مثلاً احتمال دارد که در وطن کمبندگانه در خارج  
 زیاد باشد و نفع کمی از تجارت خود برده و نسیه مطلق باشد که اگر سرمایه اش با تسرالی بر  
 پنج برابر حال منفعت آن را که در مملکت اشکال تحصیل طلاعات صحیح و دوری راه و مخارج  
 مسافرت و بسی ملاحظات دیگر مانع است که با تسرالی مهاجرت نماید لکن این موانع روز بروز  
 از میان برداشته می‌شود بجهت اینکه اطلاع و هوش مردم کم کم زیاد می‌شود و وسیله مسافرت  
 سهل می‌گردد و حمل و نقل سرمایه بخارج آسان می‌شود چنانکه بحال بسیاری از ماکن اروپا و  
 کارخانه انگلیسی است با سرمایه انگلیس کار می‌کنند صد سال پیش صاحبان کارخانه انگلیس  
 با بنامیر رسید که کار و حرف خودشان را از یک ولایت بولایت دیگر می‌بردند لکن حالاً  
 می‌رود که روز بروز این رسم منسوخ شود تا آنکه نرخ منفعت در تمام ممالک خیلی نزدیک  
 سه قسمت بزرگی را که ثروت این منقسم می‌شود شرح دادیم لکن قبل از آنکه این باب را ختم کنیم  
 خوبست بیان کنیم که نیمی بند می‌دست کشیدن عملیات از کار بجهت از یاد فرود آمدن آنها

مزد با منفعت چار برابر سرمایه دارد و کند فصل آینده را مخصوص این مطالب از بسیم

### ( فصل چهارم )

نخچندی و ادعای ازدیاد مزد عمده جات و سخنهای آفاق

( خاصیت نخچندی ) نخچندی عبارتست از تهاور و تفاؤف که عمده جات است

باید که میکنند آن و خاصیت دارد آنی اینکه فایده بنده ای آن میرساند از غنیمت

که بر عضو از اعضای این تهاور مجبور است که در سال مبلغی بصدق خواند این سخن بدین

اگر وقتی ناخوشید یا بیکار ماند از زمین صدق مبلغی با رعایت میشود و اگر کسی از آن

بیرد مبلغی عیال و اولاد او میداند فایده این رسم ظاهر است چنانکه در انگلستان عمده جات

نخچندی داشته اند و دیده شده که بکدائی و تصدق گرفتن محتاج شوند

خاصیت دیگر نخچندی آنست که حقوق عمده جات را حفظ میکند یعنی هر وقت مزد عمده جات

کم باشد میتواند آنرا زیاد کند یا اگر کم بود عمده جات در روز کار میکنند زیاد باشد آن

کسر نمایند و همین واسطه حساب سرمایه یا نخچندی ضمیمه می دارند چه اگر نخچندی باشد

عمده جات در ازدیاد مزد پیشرفت میکنند

دست کشیدن عمده جات از کار بجهت یاد کردن مزد



اگر چه عده جات صاحب سرمایه از یکا ضرر بای یا د کشید اند معند نمیتوان گفت حق  
 ندارند برای حفظ حقوق و اتفاق کنند طرز انجیل از نظیر است که عده جات در  
 با هم اتفاق داشته باشند اما میکنند از اینکه کار خود را میبندند صاحب سرمایه میخواهد بخرد با  
 بفروشد و ایرادی هم بر ایشان نیست چنانکه اگر تاجر می خواهد متاع خود را بکشد بیشتر  
 طالبند بفروشد کسی نمیتواند بر او ایراد کند و در صورتیکه تاجر مختار باشد که متاع خود را  
 به قیمت که میخواهد بفروشد علم هم حق دارد که بر اندازه که میخواهد فروز بگیرد و در صورتیکه  
 بکفر این حق داشته باشد صد نفر و هزار نفر هم حق دارند دست کشیدن عده جات از  
 کار ممکن است برای خودشان یا غیر خودشان ضرر داشته باشد لکن کسی نباید جز ایشان را  
 مانع شود بجهت اینکه هر کسی مختار است که هر چه میخواهد بکند بشرط اینکه متعرض آزادی دیگران  
 نگردد و اگر خود جنبه ای بخیه بندی بوق این قانون رفتار کرده بودند بیکس نمیتوانست  
 ایشان را سرزنش نماید لکن شبانهم مثل سایر مردم از این قاعده تعدی کرده و هر چه صد  
 دیدند از این رویدند مثلاً در قدیم که دولت میخواست بخیه بندی اموال موقوف کند اجزای  
 بخیه بندی عده جات را برورد داخل انجمن خود می نمودند در صورتیکه شاید یکی میل داشتند  
 آن تمام شود لکن ایشان مردم محسوب میکردند و اگر لازم میشد آزار و اذیت نمینمودند

بلکه گاهی با قتل هم میکشید تقسیم رفتار البته پسندیده نیست چنانکه در صند زرع آن  
 اما شرارت بد رفتار می بعضی از حسدای نچه بندی دلیل نشود بر اینکه این تکل و اتفاق  
 کار بدی است و بنا بر عیب آن فعال از مردم سلب آزادی نمود گذشته از این  
 که نچه بندی از روی قانون مجاز شده و تعرض حسدای آن میشوند آن سود علمای نیز خیلی  
 کم اتفاق می افتد سابق حسدای نچه بندی آلات و اقرار عمل جاتی را که در جرگه خود  
 نبود میروند و پنهان میگرد یا ضایع میشوند لکن حال این کار با موقوفه است

یکی از فوائد عمده نچه بندی اینست که تفاوت زیادی را که مابین وضع عمل صاحب کا  
 هست از میان بر میدارد و اگر تفاوت غلبات غلبان ذخیره و اندوخته اندازد که بتوانند  
 مدت تنگدستی بیکار زندگی کنند با بواسطه یک عمل تنها و بی همدست اگر آنها صاحب  
 کار خود نزاع پیدا کند خیلی در عسرت می افتد و اگر چند روز بیکار بماند از کسب میمیرد یا  
 بکدائی میشود حال آنکه صاحب کار چند روز ضرر زدن اشتن عمل میکشد بعبارة اخرى ضرر  
 مالی مختصری با و دارو میاید پس مابین عمل صاحب کار تفاوت بسیار است یکی جانش  
 در خطر است دیگری مالش اما نچه بندی بکلی بر رفع این عیب رساند بجهت اینکه اگر در  
 اجزای یک نچه بندی بخوابند دست از کار بکشند از پیش اندوخته جمع کرده اند که



در مدت بیماری در سختی نیستند از نیز معلوم میشود که چرا در مملکت انگلیس منزلت ای کس  
 تجارت و شکل تحصیل کار مثل فرانسه اسباب کفکوی دولتی و خفاش نشود چه در این  
 چون بچه بندی عملجات از بقوی حفظ میکند نشان بسرو صد در می آید  
 بچه بندی بواسطه رابطه که با ادعای از دیاد فرد عملجات در پیش از سایر انجمنهای  
 اتحادی که در میان طبقات عملجات هست طرف توجه شده است لکن این ادعا  
 ثابت شده که بچه بندی هم یکی از سالی است که عملجات برای فاه و دفع افکار  
 و مسکن خویش پیدا کرده اند و این یکی البته بسیار انجمنهای ایشان خیلی کمتر است چنانکه از  
 حساب معلوم شد که عملجات بیکه بچه بندی از نفس آنها می هستند که شکل انجمنهای دیگر داده  
 سابق گفتیم که مقصود از بچه بندی اینست که اجزای آن حتی الامکان فردان زیاد باشد  
 و اگر چه غالباً اجزای بچه بندی را متمم کرده اند باینکه قواعد کنونی پلیتیک را بهم نزنند  
 لکن از سه راه که می بینیم ایشان از آن قواعد بخوبی آگاه میشوند و بر وفق آنها رفتار میکنند  
 مثلاً میدانند که نرخ فرد متناسب است با مبلغی که صرف مزد عملجات میشود و عده آن عملجات  
 و اگر چه این قاعده را تمام طبقات کارگران معمول نمیدانند لکن هر بچه بندی در طبقه مخصوصی  
 از عملجات با این طبقه این قاعده را منظور میداند و بنابراین سالی که صحبت کار دارند

غالباً یافت که عده عمل جاسه که در حرفه کار میکنند کسر سیمایا و خول نهان  
 در کار مانع میشوند مثلاً قرار داده اند که هیچ عمل کشتی سازی نمیتواند داخل پنجه بندی شود  
 مگر اینکه هفت سال شاگردی کرده باشد از طرف دیگر هیچ صاحب کاری حق ندارد عمل  
 کشتی سازی بگیرد مگر اینکه آن عمل تصدین داشته باشد که هفت سال شاگردی کرده و اگر  
 غیر از این بکند تمام عمل جاتی که پنجه بندی دارند دست از کار میکشند نیز در حرفه کلاه  
 دوزی هیچ استاد و کلاه دوزی نمیتواند در یک زمان بیش از دو کلاه در نگاه بردارد  
 بنائی نیز همین تخدیه است چنانکه هیچ استاد بنائی کار نمیکند مگر اینکه یک عمل زیر دست  
 خود داشته باشد

باید گفت بود که در حرفه های محترم اربیل طبابت و طبایم همان قسمند آیه که در پنجه بندی  
 عمل جات است موجود است مثلاً همانطور که استاد کشتی سازی عمل را که تصدین شاکری  
 هفت سال نداشته قبول نمیکند طبیب هم باید که از جمیع تعبیری تصدین داشته باشد  
 بیاد می رود تا ۱۸۷۵ در پاکستان زبنا حازه طبابت نمیدادند و با نواسط  
 طبابت محدود بود و در این اواخر که نمیخواستند زبنا را نیز در طبابت قبول کنند اجزای  
 دارالعلم لندن خیلی شکایت میکرد و همین طریق در بسیاری از حرفه های پست تر



از قبیل نقاشی روی چینی قالی بانی و مثال آنها مگر عملیات دست از کار کشید  
 برای اینکه عملیات زنانه را از حبه که خودشان بیرون کنند بقصد اینکه رقابت محذوف  
 شود همان طور که کلاه دوز پیش از دوشا کرد نمیتواند نگاه بدارد و گیل هم پیش از دوشا  
 شاکر نمیتواند داشته باشد و هماغه که بنا تا یک عمل داشته باشد کار نمیکند در درخت  
 مگر هم تا قاضی یک قاضی جو اتری داشته باشد مجلس شوری منعقد نشود این شاهان  
 که زدیم برای این نیست که از نچیندی تقویت نایم بلکه برای اینست که ثابت کنیم که  
 با علم و تخصص بعلم هر دو برای صرفه مثل خودشان یک سید معسول میدارند و یقیناً عقیده  
 آنها اینست که این کار را برای خودشان و برای سایر مردم فایده دارد و اگر در یک طبقه  
 دیگر با صحیح باشد البته در طبقه دیگر صحیح نخواهد بود یعنی اگر این وسایل برای چیزی  
 نچیندی مورد ملامت باشد برای طبیب قاضی نیز مورد ملامت خواهد بود

نیز باید ملاحظه بود که بسیاری از کارها و عملها در معنی نچیندی هست در صورتیکه در ظاهر  
 اسمی از آن نیست مثلاً در میان صاحب کاران هم مثل عملیات تجارت و تفان بست چنانکه  
 صاحبان آهنگری در هر سه ماه یک نفعه انجمن دارند و در آخر قرار میدهند که در هر سه ماه  
 آینه و بچه نرخی باید عملیات مزد بند و وقتیکه میخواهند از نرخ مزد بجا نهند متفق میشوند

که به جا بگیرد بخواهر را بکنند به آن دلیل که گفتیم عملیات در شکل تجارت و مختارند باید بود  
 که صاحب کاران نیز در این کار اختیار دارند و گنجان جای ناست است که آنجانبی است  
 صاحب کاران آنجانبی عملیات تفاوت و خصومت دارند و نمیکند باعث خسارتها  
 گلی میشود ولی این خصومت باقیست مانع شدن آنها از آن اتحاد فایده نخواهد بخشید  
 بجهت اینکه اگر این خصومت در میان نبود این شکل آنجانبی است و نیز شکل نمی یافت  
 پس کسانی که از این کار و خسارتها و صد مایه عملیات صاحب کاران در آمدی است  
 تمام و مخزون میباشند باید حتی الامکان سعی کنند که این تفاوت از میان بردارند  
 و الا مادامیکه این تفاوت باقیست از این موضع کزیری نیست عملیات دست از کار  
 میکشند و از دایره فرود طلب میکنند صاحب کاران قبول نمی نمایند آنوقت اگر عملیات  
 همراه کرد صاحب کاران کارخانه را می بندند و عملیات اجواب میگویند و کار متوقف  
 میماند تا اینکه یکی از طرفین راضی شود یا اینکه هر دو طرف راضی بهم بگردند

### اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت

در این دو خبر برای رفع این تفاوت خیلی کوشش کرده اند که بصاحب کار و عملیات  
 که صرفه هر دو در یک چیز است و اول از همه بدین مکه کرده اند اینست که قرار گرفته اند



عمل در دفع ترقی و بسودی حرفه خود شریک باشد با نظری که تمام یا جزئی از سرمایه  
 در آن حصه لازم است از خود عمل باشد و فیکه تمام سرمایه کار را خود عمل جات مینهند  
 حالت را اتفاق در کار میکنند یعنی که عمل جات در کار اتفاق کرده اند و معلوم است که سعی  
 دارند و ضیقشان ترقی کند و سرمایه زیاد تر نفع بدید بعبارة حسنی تفاوت میان عمل  
 و صاحب کار برشته میشود در صورتیکه فقط جزئی از سرمایه را عمل جات مینهند و  
 میکنند عمل جات صاحب کاران شراکت دارند در خیال منزه عمل جات چون سرمایه  
 که داشته اند سعی میکنند که کار زیاد تر پیشرفت کند بیک طریق دیگر نیز میتوان عمل  
 در کار سعی نمود از نصیبه کار که لازم نیست عمل در کار سرمایه داشته باشد و از آن  
 که هر وقت منفعت سرمایه از مبلغ معینی تجاوز کرد بجهت آن زیادتی منفعت سعی  
 بدهند در این صورت معلوم است که عمل سعی دارد که منفعت سرمایه را از آن مبلغ  
 تجاوز بدید برای اینکه خود در آن شریک شود با میواسطه بهتر کار میکند و آلات و مصالح  
 ضایع نمی نماید این موضع را تسهیم منفعت مینامند تسهیم یعنی تملک در کار یکدیگر در این باب  
 نوشته و ما پیش شماره از آن کردیم میگوید باید بخاطر داشت که مقصود از تسهیم منفعت  
 نه اینست که عمل را از کسیه صاحب کار تملک کنیم بلکه میخواهیم عمل را با کار و اداریه ما

و منفعت را زیاد کند و از آن سرمایه و منفعت سهمی بجم بخود او بدسیم

### اتفاق در کار در فرانسه

در مملکت فرانسه پیش از کلیس در ترقیات و نظیبات امور صنعت کار و تجربه میکنند در  
 اشل زیاد از اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت دیده میشود مثلاً در ۱۸۴۴ کپانی  
 راه آبن پاریس از آن قرار گذاشته که اگر منفعتش از صد شت زیاد تر شد بر قدر  
 تجاوز کرد مبلغی از آن میان عملجات تقسیم کند و در ظرف سی نه سال بهین وسطه  
 منفعتش بقدری زیاد شد که پنج کرد و در هشتاد و سه هزار و سیصد و پنجاه و بیست لیره از آن  
 میان عملجات خود تقسیم کرد و گمانداز معروفی در پاریس تجاوز از سه هزار نفر کار کرد  
 در ۱۸۷۲ وضع شراکت عملجات را در دستگاه خود قبول نمود و خیلی از غیلب منتفع شد  
 چنانکه آن دستگاه حالا کپانی معتبری شد که هشتصد هزار لیره سرمایه دارد و سیصد  
 لیره آن مال عملجات و پانصد هزار لیره متعلق بصاحب دستگاه است

میگویند که در هشتاد و سه هزار و سیصد و پنجاه و بیست لیره تقسیم منفعت را  
 کرده و علاوه بر آن تمام عملجاتی که بکار گرفته در عمارت آنرا عمارت اجماع نماید  
 جمع کرده است آن عمارت حالا بیشتر با اسم فابلیت معروفست عملجات سیصد



زیاده از هزار و دویست نفر میباشد و پانصد و پنجاه نفر آنها با اهل و عیال در آن عمارت  
 زندگی میکنند هر خانواده اطفاقی مخصوص دارند و هر طور که بخواهند محل <sup>لطیف</sup> بیع  
 سر نمایند گرایه اطفاقیهای عمارت خیلی ارزان است یعنی هر دو طاق در ماه شصت <sup>روز</sup>  
 گرایه دارد و علاوه بر این طاقهای مخصوص از برای عمارت بسم ارس و جای پیش  
 طفل و تاتر و انبار و کتابخانه و طاق مطالعه و قهوه خانه و باغها در آن عمارت  
 مسوگودن <sup>موجود</sup> در فاصله بیشتر منزل اردو در تمام خربیات دستکاه توجه و وقت  
 ماته میکند برای طفل شیرخوار کهواره مناسبی اختراع کرده و چون شغلیک دارد <sup>مستجاب</sup>  
 قبول زن نیست کارخانه جوراب بافی دایر کرده که زنهار دخترهای عمله جانش در آنجا  
 تحصیل معاش میکنند و از جمله فوایدیکه برای کسین این عمارت است اینست که  
 در خانه خودشان طبیب دوا دارند و بعله جاتیکه مریض میشوند اعانتی میکنند و آنها  
 که بتن پیری میرسند موجب معنی برای آنها قرار میدهد در <sup>دستگاه</sup> مسوگودن دستکاه  
 خود را بعله جاتش به صد و هشتاد هزار لیره فروخت با نواسطه در سال صد پنجاه <sup>نیز</sup>  
 لیره تنسیل میکند بعلاده ششصد لیره که باو میدهند که آن دستکاه را اداره کند  
 عمله جات بعد از ادای این مبلغ دو وضع سایر مخارج آنچه باقی میماند جمع میکنند که صد

باشد و بر لرزه سیو کردن را بدهند و دستگاه را بکلی متصرف شوند  
 میوه لکتر در پارس دستگاه خیلی معتبری است از آن روز خوب معلوم شود که تسهیم منفعت  
 چه تیاج حسنه دارد این مرد پسر یک کفش دوز و داتی بود در سن میت ساکنی برده  
 سه شلنیک نزد کارگر بود و از آن موضع محقر در زمان کمی به دستگاه بزرگی رسید و این خود  
 چیز غریبی است خود لکتر هم آدم غریبی بوده چه مکنبت و ثروتیکه برای شخص خود تحصیل کرده  
 بود فایده نشده بخمال افتاد به بسیاری مکنبت که تمام عمل جاتش با او شریک شوند  
 میوه لکتر شرح حال خویش را نوشته در آنجا میگوید پیش خود خیال کردم که خوبت بیری  
 بکنیم که عمل جات بیشتر دل بکار به بندند و در یک روز معادل نصف شلنیک زیاده کار  
 کنند علاوه بر این مصالح را ضایع نمایند و اگر چنین شود روزی و شلنیک نیم صرفه حاصل  
 میشود و در صورت در سال تجا و از سه هزار لرزه فایده میدهد خلاصه سیو لکتر در  
 اهتمام کرده و مقصود خود را حاصل نمود ابتدا در ۱۸۴۱ منافع خود را میان عمل جات قسمت  
 کرد کارگر که آنطور بدید برای صرفه خودشان بیشتر بکار دل بستند و با بنوا سطر بر سال  
 فایده زیاده تر میشد و بر عایدی عمل جات بیشتر داده میشد طرحتی که ابتدا رنجیده بودند  
 که عمل جات را با یکدیگر اتحادی داد که بکلید اعانت کنند و بهی جمع نمایند سرانجام



این جماعت کم کم زیاد شد و از اجار آمدن آن روز بروز بکار رفتن کرد و لکنر خان بزرگ  
 آزاد داده بود که بعد از مرگ خودش هم بهمان ترتیب باشد در وقت فوت لکنر در آن  
 بشاد هزار لیره معامله میشد و ده سال بعد یعنی در سنه ۱۱۸۵ به صد هفتاد هزار لیره رسیده  
 عمل جا نیکه این مبلغ میان آنها تقسیم میشد قریب نزار نفر بودند که در آن اتفاق در  
 کار را در امور زراعت نیز مجری داشته بهره کامل از آن برد با معنی که در سنه ۱۱۸۳ به جمعی  
 عملجات که شریک شده بودند فرعه واگذار کرد با مبلغی سرمایه که در چند سال معینی آن  
 مبلغ با و سپرد و از نیکوکاران مفید اتفاق افتاد که چند سال بعد فرعه بزرگتر بهمان  
 ترتیب سابق عملجات داد عمل جا نیکه در آن شریک بودند از میان خودشان بخشی از  
 تنظیم و ترتیب کار تکمیل دادند و بکار که با نیکه مشغول کار بودند فرعه معمولی را میدادند  
 در چند سال منفعتی که عاید میشد میان صاحبان سهام تقسیم نمیشد این فرعه جدید  
 سال کمال خوشی دایر بود چنانکه سرمایه شش سو کردن با وارد نمود و در وضع و حال  
 عملجات هم بسبودی محسوس پیدا شد فرعه اولی کمال هم دایر است لکن فرعه  
 ثانی که بزرگتر بود بعد از ورشکست شد معیند سهم شریک تمام آنها رسید و همه طلبها  
 صاحب ملک یا کسان دیگر داشتند داده شد و چون از بعضی جا با اعانتی آنها رسید

دوباره دایرگشت و تا بحال هم با وجود اینکه نرخ اجناس خیلی تنزل داشته گرایه و سیاه  
مخارج داده و عمده جابت بسیار بکار گرفته در صورتیکه فردا زایش از اجناس اندکی بیش از آنچه

در آن فراغ معمول میشد داده است

### اتفاق در کار در انگلیس

در انگلیس بعضی از قواعد اتفاق در کار را حسب تغییرات داده اند یکی از بهترین مثالها  
آن از فراری است که در ذیل نگاشته میشود آقایان برگزیده همیشه بر کشیدند زغال  
سنگ داشتند و مدتاً معاد را بکار انداختند لکن متصل با معینان نزاع اتفاق می افتاد و  
پوینته از کار دست میکشید و ادعای زودیا فرد می نمود و بانوا سطر بقدری صند  
با آقایان فرور و ارد آمد که نزدیک بود دست از کار بکشند آنگاه چاره جز این نبود  
که پای شراکت میان آورند بنا بر این دستگاه خود را مبدل کردند بیک کپانی شراکت  
و سرمایه آنرا که صد سی و پنج هزار لیره بود منقسم به نه هزار سهم پانزده لیره نمود و خود  
شش هزار از این سهام را برداشتند و سه هزار دیگر را برای مردم گذاشتند و اظهار  
کردند که عمده جابت نسیه نمائند که هر قدر از این سهام را میخواهند بردارند عمل جابت بود  
اسهام را برداشتند و بانوا سطر عمده چند بیک سهم شتر داشت در حقیقت در دستگاه



شریک بود بعد در دستک و چند نفر درین معین کردند که از جانب سهم داران وکیل باشند  
 و عملیات هم از جانب خردشان و کلبی تعیین نمودند و قرار کردند که هر وقت <sup>بمقت</sup>  
 سرمایه از صد و پنجاه و زکری نصف زیادتی در میان عملیات تناسب کارشان <sup>کنند</sup>  
 این میر قریب ده سال ثمره خوبی بخشید و در زمانیکه همه صاحب کاران عملیات  
 نزاع بود و عملیات متصل دست از کار کشیدند و ضررهای فاحش وارد می آمد دستگاه  
 آقایان برگزیده در کمال خوشی میگشت صاحب کاران عملیات هم با یکدیگر کمال <sup>نفت</sup>  
 داشتند اما بعد با در تجارت زغال سنگ مزد و منفعتها بقدری بالا رفت که آنها <sup>وقت</sup>  
 چنین چیزی دیده نشده بود در <sup>۱۸۷۲</sup> و <sup>۱۸۷۳</sup> تقریباً مزد و منفعتها ضعیف <sup>بنا بر</sup>  
 در دستگاه آقایان برگزیده نزاع برخاست که این یاتی فرد و منفعت را بچه <sup>تساوی</sup>  
 قسمت کنند رؤسا ابتدا او را کردند که عوض صد و بیست و پنجاه <sup>بنا بر</sup>  
 مقبول شد لکن چیزی گذشت که قیمت زغال سنگ شروع تیزال نمود و صاحبان <sup>معان</sup>  
 زغال که آقایان برگزیده هم از آنجمله بودند اعلان کردند که فرد عملیات باید <sup>کم</sup>  
 برای اینکه زیر بار این کمی مزد نروند دست از کار کشیدند صاحبان <sup>سهم</sup>  
 از وضع سهم منفعت آنها شکایت کردند و آنرا ترک نمودند خلاصه در زمانیکه <sup>تسهیم</sup>

در معادن آقايان بر کچک معمول بودی چهار هزار لیره بمسوان یا داتی منفعت بمسوان  
 داده شده بود و خیلی جای افسوس است که وقایع چند سبب که آن شده است  
 اگر چه در خیلی طرفه تقسیم منفعت متروک شد لکن باید منفعت بود که بسیاری از عمده جات  
 بنو جوان رسم را میان خودشان معمول میدارند و در بسیاری از سایر دستکاههای  
 صنعتی نیز این طریق را پیش گرفته اند که از جمله آنها کارخانه بزرگ قالی بانی بالکاش  
 و چایخانه آقايان کابل و بسیاری از دستکاههای دیگر مخصوصاً در کارخانههای باج  
 چینه و چک سازی این رسم خیلی معمول است لکن در مملکت نکلیس این رسم در تقسیم بود

بیشتر فایده بخشیده اما در این

### مجالس محاکمه

در بعضی صنایع مخصوصاً در کارخانههای رابع و جوراب بانی ولایت نین گام مجالس محاکمه  
 قرار داده اند برای اینکه نگذارند عمده جات دست از کار بکشند و کار خیلی مفید افتاده است  
 این مجالس محاکمه عبارتست از یک عده مساوی اوضاعان سرمایه و عمده جات و هر ماه این  
 منعقد میشود و هر نزاعی که مابین صاحب کاران و عمده جات واقع میشود با مجلس رجوع میکنند و  
 اجزای این مجالس دوستانه گفتگو کرده و هر طرفه را قطع مینمایند مجالس محاکمه به همین طریق مکرر نگذاشته است



که عهده جات دست از کار بکشند و بخود صاحب کاران ضرر وارند

### مخزنهای شرکت

ممكن است بعضی اشخاص شرکات در کار را با مخزنهای شرکت اشتباه نمایند برای دفع این  
 توهم گوئیم شرکات در کار عبارت از آنست که صاحب کار و عمله در کار با هم شریک و متفق  
 باشند حال آنکه در مخزنهای شرکت لازمست که باین صاحب کار و عمله اتفاق باشد چنانکه  
 هر کدام ازین مخزنها کپانی شرکاتی است که اسهام تراغالب کسانی بر میدارند که هیچ دخل  
 کار نیستند اگر چه ممکنست که اندر بار و عهده جات نیز سهم داشته باشند ولی این مسئله لزوم ندارد  
 مخزنهای شرکاتی اتفاق میان صاحب کار و عمله را بسبب بیعت کار خود قرار نداده بلکه بیعت  
 کرده آنست که معاملات را نقد نماید و باین بیعت و مشتری رابطه بلا واسطه دارد که باین بیعت  
 و مشتری دو سه نفر واسطه لازم نباشد پس در مخزنهای شرکت باین صاحب کار و عمله اتفاق  
 نیست اتفاق باین بیعت و مشتری است در مخزنهای شرکاتی قیمت جنس کمتر است از مخزنهای  
 وجهت آن نیست که سفید و ش سفیدند و برای آشتها رویش و جلال خود خرجهای سهو  
 نمی نمایند با وجود این برتری مانیکه مخزنهای شرکاتی دار چندیلی جای تعجب است که بیعت  
 تجارتی موضع را قبول نمیکند مگر آنیکه گوئیم رسم تازه است مردم غالباً از رسوم تازه که برین

و متفرزند و مخزن شرکتی معروف (راکدال پاپونیز) که یکی از قدیم ترین معسرین  
 این مخزن است کمال قید را دارد که معاملات نقد باشد و بطور معمول خرده فروشی  
 هم میکنند و هر سه تا تفریح حساب میکنند و منافع عاید را از آن تقسیم میکنند که در سال  
 صدیخ به سرمایه صاحبان سهام میدهند و ما بقی نفعت را میان مشتریان تقسیم میکنند و هر مشتری  
 تناسب خرید که در عرض سال از آن مخزن کرده مبلغی دریافت نماید در <sup>۱۸۳۶</sup> که مخزن  
 راکدال پاپونیز راه افتاد سرمایه آن قدری بود که فقط یک صندوق چاپی یک عدل شکر  
 خرید در شش ماهه معاملاتش در سال بدو سیت و چهل شش هزار و سی یک لیره رسید  
 و این مخزن را ابتدا عمده جات دایر کردند پس شک نیست که اگر مخزنهای شرکتی را بخوبی  
 اداره کنند فواید بسیار خواهد داشت و چون فایده و برتری این قسم مخزن در نزد همه کس  
 مشهور شد ظن غالب اینست که در بسیاری از حرفه ها و کسب با رسم نقد بودن معامله را که  
 عمده باعث شرفت مخزنهای تجارت است معمول بداند



( قسمت چهارم )

در باب تجارت با خارجه و اعتبار و گرفتن ایالت

این قسمت مشتمل است بر فصولی در باب تجارت خارجه و اعتبار و اثرش بر قیمت ابرود و  
گرفتن ایالت اگر چه بنظر چنین نماید که تجارت خارجه و اعتبار را خوب بود در باب اعتبار  
ثروت بیان کرده ایم لکن در کتب مقدّماتی بهتر است که مطالب علیحدّه بیان کرده شود  
از برای فهمیدن اسباب تعیین نرخ سرمایه و فرد و منفعت داشتن معنی ارزش و قیمت  
و شناختن اسباب تعیین قیمت اعتبار و حقیقت پول لازم بود گذشته از این اگر بیان تجارت  
خارجه و اعتبار را قبل از شرح تقسیم ثروت قرار میدادیم ممکن بود برای بستندی اسباب  
شود لهذا این مطالب را مخصوص قسمت چهارم قرار دادیم

( فصل اول )

در باب تجارت خارجه

فایده بزرگی از تجارت خارجه حاصل میشود از راه تقسیم کار است چه اگر ممالک در تجارت  
با یکدیگر آزاد باشند نتیجتاً این میشود که هر ملتی قدرتی تمدّن و آن جاسی را که مندرجه کردن آنها در  
خودش خوب تیسر میشود تهیه میکند و آن جاسی را که در آن مملکت اشکال فراهم میشود در

آنها زحت عبت نمیکند و از خارجه داخل میکنند باین واسطه خارج تحصیل اشیاء کم میشود  
 و کارسازی سرمایه و کار باعلی درجه میرسد مثلاً خاک فرانسه ای پروردن انکو در  
 مناسب است و آب و هوا و عادات مردم بخاطروری است که این میوه را خوب بعمل می  
 در صورت مالکی مثل فرانسه پیش از آنچه برای خوشان لازم است انکو در بیشتر و سراسر  
 دارند و باین واسطه میتوانند حاجت مالکی مثل انگلیس را که آنطور صلاحیت حل آوردن  
 انکو را ندارد بر آورد و بکنند پس تجارت خارجه فایده اش اینست که اگر حاجتی داشته باشیم  
 میتوانیم از بلاد خارج رفع آنرا بکنیم و مجبور نیستیم که سرمایه و کار زیادی صرف کنیم که در  
 خودمان آنها را نسازیم تا هم نمانیم و نیز اگر خودمان زوایدی داشته باشیم بولایاتیکه با آنها  
 اندر میریم و بفروش میرسانیم

بواسطه معادن نمک که در بعضی نواحی انگلیس و المان هست این دو مملکت نمک زیاد  
 دارد و اگر عوارض معینی نبود شاید که تمام مکی که مردم فرانسه لازم دارند از انگلیس و المان  
 برای ایشان بیاید و این نمک خیلی متعارفست برای اینکه قابل استعمال شود که  
 خیلی مختصری لازم دارد بطوریکه میتوان گفت تقریباً بفت بست می آید بنا بر این  
 این نمک را میتوان بقیمت ارزان خرید و بتر از آن مکی است که بزحمت زیاد



کارخانهای فرانسه مصنوعا ساخته میشود خلاصه اگر تجارت آزاد بود نمک کلکس و لمان  
 چون هم ارز آترو هم بهتر از نمک فرانسه است منداول میشد لکن حامیان تجارت در خطه  
 میگویند باید مانع دخول نمک خارج بملکت فرانسه شد چه اگر نمک خارج وارد فرانسه شود  
 کارخانهای نمک سازی فرانسه بسته میشود و عده زیادی از آنها صیقله بانکا مشغول  
 بکار میمانند و شعبه از صنعت مملکت ضایع میشود بنا بر این بقدری بزرگت خارج باید  
 و عوارضت را داد که از نمک اخذ کران تمام شود و دیگر از خارج نمک نفراس  
 نیاورند راست است که این تدبیر صنعت نمک سازی فرانسه محفوظ میدارد یعنی  
 مجبور میکند که مبلغی از سرمایه مملکت صرف نصیعت بجا ل شود حامیان تجارت در خطه  
 ملتفت نیستند که اگر غرض از روی نمک دارند و کارخانهای نمک سازی بسته شود  
 لابد سرمایه آنها بکار نمی آید و بکار دیگر که فایده اش بیشتر است صرف اهد شد <sup>بست</sup>  
 که چون نمک خارج بزرگت اخذ تقدم بجوید ابتدا کارخانهای نمک اخذ خسارت <sup>بند</sup>  
 دید لکن کم سرمایه خودشان را از این کار کم حاصل بسین می آورند و فکر کار بر حاصل  
 بینانند که شایسته مناسب خاک و آب سایر مقتضیات فرانسه باشد و بعبارة <sup>جستی</sup>  
 ضرری در دنی آید بلکه سرمایه از کار حاصل بکار با حاصلی منتقل میکند و که فایده آن زیاد <sup>آید</sup>

میشود در انصورت کلیه سرمایه ملت زیاد شده و تحصیل ثروت افزوده شده است  
 این مثال سرمایه از کارهای بازرگانی در مملکت انگلیس شده میشود بواسطه ورود و آید  
 زیاد از امریکا و آن مملکت زارع انگلیسی میسیند خاس امریکا از زراعت خاس او  
 در انگلیس بفروش میرسد اما داد و فریاد میکند که تجارت مرا حفظ کنید بلکه تقصیر  
 میکند که چه چیزی را میتواند در انگلیس معمل آورد که امریکاییها نتوانند در تهیه آن  
 بر او تفوق بجویند و حتمال دارد که تا چند سال دیگر بعضی از مزارع مالک فروشی شود  
 بجهت اینکه گل و سبزی تازه چیزهای نیست که از امریکا بتوان با انگلیس آورد و اکنون هم  
 بعضی متوجه اینکار شده اند و نیز باید گفت بود که چون آذوقه از امریکا از زراعت  
 میشود مردم قدری فایده پیدا میکنند و میتوانند مقداری پیش از صرف بعضی نعمت  
 از قبیل گل و سبزی مثال آن میکنند

حال ملاحظه کنیم که حمایت حایان تجارت داخله برشته بان شبانکه در تحت حمایت  
 ایشان در می آید چه اثر دارد حمایت کنندگان ملاحظه حال با بعین را خیلی میکنند لکن  
 لغت حال مشتریان هیچ نیستند پس گوئیم اگر آن شی را که ایشان حمایت میکنند از لوازم  
 زندگی باشد مثل امیت که منفعت حال جزر را بر صوفه حال کل رجحان بپند شما ملاحظه



گنیم که اثر حمایت نمک بملت فرانسه چه چیز است اولاً باید نمک به بخورند این ضرر  
 اگر چه ضرر پوی نیست ولی ضرر بزرگ است چه نمک علاوه بر طبع در امور زراعتی و صنعتی  
 نیز کار است گذشته از این عیب حمایت نمک داخله ضرر پوی هم دارد که آنیکه از  
 امور تجارت ربط دارند میگویند حمایت نمک در فرانسه در هر پوند صد و نایفتمت آنرا  
 زیاد میکند و چون در مملکت فرانسه سالیانه قریب بمقدار که در پوند نمک برای طبع  
 صرف میشود لکن امانی فرانسه در سال بمقتصد پنجاه هزار لیره ضرر حمایت نمک را  
 میکنند و از این مبلغ بیستصد لیره عاید نمیشود بجهت اینکه تنه کنندگان نمک فرانسه  
 نسبت به تنه کنندگان نمک انگلیس بمقتصد پنجاه هزار لیره در سال عقب هستند  
 مثل انکار بدان ماند که شخصی چشمه آب فشکی نزدیک خانه خود در باغ همسایه داشته باشد  
 و همسایه هم او را مختار نموده باشد که هر قدر میخواهد آب بردارد و در سال چهار لیره  
 بدهد و آن شخص قبول کند بخیال اینکه خودش هم چشمه آبی دارد در صورتیکه آن چشمه  
 بخوبی آب همسایه نیست و نیم فرسخ هم دور است و باید نفقه سه شلینگ یعنی در سال قریب  
 هشت لیره بپردازد بدینکه برای او برود از چشمه خودش آب بیاورند بنا بر این آیه  
 بخود ضرر زده کی ایکنه آب بخورده دیگر ایکنه آتش کمتر بوده سیم ایکنه چهار لیره بیشتر

بول اده است و از این ضرر او هیچکس نفی نرسیده است حتی بان کسکه هفتۀ شلنگ  
 فرد آبیاری گرفته بجهت اینکه اگر انکار رانداشت بر ما قسم کار پیدا میکند و پیش از  
 شلنگ مزد میگرفت و هیچکس هم بر او قسمی نداشت

معین کردیم که حمایت بر قیمت اشیاء حمایت شد چه اثر دارد و میتوان گفت که همیشه  
 از جمله اشیاء حمایت شد چیزانی است که از لوازم زندگی شمرده میشود و در آن صورت  
 حمایت سبب تنزل مزد میگردد و بجهت اینکه لوازم زندگی گران میشود و آل آنکه تجارت  
 از او چون قیمت اشیاء تنزل میدهد مزد عمده ترقی می یابد و به نفع هزاران شخص فایده  
 میرسد اگر کسی از لوازم زندگی ارزان شود کمی از دو کار واقع میشود یا مخارج حصول  
 شیئی کم میشود یا مزد عمده اش می یابد زیرا که با آن مبلغ بخواهد بعنوان مزد بگیرد بیشتر متواند  
 جنس بخرد اما اگر در همان وقت یک قیمت شیئی ارزان شده فرد عمده هم نقصان پیدا میکند  
 با و نه ضرر واردمی آید نفع اینقدر است که مخارج تحصیل شیئی کم شده است پس واضح شد  
 که فایده ارزان شدن لوازم زندگی خیلی بیشتر از آنست که ضعیف را حمایت کند و نفع  
 برای اینکه فایده جنبه بی یابین آن رسد از این گذشته نقصان قیمت جنس با  
 افزایش سرمایه میشود بجهت اینکه چون قیمت جنس کم شود مخارج مردم کم میشود و بیشتر



پس اندازی کنند و سرمایه فراهم نمایند پس حایمان تجارت داخله بواسطه حمایت باعین  
 داخله و منحصر نمودن تجارت با ایشان بیش از آنچه ابتدا بنظر میرسد مردم حارثت وارد می  
 حمایت تجارت داخله غالباً نیاچگی میدهد که حایمان ابتدا طاعت آن نبوده اند مثلاً  
 غالب اتفاق می افتد که در مملکت مانع شریف صنعت میشود در ۱۸۸۳ در وقت عید  
 تولد حضرت مسیح روزنامه فرانسه فیکار و یک نمرة روزنامه مصور بجهت تشریفات  
 عید بطرز روزنامه های مصور امریکا و انگلیس کتب کرد و کارخانه طبع این نمرة در  
 بود روزنامه های پاریس از این مطلب خیلی نکایت کرده روزنامه فیکار و جواب داد  
 که در پاریس نمیشه ممکن بود چنین روزنامه طبع شود ولی در لندن هرچرخ چاپ دست  
 لیره قیمت دارد در پاریس ششصد الی مئصد لیره و این تفاوت زیاد بواسطه عوارضی  
 بود که دولت فرانسه بر چرخهای خارجی تشر داده بود

یکی دیگر از غایب حمایت تفریطی است که از آن نتیجه میشود مثلاً در حوالی اسپین  
 جمع کردن مصطلکی تجارت معتبری است و آزا میجو شانند و با تکلیس حل میکنند لکن برای  
 کشینای امریکا باید خام آزا بار کنند بجهت اینکه کشینای امریکا ممنوع اند از اینکه  
 جو شیند بار کنند مصطلکی خام در صد جزو نمود حسرت آرد در برابر این یک سیر

مصطکی که با هر یکا حمل میشود نه سیر عم آب بسراه دارد و پس از آنکه این آب سینه را راه از رو  
دریا بردند و با هر یکا رسانند آنجا مصطکی را میجو شانند و آب آنرا میگیرند و نوشته کسای  
آن مصطکی را میخرند باید پول حل نه خرد را بگردهند

در این ایام در انگلیس خیلی کم قند میازند و بیشتر از قند فرانسه این مملکت می آید جهت آن  
این نیست که قند فرانسه بیشتر از قند انگلیس است بلکه اصلا از آنتر از آنست بلکه جهت  
اینست که دولت فرانسه سالج کرانی تجارت میدهد که تجارت قند فرانسه در خارج  
بدهند و این پولی که دولت میدهد موجب میشود که تجارت فرانسه بتواند قند را از آنتر از قند  
انگلیس بفرستند لهذا تقریباً تمام کارخانه های قند ایالات کلانید و برپیش در انگلیس  
بسته شد و سرمایه و کارش را صنایع دیگر منتقل کرده پس معلوم شد که قند به دولت فرانسه  
ضرر زیادی بملکت انگلیس نرود و نتیجه جانی که آن دولت از تجارت قند کرده نیست که  
سلفی بر ملت فرانسه تحمیل وارد آورده و تجارت داده است برای اینکه ملت انگلیس قند  
ارزان داشته باشد

اگر حمایت کار صحیحی بود در زمان شیوع راه آهن ادارات کالسکه های گرایه میاید  
شکایت کنند که راه آهن سباب کساد تجارت میشود و بسیاری از شخصیکه حالاً بواسطه



کالکده های گرایان میخورند از زمان می فستند و همان خنای سر راهها بیکار میماند  
 حالت مت خراب میشود و نسل اسپ می افتد خلاصه اد و فریاد کنند و بگویند اما حاش  
 کنید و نگذارید راه آهن شده اول شود لکن صاحبان کالکده های گرایه و عملیات آنها  
 صاحبان همان خنای سر راهها نسبت تمام مردم معذد بود و صرفه حال بسع تبر از  
 صرفه حال خند نفر بود لکن راه آهن شایع شد تجارت و صنعت بی اندازه توفیق  
 میسبستیات که از همکار کنونی فرانسه است بجهت ابطال و اضع کردن مسایب حمایت عرضیه  
 ذیل را از قول شماعان حمل کرده ثابت نموده است که حمایت چشم چیزی است چه

متری از آن حاصل میشود که

**عریفه شماعان**

این عریفه است از جانب سازندگان شمع کهچی و شمع پیه و لامپ و شمعدان و چراغها  
 خیابانها و گل کسیر و چراغ خاموش کن و بایعین و سخن پیه و شمع و نفت و پر خیز  
 مربوط با چراغ باشد باجزای مجلس و کلامی فرانسه

آقایان قسبی خارجی با رقابت میکند با صد میه میزند و چون قدرش تیره شایان بیشتر است  
 که از آستین بی اندازه نازل میاید تجارت قلمی را میکند مجلس انکلاف بسته میشود مردم را میمانند

و با درج معین یک شعبه از تجارت ملت با متوق و سبب سبب که وسیله معاش هزاران  
اشخاص است ضایع و محل نماید این قیاس فرساید است با ما جنگ دارد و از سبب سبب  
فهمیده ایم انگلیسهای فرود محرک آن شده اند بجهت اینکه آن ملاحظه که از مملکت ایشان  
نیکند از ما نیکند

استدعای اینست که حکم بکنند بخره او در بچه او و روزنامه و سفند و شکافهای رگه از آن  
نور خورشید داخل شود و نمایند تا بکارخانههای معتبره که اسباب فایده مملکت است ضرر  
وارد نیاید و نمکاید بایضا حقوق را کرده نگردد در قیاس ریزی با محبتی نماید

برای حفاظت از عاقلی و دلایل ذیل داریم اولاً اگر شاختی امکان را به نور خورشید را  
مسدود نمایند و مردم را بجز مصونیتی محتاج کنید تمام کارخانههای را تسویق کرده آید

در صورتیکه استعمال پیدا شود کاو و کوسفند زیاد لازم میشود و بنا بر این جنبهها مصلحتی  
و گوشت و پشم و پوست فراوان میشود و علاوه بر اینها برای اراضی رشوه زیاد است  
سید و این خود بسیار است و دست فلاحی است

اگر استعمال در غن زیاد شود زراعت خشکاشن و زیتون و کلم و سبب سبب است و چون  
بواسطه زیاد شدن و آب زمینهای خود را بر قوت کرده ایم میتوانیم آن را اعتبارات



بیم حصرانی تا پراز درختهای صنغ دار خواهد زنبورهای عمل بسیار در روی کوهها  
جمع کردن چون بر معطر کلهما مشغول خواهند گشت در صورتیکه حال جسم خود کلهما و هم ماده معطر  
آنها بهبود یافته شود

تمام شعب فلاح و سعادت و ترقی خواهد یافت در امور بحری نیز همین نکات است هزاران کشتی  
بصید تنگ میرود و در اندک زمانی قوه بجزئیة ما بدرجه میرسد که اسباب فخر فرانس  
و شرف و وطن پرستان خواهد شد

خواهد که رخا نجائیکه اسباب تحمل و زینت را میازند نیز زیاد شود زیرا که شمع آنها و چرخها  
و جارها زیاد متداول شود و آنها را بطلا و بورد و مفرغ فرین میکنند و در مخزنهای بزرگ  
که امروز هیچ رونقی ندارد بفروش میرسانند تمام عملجات ارضی که غیر صخره که در بندهای  
ساحل دریا کار میکنند معدنی زغال سنگ که در عمق جا بهای تاریک منزل اردو  
زیاد باشد خواهش ملاحظه است که شما قدری در بیابان فکر کنید در صورتیکه  
خواهید کرد که تمام با ملی فرانسه از تجارت متداول زغال سنگ گرفته تا فروشندگان  
کبریت از متبول این اسنادهای منتفع خواهند شد شما خواهید گفت که نور فایده  
طبیعی است و اگر کسی خود را از آن محروم آورد مثل اینست که شروقی را که در دست داشته

را با کذب برای اینکه مایل تحصیل آرزویش نباشد در جواب میگویم که این حرف بعضی  
 خودمان است بجهت اینکه شما تا بحال محصولات خارج را دور کرده اید همین جهت که  
 از محصولات داخله ارزاتر و سهل الوصول تر است پس در صورتیکه خواهش آنهایی  
 که مانند زره ما محنت نبوده است قبول کرده اید استعدای را باید بطریق اولی قبول نماید  
 و الا کار غلط و خطا کرده اید

در همه جای برای تهیه حوائج قدری خداوند اسباب فراهم می آورد و قوری هم نشان گویند  
 اسبابیکه خداوند فراهم می آورد مجانی است و قستیکه بر شما قرار داده میشود بجهت  
 زحمتی است که نشان در آن کشیده پس اگر در لیسین بر تغال با نصف بهای پاریس  
 میفروشند از آنست که انکار بر آنکه در پاریس حرارت مصنوعی میکنند در لیسین حرارت  
 طبیعی یعنی خداوند بخواهم میدهد و قستیکه بر تغالی لیسین برای می آید میدانیم که جزئی از  
 اسباب آن تجار فراهم آمد و جزئی از زحمت ایشان تحصیل کرده بعبارة دیگر نصف  
 قیمت بر تغال پاریس بچک نامی آید حالا ما را شما استعدا داریم که در کسب آن خراب  
 تجانی را موقوف بدارید شما در کسبهای دیگر خودتان ملاحظه اینکه نصف اسباب تجارت  
 خارج تجانی فراهم می آید و تجارت داخله با تمام اسباب را ببول تهیه کند نمیکند



تجارت خارجی با تجارت داخله رقابت کنند پس قیاس تمام اینها بر مبنای تجاری فرایم است  
 بطریق اولی باید ملاحظه شود پس سوالی که ما از شما میکنیم اینست که آیا طالب بستید که  
 رعایای شما کار نموده و تجارتا چیز را تحصیل کنند و رحمت کشیده مقصود نایل شوند خلاصه  
 مختارید اما اگر نخواهید ز روی عقل و حساب کار نکنید بد عرض ما رجوع نمائید چه  
 اجناس خارجی هر چه ارز تر از اجناس داخله است بیاید شما در دور کردن آن سعی  
 میباید پس رقابت تجاری دست همه کس آن میزد یعنی ندارد که مطرود است انتی  
 چون اصول تجارت خارجی و فواید بزرگه مل از آن حاصل میکنند بیان کردیم سپرداریم  
 باینکه بینیم از معاوضه ابر میان دولت مثل فرانسه و انگلیس چه اثر حاصل میشود اولاً  
 باید نظار داشته باشیم که معاوضه دوشی ما بین دو مملکت فایده نمی بخشد مگر اینکه قیمت آنها  
 در این دو مملکت مختلف باشد مکننت هر دو شئی در مملکتی ارز تر باشد در مملکت دیگر  
 ولی هر گاه قیمت نسبتی آنها با هم یکدیگر متفاوت نباشد معاوضه آنها با خارج شمرند  
 مثلاً مکننت و سنگش و سرکه هر دو در فرانسه ارز تر از انگلیس باشد در نهایت ظاهر است  
 که مملکت فرانسه بچاق و سنگش مملکت انگلیس معوض سرکه نخواهد فرستاد اما اگر فرض کنیم  
 که در فرانسه چهار چوبت و سنگش معادل یکین سرکه باشد در انگلیس چهار چوبت و سنگش

معادل یکین یک چارک سرکه باشد در صورت دستکش فروش فرانسی چهار  
 دستکش که با نخیس برود و در ازای آن یکین یک چارک سرکه بگیرد از این معادل یک چارک  
 سرکه دخل برده است بنا بر این ممکن است این روشی در این دو مملکت معاوضه شود  
 معاوضه آنها برای هر دو مملکت فایده بخشد ولی اگر قیمت دستکش در سرکه نسبت بیکدیگر در  
 دو مملکت یکی بود یعنی اگر هر دو مملکت چهار خفت دستکش معادل یکین سرکه بود معاوضه  
 هرگز واقع نمیشد چنانچه معاوضه نفعی برای تجار حاصل نمی آید پس ثابت شد که اگر  
 بخواهند دو مملکت با هم تجارت داشته باشند باید قیمت اجناسی که میخواهند معاوضه کنند  
 در آن دو مملکت نسبت بیکدیگر <sup>تفاوت</sup> داشته باشد حالاً باید ببینیم این تفاوت چه در  
 باشد که مبلغی را که تا جرح حل و نقل جنس میکنند به علاوه نفعی که بکسب تا جرح برود و اگر غیر  
 از این باشد البته هیچ تاجری اقدام تجارت خارج نمیکند

آن تفاوتی را که ما بین قیمت اشیا نسبت بیکدیگر در دو مملکت ذکر کردیم اول درجه  
 ولی ممکن است که این تفاوت بر وجه باشد که نفع خیلی زیادی بجا برساند مثلاً فرض کنیم  
 که در فرانسه یک خروار زغال سنگ معادل باسی من کندم باشد و در انگلیس همان  
 یک خروار زغال معادل ده من کندم باشد که تفاوت قیمت این روشی در انگلیس فرانسه



بیت من کندم میشود تا جگر کلیسی در مملکت خودش از معامله زغال کندم نفع مختصری  
 میبرد اما چون میشود که اگر زغال خود را بفراشته برسد برابر نفع خواهد کرد مسلم است  
 که عازم آنجا خواهد شد حال میخواهیم ببینیم که آیا فی الحقیقه تا جگر زغال آن منفعتی را که تصور  
 کرده خواهد برد یا نه در جواب این سؤال بوقت دویم نکتات جوع میکنیم و در غایت  
 نموده ایم که قیمت شیئی از روی تعادل طلب تهیه آن معین میشود مثلاً فرض کردیم که باجم  
 انگلیسی زغال بفراشته نبرسد و در عوض کندم دریافت کند در صورت معلوم است که تهیه  
 کندم خارج در کلیس زیاد میشود و بنا برین طلب کندم را خد نقصان میدهد و همین دلیل  
 مقدار زغال سنگ فرانسه زیاد میشود و بزغال سنگ را خد خودشان کمتر احتیاج پیدا  
 میکنند و در قیمت دویم آنجا که شرح از روش شمار امیدیم مبرهن کردیم که اگر تمام <sup>نظ</sup> نیاز  
 بی تغییر بماند و طلب شیئی زیاد شود قیمت آن ترقی میکند و اگر طلب کم شود قیمت تنزل  
 مینماید بعبارة حسری قیمت شیئی از روی تعادل تهیه و طلب آن معین میشود بنا برین  
 وضعیت که معاوضه زغال و کندم در کلیس و فرانسه بقیمت این دو شیئی درین دو <sup>مملکت</sup>  
 اثر دارد و کلیس قیمت زغال سنگ ترقی کرده بجهت اینکه طلب آن زیاد شده است  
 و قیمت کندم تنزل نموده برای اینکه بر تهیه آن منسوخ شده شد است در فرانسه <sup>طلب</sup>

و گفته یعنی قیمت زغال سنگ کمتر از قیمت کدوم ترقی نموده است پس کالا که این  
 بروز کرده معلوم است که دیگر معارضه کند زغال سنگ در انگلیس و فرانسه  
 طریق اول واقع نخواهد شد مثلاً تفاوت قیمت این دو شیء در این دو مملکت مثل سابق  
 کدوم باقی نماند چه در انگلیس ارزش زغال سنگ زیاد شود و در فرانسه نقصان  
 یافته است و حسن الامر اگر مانعی در رقابت نباشد این تفاوت قیمت بجائی میرسد که فقط  
 مخارج حمل و نقل شیء را ببرد با نفع مختصر معمولی که اگر تحمل خطر و زحمت حمل و نقل آن باشد  
 در جائیکه مابین باین رقابت آزاد باشد قیمت شیء بسته است بمخارج تحصیل آن و غالباً  
 جزو عمده مخارج تحصیل شیء خرج حمل و نقل است پس اگر مالیات و مکرنه و مالیات آن باشد  
 جهت عمده اختلاف قیمت شیء در دو مملکت مخارج حمل و نقل آن میباشد و متطلب در جایگاه  
 تجارت آزاد معمول است خوب محسوس میشود در مملکت فرانسه قبل از شورش بزرگ  
 چنان بقواعد حمایت تجارت داخله مقید بود که نمیکند شتند از یک ایالت بایالت  
 دیگر کدوم میرسد با بنوا سطره در نقاط مختلفه مملکت نه چنان خیلی تفاوت بود در یک نقطه کدوم  
 فراوان و ارزان در محل دیگر که حال خوب شده بود و کیاب کران بود در مملکت انگلیس هم  
 در قدیم متعطل بود و چنانکه مابین دو مملکه نمیکند شتند تجارت آزاد باشد



با سانی می توان معلوم نمود که چگونه بواسطه تعیین قیمت تهیه شی که بخارج برده میشود با طلب  
 آن معادل میگردد سابق فرض کردیم که ناچار انگلیسی نه غال سنک بفرانسه بفرستد  
 و در ازای هر خرد واران می من کندم دریافت نماید و با بواسطه فایده زیادی برود در <sup>ت</sup> <sub>مست</sub>  
 ناچار انگلیسی محض منفعت هر قدر مستیواند زغال سنک بفرانسه بفرستد و علاوه بر این  
 سایر تجار نیز بطبع می افتند و همین کار را میکنند پس تهیه زغال سنک در فرانسه زیاد میشود  
 و تجار برای اینکه بتوانند آزا بفرودشند قیمتش را تنزل میدهند و در همانوقت در <sup>ت</sup> <sub>مست</sub>  
 انگلیس چون تهیه زغال کم شد قیمت آن بالا میرود پس ما این وجهت حمل زغال از  
 انگلیس بفرانسه صرف زیاد نمیکند و تهیه آن معادل طلبش میشود  
 بسیاری شخص منفعت منافع تجارت آزا نیستند و میگویند که امتعه صادره باید با امتعه <sup>وارد</sup>  
 گفانی کند و ما نباید از ملکتی ماعی قبول کنیم مگر اینکه آن ملکت نیز از امتعه ما چیزی قبول  
 نماید لکن ما آن شخاصیکه بخواه منطلب میباشند اگر بخوبی اندک مخطبه با تحقیقت برسانند از نعمت  
 بر نمی آیند مثلاً ما مقدار زیادی چای بر سال از چین می آوریم و سابق قیمت آنرا تا ما بطلب  
 ادا میکردیم و اگر انکار خطا بوده از جانب چینها بوده خسارت آنها میکشیدند ما  
 و بخواه امان گفانی منسبت جرات نمیکند مانع وارد کردن چای از چین نشود

در صورتیکه در دو مملکت معاوضه خا ش شود صرفه با آن مملکتی است که حسابش با  
 وارده کمتر است مثلاً در مال سابق اگر فرانسویان بزغال نخلیس خیلی محتاج باشند  
 این مطلب باعث میشود که تجار نخلیس متوانند برای تجارت خودشان شرایط خوب تحصیل  
 کنند و قیمت زغال را ترقی بدینند و در ازای آن بیشتر امتعه دریافت نمایند لکن این  
 قیمت بیک قرار نماند چه باعث زیاد شدن تنه میگردد و اگر قیمت متصل ترقی کند  
 دلیل بر اینست که طلب زیاد شده و با نیواسطه مجبور شده اند در معدنهای کم حاصل  
 کار کنند یعنی که مخرج تحصیل زغال سنگ زیاد شده است

باید نظر داشته باشیم که فایده بلا واسطه تجارت خارج نیست که قوه محصولیه عالم را  
 زیاد میکند بواسطه اینکه هر مملکتی سرمایه و کار خود را در آن صنایعی که در آن اقلیم بیشتر  
 پیشرفت میکند صرف نماید در اینصورت شاید کمتر مخرجی که ممکن باشد بدست میآید  
 شریک گوید مردم دست مفتقی نیستند که تجارت چه منفعتی بملکت میرساند و وقتیکه  
 بگویند تجارت مرخصه ثروت ملت است درینها تمام توجه نفعهای تجارت میشود و در  
 حال مردم هیچ نظری آید لکن باید دانست که تجار اگر بعضی استیارات نداشته باشند  
 تجارت خارج و داند برای ایشان علی السویه است و عهده فایده که از تجارت خارج



حاصل شود غایب مردم است و الا تا جسم هر طور که باشد نفع خود را میبرد  
 تجارت خارجه علاوه بر صرفه مالی فواید معنوی و خلقی و علمی نیز دارد چه تمام ملل در  
 زمین را با یکدیگر مرتبط میسازد و بنا برین وسیله بزرگی برای تهنات تمدن میسازد و نیز  
 بهانه خوبی است برای خط صلح عمومی و چون ملل مختلفه با یکدیگر ارتباط پیدا کنند هر قومی  
 قواعد و آداب رسوم خود را با ملل سایرین میسجد و پذیرد و بدینجهت حاصل میکند  
 نیز تجارت مردم نماید که از بدینجی دیگران نفسی کمال نمیرسد بلکه صرفه هر ملت بلا واسطه  
 در سعادت و خوشبختی دیگران است

بزرگترین ایرادیکه معاندین تجارت آزاد بر آن دارند اینست که اگر قومی تجارت آزاد  
 داشته باشد اشیاییکه بخارج نیرستند ترقی قیمت پیدا میکنند و آنها نیکو بدخل میآید  
 تنزل مییابند و این سلسله علاوه بر آنکه عقلی است تجربه نیز رسیده است بشماره بخارج  
 رفته گران میشود بجهت اینکه طلب آن زیاد شده و آید بدخل آورده ارزان میشود  
 زیرا که تهیه آن دشوارتر پیدا کرده از نظر عمده خجاست که امریکای بخارج میفرستند  
 لوازم زندگی میباشد از قبیل کدوم و سایر محصولات زراعی و در عرض آنها اتمه غیر  
 لازمه تفننی از قبیل شرابهای ممتاز و بر اقامت با قیمت و مثال آن دریافت نمایان

این قسم تجارت برای عاقله مضر است بجهت اینکه قیمت با تجارت را زیاد میکند و هتاسب  
تفصیل را از آن نباید حال در جواب گویم عده منفعت تجارت آزاد تقسیم کار است  
یعنی هر مملکتی آن صنایع و زراعتی را که مناسب خاک و آب آن است معمول میکند  
و از کارهای کم حاصل دست میکشد و حال آنکه ایراد سابق آنکه با منقلب ضرری در آن  
شاید در امریکای تجارت داخل حمایت میکنند و نتیجه آن این است که یک قیمت از سر  
خود را از صنایع پر حاصل باز میدارند و کارهای کم حاصل تر میزنند از این که شاید  
نذکور چندین مطابق با واقع نیست چنانکه در امریکای تجارت داخل حمایت میکنند  
و معذرت در هیچ جای دنیا مخرج زندگانی مثل امریکای زیاد نیست برامنه خارج چه  
لوازم زندگی باشد چه اسباب تفنن عوارض سخت قرار میدهند چنانکه بر بعضی در صد  
یا دو بیت مکرک می بندد و حال آنکه گندم و آتش از آن زیاد کرده اند که بطور  
مخارج برده شود

در سال ۱۸۷۰ یکی از اشخاصی که مأمور تحقیق و دخل مالک متحد امریکای بود فصلی در آن  
نوشت که چندان با سلیقه حمایت کنندگان تجارت داخل وقت نداشت و خصوصاً  
گفته اشخص که مستر وین نام دارد خیلی درین سلسله معتبر است چه وقتیکه مأمور تحقیق



مایه آن مملکت شد خود از جمله حمایت کنندگان بود چون مدت مأموریت باصل مطابقت  
 بر خوردن تفسیر رای داد از قرار نوشته انجمن عوارضی که بر اتمه است ارداده شده  
 بقدری زیاد است که برای صنعت مملکت باسکنی است بواسطه این مثل ثابت کرده است  
 که عوارض زیاد باعث تنزل تجارت میشود میگوید در ۱۸۶۹ کثیر از مردمان بمقت  
 ولایات شمال غربی با مملکتان رفت برای اینکه یک کشتی آهنی مناسب تجارت کنند  
 در دریا چای علیای امریکا تحصیل کند چون کشتیها یک در خارج ساخته میشود مجاز است  
 که در جنبه کشتیهای امریکا محسوب شود لهذا قرار دادند کشتی را قطعه قطعه کنند و با یک  
 نمونه ببرند و نیز عملیات قابل همراه داشته باشند و در نزدیکی شیکاگو کارخانه کشتی سازی  
 برپا کنند مگر کی که در امریکا برایشان متعلقه در کشتی سازی بسته شده از صد چهل الی  
 صد شصت و شش میباشد و چون حساب کردند دیدند مخارج حل آن قطعات کشتی بدرجه  
 میرسد که از عهد ایشان بر نمی آید لهذا قبح عزیمت نمود و با نواسطه در شیکاگو در حال  
 آن هنوز کارخانه کشتی سازی نیست چون در دست ملاحظه کنیم می بینیم که برای تسخیر  
 معدودی از مملکت امریکائی بیک وقت ضرر وارد آمده است تنزل کشتی رانی که در مملکت  
 متحده امریکا دست داده و اسباب گفتگو و مباحثات بسیار شده بعینه مستر و شس

چشم بین قسم جزایست تجارت بحر می غارجه ممالک متحد امریکاروز بروز در  
 تزلزل است در <sup>۱۸۷۵</sup> قریب ثلث تجارت خارجه این مملکت توسط کشتیهای متعلق  
 بخودش انجام می یافت بازده سال بعد خص آن تجارت توسط کشتیهای خود آن مملکت بود  
 در <sup>۱۸۷۵</sup> ظرفیت کشتیهای بخار تجارتی ممالک متحد نسبت تمام ممالک دنیا صد  
 بازده سال بعد صد سه رسیده بود حال آنکه ظرفیت کشتیهای بخار ممالک انگلیس در همان  
 دو سه نسبت تمام روی زمین در صد شصت پنج بود و بعد شصت و هفت رسیده  
 نیز مستردن میگوید در امریکا خارج زندگانی زود تر از نرخ مردمان و مواجبه ترقی می کنند  
 و نکایت میکند که گذشته از اینکه راحت مردم کم شده قدرت پس اندازی ایشان  
 نقصان یافته است میگوید معمولین بر معمولی هستند و فقرا فقیر تر میشوند و جمع شدن  
 سرمایه های کوچک موقوف شده است و جز این نیست که منتهای دانی و وفور نیست بلکه  
 باعث شده که این تجملات شاق مردم را بی پا کرده است و ضمناً از سالهای فوق  
 معلوم شد که حمایت کنندگان امریکا منع ترقی لوازم زندگی نوعی ندارند مملکت انگلیس  
 چون برای ممالک ماکولات محتاج بخارج است تجارت آزاد را اختیار کرده است بلکه  
 چون این احتیاج را ندارد و منفعت فواید تجارت آزاد نیست مثال ذیل که نقل نمایی



از روزنامه‌های امریکاست نماید که چگونه حایت باعث نیادنی مخارج زندگی  
شده است میگوید لایانکه از لباس کتفرا میکانی گرفته شود از مقررات

کلاه برشیم آن در صد شصت قبطان صد شصت پارچه حاشیه صدی پنج چرم

داخل کلاه صدی پنج سرش صد بیت

سرداری پارچه آن صدی پنج پارچه ابرشیم صد شصت پارچه آستر صدی پنج

کمه اگر پارچه باشد صدی پنج پارچه پشمی صدی پنج محل برای تپه صد شصت لانی

پشمی تپه صدی پنج لانی کتان صد چهل

شلوار شال صدی پنج پارچه آستر صد چهل کمه فلزی صدی

نیم تنه اطلس باجری صد شصت پارچه کتان صدی پنج کمه ابرشیم صد شصت لانی

صدی پنج

زیر پیراهنی اگر ابرشیم باشد صد شصت اگر پشمی و پنبه باشد صدی پنج

زیر شلوار می هم از همان قرار پیراهن پارچه نمیدوزد می پنجابی کتان برای جلو صد

سی پنج کمه صدی پنج

چکمه چرم خام صده چرم باغی شده و پوست گاو صدی چرم برنی صدی پنج

تخت کفش صدی و پنج دستمال کردن اگر بر شمی باشد صد شصت دستمال اگر بر شمش  
 باشد صد شصت اگر گمان باشد صدی و پنج دستکش هرچم که ساله صد پنجاه چاقوی  
 حیب صدی و پنج ساعت نعل صد بیت و پنج بند ساعت ابریشم صد شصت

بواسطه همین وضع حیاتی که در ممالک متحده امریکا معمول است مائیات و مکرکهای گزاف  
 بر تمام اجناس کارخانجات می بندند و خل این مملکت مبلغی بر جنبه جش افزونی دارد در  
 ۱۸۸۶ این افزونی تجاوز از میت بود و کرولیر بود در ۱۸۸۸ حساب کردند که مبلغی که  
 با نیواسطه در جنبه دولت جمع شده پنجاه و شش کرولیر بود است از برای اینکه  
 این مبلغ البکارهای مفید بزنند همه متم خیال کردند هر قرضی را که دای آن ممکن بود و اند  
 بگولند رئیس جمهوری آن دولت در ۱۸۸۷ اظهار کرده بود که اینقدر مالیاتیکه دو  
 زیاده بر احتیاج خود میکرد و تعدی است از قوای ملت مایکاید و در امور ملی  
 اقتصاد بهم میرساند و ممکن است مردم را بصد در آورد با وجود این معایب اثری ظریفتر

از این که نوبت برضرت را را با نامی کند

**در باب اینکه آئینه در و وارد به سواره ر و ب و دل میباشند**

مشرقی طلب چنین بیان کرده است که حال هر مملکت با حال سایر ممالک با



قضی معروضه شود که تمام صادر مملکت معادل با تمام اُردات آن باشد لکن یک سلبیم  
 هست که اگر چه از اتم تکالیف هر مملکت نیست که بواسطه صادرات خود جواب اُردات  
 بدین تکالیف بگیرند در عهده اومیسبا و آن نیست که تمامی سرمایهای خارجی که در آن  
 مملکت اُرد شده نیز نباید مثلاً اگر باین فرانسه و انگلیس معروضه حسابی نبود چون کرد  
 قرض دولت فرانسه را انگلیس قبول کرده میبایست دولت فرانسه از امتعه معموله که با  
 از فله است قضی با انگلیس بفرستد بنابراین مملکت فرانسه بعاوه صادرانیکه باید در اُرد  
 و اُرداتش با انگلیس برسد یعنی هم در اُردای قرضی که با انگلیس اُرد باید آن مملکت بفرستد  
 یک طور دیگر ممکن است دولتی مقروض دولت دیگر شود و آن نیست که هر وقت  
 مملکت محصولات خود را معروضه میکنند آن مملکتی که محل این محصولات را بعد میگیرد باید  
 در اُردای این خدمت مبلغی از مملکت دیگر دریافت کند مثلاً مملکت <sup>انگلیس</sup> بفرستد معادل تمام ممالک  
 روی زمین تجارت اُرد و محل نقل امتعه میباید بنابراین تمام ممالکی که با انگلیس تجارت  
 دارند بجهت حل امتعه صادر و وارد خودشان مقروض اومیسبا پس امتعه اُرد و <sup>انگلیس</sup>  
 همیشه از امتعه صادره اش بیشتر است اگر سایر ممالک قرض بگیریم با انگلیس بفرستد  
 باز همین طور بود برای توضیح مطلب مثالی بنویسیم فرض کنیم زارعی در کُرْمِز منزل داشته

باشد و بخواهد موزی بیت لیره کندم را با معادل بیت لیره اثاث البیت که متعلق بناجر  
 از زرع است معاوضه کند و قرار کند آشته اند که زارع کرم کندم را با کاری با  
 خود بزورچ بیاورد و همچنین اثاث البیت با همان کاری اسب برود و در انصورت  
 فرض میکنیم که مخارج حل کندم و اثاث البیت برای زارع دو لیره باشد بنا برین آن  
 زارع بناجر بزورچ آنها میکند که باید در ازای این مخارج و زحمت چیزی بمن بدهد  
 آنوقت بناجر مذکور جواب میدهد که من یک لیره از این مخارج را میدهم آنوقت مثل  
 اینست که شما بیت و یک لیره کندم با بیت یک لیره اثاث البیت معاوضه نموده باشد  
 اما زارع میگوید خیر تا کندم من پیش شما برسد برای من بیت یک لیره تمام شد بنا برین  
 شما باید این بیت یک لیره را اسباب بمن بدهد و مخارج حل آنرا من نیز خودتان بکنید  
 و اگر زارع صحیح باشد مدعای خود را حاصل میکند و در ازای بیت لیره کندم بقدر بیت  
 دو لیره اثاث البیت دریافت نماید یعنی که اتمه وارده اش بقدر ده یک اتمه  
 صادره اش منجا و راست بهمین طریق مکنی که خرج حل اتمه وارده و صادره را بدهد  
 میگیرد و در ازای این خدمت زیاد تر از آن مقدار که منافع بناجر غیر مستند از خارجه مع  
 دریافت میکند مثلاً چندین سال اتمه وارده انگلیس پیش از رسیدن کور لیره بر اتمه



صادره آن زیادتی داشت در ظرف ده سال یعنی از <sup>۱۸۷۶</sup> تا <sup>۱۸۸۵</sup> هجری افضل امتعه و از  
 این مملکت بر امتعه صادره آن تجاوز از سه هزار و چهار صد و هشت کرد و لیره بود که در  
 سال بطور متوسط پیش از سیصد و چهل کرد و لیره شود این زیادتی قدری بواسطه دریافت  
 مخارج حمل امتعه بود و قدری بواسطه اینکه انگلیسها در قروض خارج هم داشتند و از آن  
 بابت منفعت کز اتنی عایدشان میشد و شاید قدری هم بواسطه این بوده که انگلیسها سرانجام  
 بخارج نفیستاده اند بنا بر این متعادل بودن تجارت مملکت و قیاسیت که امتعه در آن  
 و صادره آن معادل باشد بلکه آنرا نیست که امتعه صادره آن هر چه باشد کفایت کند  
 برای اینکه ادای تکالیف آنرا بنماید <sup>مهند اینو قیاس متضاد یعنی آن مطلب اصلی را</sup> نمکنند  
 که کفایت امتعه وارده و صادره مملکت را معادل میسازند و مثال ذیل بنماید که این متعادل  
 چگونه واقع میشود فرض کنیم که تمام تجارت انگلیس با فرانسه باشد و در کسب این امتعه که  
 از فرانسه با انگلیس بوده شده خیلی بیشتر از امتعه باشد که از انگلیس بفرانسه آورده شده  
 در این صورت مثل آنست که انگلیس بفرانسه قروض باشد و این قرض را باید بواسطه حمل کردن  
 پول از انگلیس بفرانسه داد و کند با این طریق تمام پول در فرانسه زیاد شده و در انگلیس  
 کم شده است و در فصل چهارم از قیمت دویم بیان کردیم که قیمت پول نیز مثل قیمت سایر

اشیاء است یعنی بواسطه تعادل طلب و مدارک معین میشود پس در فرانسه بواسطه وارد شدن  
 پول ارزش آن متزلزل میکند و قیمت اشیاء بالا میرود و در انگلیس بواسطه بیرون رفتن  
 پول ارزش آن زیاد میشود و قیمت متزلزل میکند حال بیان میکنیم که اثر تغییر ارزش پول  
 در مملکت چه خواهد بود ترقی قیمت اشیاء در فرانسه باعث این میشود که از انگلیس به آن  
 مملکت زیاد اتمه حمل کنند تجار انگلیس بزرگ می دهند اتمه خودشان را در فرانسه بفرستند  
 تا در انگلیس بجهت اینکه در آنجا قیمتی زیاد تر از مملکت خودشان دریافت میکنند و بهمان  
 دلیل تجار فرانسه بشیر میل دارند مال تجارت خودشان را در مملکت خودشان بفرستند  
 تا در انگلیس و با نیواسطه حمل مال تجارت از انگلیس بفرانسه زیاد میشود و از فرانسه بپول  
 کم و تعادل با این اتمه وارده و صادره آن دوباره برقرار میگردد  
 در زمانی که رسم بود حتی الامکان نمیکند اتمه پول از مملکت بخارج برود و گمان میکردند  
 که اگر جزئی از اتمه صادره مملکت پول یا فلز باشد خیلی نقص و عیب است و میکنند از  
 این تجارت معادل ارزش پول یا فلزی که بخارج رفته بآن مملکت ضرر وارد آمد  
 و قیقتی محسوب میشد جزئی از اتمه وارده خود را به طلا یا نقره ادا کند میکنند که در  
 تجارت در آن مملکت بهم خورده و معاوضه صحیح بوده است ولی تجربه بانیکه در این فر



حاصل شده بطلان و خطای این عقیده و دلیل را ثابت کرده است - حالا در ممالکی که  
 بمیل میآید از مثل سایر مال التجاره با بخرج میسبزو سرعت ترقی و رفاه استرالی  
 و کالیفرنیا که شهر است بواسطه طلائی بوده که آنرا با ایشیا و خصوصاً در سایر ممالک  
 معاوضه کرده اند و هر قدر حشروچ طلا و دغول اجناس زیادتر شده بر رفاه و ترقی  
 آن نواحی افزوده است اگر کسی گمان کند طلا و نقره که از مملکتی خارج میشود ضرر آن  
 مملکت است مثل اینست که خیال کند هر کس ملبای خیر بخرد بواسطه این معامله یک تن  
 ضرر کرده است

در فصل آینده که در باب اعتبار تجارتی است بیان مینمایم که چگونه معاوضهای خارج  
 کرده میشود بدون اینکه امانتات قیمتی داخل و خارج عمل شود

### فصل دوم اعتبار و ارزش قیمت اجناس

(تعریف اعتبار) اعتبار عبارتست از قدرت فرض کردن باین معنی که

شخص اعتبار داشته باشد مردم اعتماد دارند که میبایست فرض را ادا کند و بنا بر این  
 با تمزیل کمی با فرض میدهند اگر کسی اعتبار خوبی نداشته باشد نمیتواند پول فرض کند  
 که نرخ تمزیل گزافی بحجت اینکه یقین ندارند که بتواند فرض را ادا کند اعتبار عمل مختلفه

هر وقت و هر جا معلوم شود از روی نرخ تنزیلی که در فرض میدهند مثلاً وقتیکه <sup>کند</sup>  
 نرخ تنزیل بجهت سند سه پانصد و دو صد ربع است تصور داشتند که گمانیکه قوه ادا  
 کردن قرضشان تعیین است سالانه در صد و دو صد ربع منفعت میدهند و حال آنکه <sup>بسیک</sup>  
 انقدر به قوه ادا کردن قرضشان اعتماد نیست نرخ زیادتری باید منفعت میدهند  
 اینطلب اعتبار ملل اختصاص ندارد قوه ادای قرض هم بر اعتبار ملل اثر دارد  
 بر اعتبار اشخاص <sup>ت</sup> مملکت عثمانی تا زمان تعیین کیسیون بین المللی که برای ترتیب  
 امور مالیه آن مملکت در <sup>۱۸۸۱</sup> برقرار شد اعتبار خوبی نداشت قروض عثمانی چندین  
 سال صد و ازده تنزیل میداد <sup>در پاییز ۱۸۷۵</sup> دولت عثمانی ورشکست خود را اعلان  
 نمود بانقسم که اظهار کرد که فقط نصف منفعتی که باید بطلبکاران داده شود بطلا ادا خواهد  
 شد و آن نصف هم نقد نبود بعضی معاملات از سرمایه عثمانی نقل کردند که متجاوز از صد  
 پنجاه تنزیل برداشته بود ولی از آن زمان دخل مالیاتی دولت عثمانی را <sup>کیسیون</sup>  
 دادند و عایدیهای مالیات اضافی که در <sup>۱۸۸۳</sup> بسته شده نیز بان کیسیون <sup>بسیک</sup>  
 و اجزای آن کیسیون باید ادا این وجه توانستند ادای قرض عثمانی را بعهده بگیرند  
 و اعتبار عثمانی با نیواسطه ترقی کرد بطوریکه بر حسب خفلات اعتبار از صد <sup>تعمیر</sup>



تا صد شش تنزیل میداد فرض بعضی از ولایات جمهوری امریکای جنوبی پیش از صد  
 هفت تنزیل میداد و حال آنکه قرضهای انگلیس صد سه تنزیل ندارد نرخ تنزیل عموماً  
 معلوم میکند که تا چه درجه بالم بودن سرمایه و منفعت حاصل جمعی است ولی غالباً  
 می افتد که نرخ تنزیل در دو مملکت مختلف است در صورتیکه در قوه ادای قرضشان  
 نیست و اعتبارشان یکسبت است آن نیست که همچنانکه سابق بیان کردیم نرخ  
 زه خط از روی سلامت و خطر که برای قرض دهنده حساس می شود و تعیین میشود بلکه وضع  
 اقل درجه زراعت نیز در آن ملاحظه دارد لکن از آنکه سرمایه مملکت انگلیس کمتر از  
 صد سه تنزیل میداد و سرمایه امریکای تنزلیش زیاد تر است بنا بر نتیجه گرفت که اعتبار  
 انگلیس پیش از امریکا است زیرا که قدری از این خلاف بواسطه وضع اقل  
 درجه زراعت آن دو مملکت است در انگلیس زمین را اگر میکنند از نرخ صد جا  
 پول قرض میکنند ولی در امریکا با وجود که او که آشتن زمین کمتر از صد شش تنزیل  
 نمیکند بنا بر این اعتبار متقی را نمیتوان بدستی از روی نرخ تنزیل قروض آن تعیین کرد  
 اگر چه اعتماد بر قوه ادای قرض هر مملکت همیشه اثری بر نرخ تنزیل آن دارد ولی  
 ممکن است نرخ تنزیل در مملکتها تغییر کند که امور مالی آنها مثل هم باشد و آن اختلاف

بواسطه اختلاف درجه حاصلخیزی اقل درجه زراعت باشد

کامی اوقات میگویند خود اعتبار سرمایه است اگر درست وقت کرده شود واضح  
 میگردد که این عبارت هم ارسیل این است که میگویند وقت پول است اعتبار  
 نریز کردیم که عبارت از قوه قرض کردن و نسیه نکر گفته ایم که سرمایه آن جزئی  
 از ثروت است که کنار گذاشته میشود برای اینکه تحصیل ثروت آینده ممکنند  
 سرمایه باید نگاهداری عملیات را بکند و سبب مصلح آنها را فراهم نماید و حفظ  
 حیاتی که عمل لازم دارد بکند و واضح است که قوه قرض کردن هیچکدام از اینکارها  
 نمیتواند بکند اعتبار برای عملیات غذا و لباس اسباب کار نمیشود و قوه قرض  
 کردن را فاعل آوردند سرمایه حاصل میشود مثل اینکه اگر شخص قوه عضلات خود را فاعل آورد  
 میتواند کجوال کندم را برسد اما اگر کسی بگوید اعتبار سرمایه است غلط است مثل اینکه بگوید

قوت نهان جوال کندم است

(باکنس)

فایده حقیقی اعتبار را نیست که سبب میشود که اگر ثروت مملکت زیاد شد از بطور  
 سرمایه با حاصلی استعمال کند یعنی باعث میشود که ثروت را در راه با حاصلی صرف نماید



مثلاً در فنک کم کسی مقدار زیادی پول پیش خود نگاه میدارد مردم فقط بقدری پول برآ  
 نگاه میدارند که برای مخارج شخصی خودشان کافی باشد علاوه بر این هر چه پول داشته  
 باشند در بانکی میگذارند و آنجا کارهای برنجورد مثلاً فرض کنید شخصی سالی هزار  
 تومان دخل داشته باشد پس تمام دخل سالانه اش را در بانک میگذارد و هر وقت  
 لازم شود مقدار کمی از آنرا از بانک بیرون میآورد در این ضمن صاحب بانک  
 مقدار زیادی از این پول را بطور سرمایه استعمال میکند زیرا که از تجربه معلوم شد  
 که هیچوقت لازم نیست بانک بیش از ثلث پولها بیکه داده اند شکل بکند حاضر داشته  
 باشد آنحض اگر پول را نگاه میداشت هیچوقت نتوانست جزئی از این دخل را بطور سرمایه  
 کند اما صاحب بانک از این سرمایه های کوچک مقدار زیادی جمع میکند و دو ثلث  
 تمام پولی را که پیش او جمع شده بکاری اندازد که تحصیل ثروت آینه گنگ نماید اینها  
 در بانک پول میگذارند در حقیقت بصاحب بانک قرض میدهند بشرط اینکه بتوانند تمام  
 یا جزئی از پولشان را هر وقت بخواهند از بانک بیرون بیاورند در بعضی بانکها اشخاص  
 پول میگذارند قرار است که اگر موعد بیرون آوردن آن از مدت معینی بیشتر باشد تریبی  
 نیز دریافت کنند ولی در بسیاری از مواقع فایده که بان اشخاص میرسد همین است

که پوشان محفوظ است و هر وقت بخواهند میتوانند تمام یا جزئی از آن را بیرون بیاورند  
 واضح است که بانک نمیتواند وجود داشته باشد مگر اینکه اعتبار صاحبش خوب باشد  
 اینکه مردم مگویی که بدین اعتبار و قوه ادای او اعتماد نداشته باشند مالشان را نمی سپارند

### کپا هینا

یک طریقه دیگر که اعتبار باعث میشود که ثروت پس اندازی شده بطور با صحت استعمال  
 شود تشکیل کپا هینائی است که سرمایه شان متحد است مثلاً بعضی کارها را افضل یا سخن  
 راه آهن مقدار سرمایه لازم دارد که کم اتفاق می افتد که کیفیت خود اندازند تا ارکان کند  
 پس جمعی قرار میدهند که سرمایه لازم را بدهند مثلاً فرض میکنیم که آن مبلغ دو کوزه  
 تومان باشد پس قرار میدهند که آن را به بیت هزار سهم بچاه تومان قیمت کنند تا برای  
 هر کس که بچاه تومان پس اندازی داشته باشد یکی از این سهام را بخرد در این راه  
 آئین صاحب سهم است در حقیقت در اینجا شرک یک می باشد پس این مبلغ مختص بچاه  
 تومان در راه تحصیل آینده ثروت صرف شد در صورتیکه اگر این کپا هینا نبود یا  
 در راه بجا می خرد و واضح است که شریف کپا هینا است به اعتبار حسابها  
 در وسای آن اگر چه کمر اتفاق افتاده که اجزای کپا هینا قابل اعتماد نبوده اند



ولی این سند دخلی سهل ندارد اگر فی الحقیقه هم ایشان قابل اعتماد نبوده اند مردم آنها حسن  
 داشته و الا آن کجا بنها بر پانصد از این شانها معلوم شد که سر مایه مملکت بواسطه اعتبار آن  
 زیاد میشود بجهت اینکه استعمال آن در کارهای باصل سهل میکند و اما علاوه بر آن در تنگی  
 شرح دادیم بعضی قیام اعتبار است که کارهای دیگر میکنند که خیلی اسباب سهولت معاملات  
 میشود و در قیمت اشیاء اثر زیادی دارد آن شکلهای اعتبار عبارتست از سند و کفالت  
 و حواله های بانک و اعتبار فیزی

### سند

در فصل سابق گفتیم که در تجارت خارجه لازم نیست متصل ما بین دو مملکت پول طلا و نقره معاوضه  
 شود واضح است که تجارت انگلیسی که مال التجاره فرانسه میخرند اگر بنا بود ادای قیمت آنرا  
 پول فرانسه بفرستند زحمت و خطر زیاد حاصل میشد لزوم معاوضه دائمی پول طلا و  
 نقره را از قرار ذیل رفع میکنند فرض کنیم یک تاجر انگلیسی علی نام بقدر هزار تومان  
 زغال سنگ ب تاجر فرانسوی حسن نام بفروشد و یک تاجر فرانسوی محمد نام هزار تومان  
 کندم ب تاجر انگلیسی تقی نام بفروشد اگر سند معسول نبوده و نتیجه این معاملات این میشد که حسن  
 که در فرانسه است برای علی که در انگلیس است هزار تومان بفرستد و همچنین هزار تومان پول

از جانب تقی که در انگلیس است پیش محمد که در فرانسه است فرستاده شود و واضح است  
که همین نتیجه دست میدهد بدون حل و نقل پول اگر علی که با این انگلیسی است از تقی که مشتری  
انگلیسی است هزار تومان دریافت کند و حسن که با این فرانسوی است از محمد که مشتری فرانسوی است  
هزار تومان بگیرد این نتیجه را با تقسیم دست میآورد که حسن تاجر فرانسوی نوشته هزار  
تومانی برای علی میفرستد و تقی تاجر انگلیسی نیز نوشته هزار تومان برای محمد تاجر  
فرانسوی میفرستد این نوشته ها را سندی کنید علی سندی دارد از فرانسه و محمد  
سندی دارد از انگلیس و اگر این سند را معاوضه کنند فرض برود ادا شده است  
غالباً این معاوضه را خود تاجر با میکنند و اشخاصی هستند موسوم به سنده خرا که آنها کار را  
میکنند از آن قرار که در مثال سابق علی و محمد سند اش از معاوضه میکنند علی خود را  
قدری کسر کرده بیک سنده خرا بدهد و سنده خرا هم سند خود را همان قسم به سنده خرا  
در پاریس میفرستد مثلاً یک سنده خرا بدهد و دو کور تومان سند فرانسه جمع  
کند و یک سنده خرا بدهد و دو کور تومان سند انگلیس پس آنها سند اش از معاوضه میکنند  
و از حل و نقل پول کلی آسوده میشوند مثل اینکه ما بین آن دو ملک معاوضه میابد بوده است  
سند ما هم در تجارت خارجه و هم در تجارت داخله خیلی تسهیل است که اتفاق می افتد



که تا جری بدگیری پول بد به غالباً فرضها را به سند داد میکنند یعنی بیک نوشته که وعده  
 میدهد که بوعده بینی پول بد به مثلاً سند سه ماهه بجا رست از نوشته که وعده میدهد  
 که پس از انقضای سه ماه پول بد به از این سند تا زمان انقضای موعده بسیاری  
 از کارهای پول ساخته میشود مثلاً تحمل است که شخصی که آن سند را بگیرد بخواهد خود  
 یک معامله کند فرض میکنیم که علی سندی هزار تومانی از حسن گرفته باشد و بخواهد هزار  
 تومان اسباب از محمد بخرد پس اسباب را بگیرد و سند هزار تومانی را که از حسن گرفته  
 بود محمد میدهد در صورتیکه اسم خود را پشت آن مینویسد که ضامن باشد که اگر حسن پول  
 ندارد خودش بد به همین طریق با این سند تا موقع انقضای موعده آن هر قدر بخوا  
 معامله میکنند و هر دفعه که از یک دست بدست دیگر بگیرد و یک اسم تازه پشت آن نوشته  
 میشود بطوریکه گاه اتفاق میافتد که در زمان انقضای موعده پشت سند پر از اسم شده است  
 پس واضح است که در چنین صورتی این سند کار پرور کرده و تا زمان انقضای موعده  
 قوه معاوضه طلا و نقره را دارد در سابق شرح دادیم که هر واقعه که مقدار پول بر او  
 ملکتی را زیاد کند در صورتیکه چیزهای دیگر بدون تعسیر یا نه قیمت اشیا را بالا میبرد از این  
 یا قوه معاوضه هر شیئی معین میشود بواسطه تعادل طلب و تدارک آن اگر تدارک زیاد

شود قیمت تا درجه پائین میاید که طلب را با این تبارک زیاد شده معادل کمند و این مطلب  
 درباره پول هم مثل سایر چیزها صحیح است بنا بر این وقتیکه تدارک پول در مملکت زیاد شد  
 اگر چیزی ای دیگر همان حالت باشد ارزش پول پائین میاید قوه معاوضه اش کم میشود  
 و قیمتها بالا میروند در صورت آسان است که اثر سندن را بر قیمت اشیاء معلوم کنیم  
 در فوق گفتیم که تا زمان انقضای عده جانشین پول است بنا بر این استعمال آن  
 بر قیمتها مثل اینست که مقدار طلا و نقره رواج را زیاد کرده باشیم اگر تمام معاملات  
 حالا بواسطه سندن انجام میاید به پول سکه صورت میگرفت یکی از دو کار میباشد <sup>فصل</sup>  
 یا اینکه مقداری بر پول رواج میباشد افزوده شود یا اینکه قیمت تمام اشیاء <sup>تزل</sup>  
 کند بنا بر این استعمال سندن یا سبب ترقی قیمت تمام اشیاء شده یا مانع تزل آن

قیمت کشته است

### اسکناس

بواسطه اشکال دیگر جنبه غیر از سندن نیز همین اثر را بر قیمت اشیاء وارد میاید مثلا  
 شدن اسکناس بر قیمت اشیاء همان اثر زیاد شدن طلا و نقره را دارد اسکناس فقط  
 و عده ادوای پول است و اختلاف اصلی اسکناس با سندن آنست که اسکناس را هر وقت <sup>سند</sup>



پول آزاد دریافت میکنند ولی سند بوجه عینی ادای مبلغ آن میشود و همه کس میدانند که اسکناس  
 چه چاشنی خوبی است برای پول و خصوصاً شکل و سهولت حمل و نقل آن برای معامله خیلی مناسب است  
 اسکناس بانک انگلیس سند دولتی است و در آن مکتب بسمین مثل پول متبول مشهور انگلیس  
 بانگهای لایات یا بانگهای مخصوص سند دولتی هستند ولی اشخاصیکه از اعتبار حساب  
 بانگهای آن اسکناسها را رواج داده و طلاع دارند آنها را بخوبی متبول میکنند اسکناس  
 بانک انگلیس همان قوه معاضه طلا را دارد و بجهت اینکه بانک انگلیس از روی قانون  
 مجبور است که هر وقت اسکناس پیش او بزنند پول طلا بدهد و همه کس قوه ادای آن  
 بانک اعتماد دارد سایر بانگها هم از روی قانون مجبور اند که در ازای اسکناس خود با پول  
 طلا بدهند یا اسکناس بانک انگلیس می معنی ساج بانکی مجبور نیست معادل اسکناس خود پول  
 سکه موجود داشته باشد زیرا که تجربه شده که بانک لازم نیست پیش از ثلث مقدار کنگها  
 رواجی خود سکه حاضر داشته باشد مثلاً فرض میکنیم که اسکناسها نیکه در مکتب انگلیس رواج  
 بغیر از اسکناس بانک انگلیس شصت گرو لیره باشد آنوقت بانگها فقط بجهت گرو پول  
 نقد باید داشته باشند و چهل گرو باقی را به پول رواج می آهند از آنکه اگر نخواهند این شصت گرو  
 اسکناس را از میان بردارند یا تمام قیمتها تنزل میکنند یا اینکه چهل گرو لیره سکه طلا بدهند

روح فسرود و واضح است که اگر مقداری کناس واج دهند و همانقدر پول کنه  
از میان بردارند در قیمتها تغییری پیدا نخواهد شد بجهت اینکه از این عمل در پول روح <sup>تقصا</sup>  
و ناز و یادوی پیدا شده ولی اگر مقدار کناس را زیاد کنند و معادل آن پول از میان  
مردم بردارند یا اسباب بی قیمت تمام اشیا بشود یا بیع تنزل آن بکیرد

### حواله

حواله حکمی است بر سر یک صاحب بانک که مبلغ معینی شخصی به اگر همه حواله نمانی  
به پول اداسگیرند بر قیمت اشیا اثر می‌اشت اما کم اتفاق می‌افتد که حواله را به پول  
اداکتند بلکه آنسی که حواله را مسگیردها منظور آزا به صاحب بانکی که با او معامله دارند  
میدهد پس اثر اینکار را بر قیمت اشیا ملاحظه کنیم شخصی علی نام با بانک لندن و <sup>تسینتر</sup>  
معامله دارد و یک صد تومانی به جن میدهد که او با بانک امپراطوری معامله دارد  
این حواله حکمی است بر رئیس بانک لندن و <sup>تسینتر</sup> که صد تومان به جن میدهد ولی  
این حواله را به بانک لندن و <sup>تسینتر</sup> نمیدهد که پول بگیرد بلکه آزا بجهت حساب خود  
به بانک امپراطوری میبرد در همان روز شخص محمد نام که با بانک امپراطوری معامله  
دارد حواله صد تومانی میدهد به شخص تقی نام که با بانک لندن و <sup>تسینتر</sup> معامله دارد



وقتی هم از او وجه حساب و باین بانک سپرد پس در حسره روز بانک امپراطوری  
حواله صد تومانی بر بانک لندن و پینت پست دارد و این بانک هم حواله صد تومانی  
بر بانک امپراطوری دارد بنابراین این دو بانک حواله با هم معاوضه میکنند و  
در محل و نقل پول بیکه معاف میشوند

### خانه های تفریح حساب

سند با حواله جایگزین با یکدیگر مختلفه کشید میشود هر روز در لندن در خانه های تفریح  
حساب معاوضه میشود صرافها و بانکها نام حواله با دستند با سیرا که در مدت و در بانها  
داده شده با آنجا میفرستند و با حواله با دستند با یک معا دل آن بانک خودشان کشید  
شده معاوضه میکنند با نظیر تقریباً بقدر دوازده ههسار که در لیره حواله در سال  
معاوضه میشود و برای انجام آن معاوضه پول طلا یا نقره لازم نمیشود سابقاً پس از  
معاوضه حواله با آنچه اختلاف پیدا میشد پول تفریح حساب میکردند ولی این رسم <sup>تجدید</sup>  
شده و حساب اختلافها را در بانک انگلیس نگاه میدارند تفاوت عمل معاملات <sup>بانکی را</sup>  
چه طلب باشد چه قرض در این حساب ثبت میکنند و بانوان اسطه برای هر بانکی در روز یک  
حساب کافیت مثلاً اگر بانک لندن و پینت پست صد هزار لیره حواله بر سر بانک

لندن و گونئی کشید باشد و این یکی صدده هزار لیره حواله بر سر بانک لندن و پو  
 کشیده باشد این ختمات را سابق اگر بود بانک لندن و ستمپن پست ده هزار لیره بی  
 لندن و گونئی میداد و تفریح حساب میشد ولی حالا ما بین بانکها این جزئی معامله پولی هم  
 از قسما ریکه در فوق ذکر کردیم منوع شده یعنی اگر بانک لندن و ستمپن پست در تمام  
 معاملات خود با سایر صاحبان بانک مزار لیره بیشتر از آنچه آنها با حواله میکنند بر سر  
 آنها بکشد و تفریح حساب آن بانک هزار لیره مثبت مینماید

علاوه بر تفریح حساب خانه صرافان در لندن تفریح حساب خانه دیگری هم در ستمپن هست  
 که در آنجا هر هفته قریب چهار کرو لیره حواله و سند معاوضه میشود کپانهای راه آهن  
 نیز تفریح حساب خانه بجهت خودشان دارند و در آنجا قرض بعضی بعضی دیگر بوضع مذکور  
 در فوق معین شده تفریح حساب میکند

واضح است که بواسطه استعمال حواله با بواسطه اعمال تفریح حساب خانه مقدار معاملات  
 مملکت خیلی زیاد میگردد بجهت اینکه هر سال قریب شانزده هزار کرو لیره توسط حواله  
 خرید و فروش میشود و چون اینکه یک بار پول معاوضه شود پس اگر همین مقدار خرید  
 و فروش میشد و حواله یا شکل دیگر حساب متصل نبود ارزش پول ترقی میکرد و قیمتها



تمام اشیا را پائین بیاید بجهت اینکه در بسیاری از معاملاتی که حالا بوسیله حواله جات  
انجام می یابد مکتب طلا و نقره لازم نیاید

### اعتبار و قری

اعتبار و قری را باسانی مینوان شرح داد فرض میکنیم انگری علی نام بقدر پنجاه لیره  
زغال سنگ از زغال فروش حسن نام بخرد و حسن هم بقدر پنجاه لیره اسباب آتشی  
از علی استیاع کند پس بجای اینکه سنگ را حواله معارضه کنند علی در دفتر خود پنجاه لیره  
باسم حسن منویسد و حسن پنجاه لیره باسم علی ثبت میکند پس چون می بینند که هر کدام  
پنجاه لیره بد دیگری مقروض است هر دو حسابها را قلم بکنند و از استعمال پول فارغ میشوند  
یک مسئله را هم باید بجا داشت که اعتبار بر قیمتها اثر دارد نه اشکال مختلف آن است  
یا سند یا حواله اعتبار نیست بلکه فقط علامت اینست که اعتبار موجود است و هر شکلی از  
اعتبار که استعمال پول را غیر لازم نماید بر قیمت اشیا اثر دارد

یک راه دیگر نیز هست که استعمال اعتبار موقتا از آزاره بر قیمتها اثر بزرگی دارد و  
اینست که اعتبار قوه خرید کسی را که دارای آنست زیاد میکند اگر تمام اشیا را  
پول خرید و فروش مکنند امر تجارت خیلی مشکل میشود مثلا فرض میکنیم که ربان بنی

بجز این مقدار زیادی پسته خام بخرد و آگاه باشد که مقدار پولی که حاضر دارد برای این  
 کافی نیست پس صاحب فریبندی میدهد که در ظرف سیه شش ماه آن پول را بدو  
 اگر در قضای آن مدت باز نتوانست بدو اگر اعتبار داشته باشد میباید مقدار سیه پسته  
 تجدید کند راست است که قوه خریداری که از اعتبار حاصل میشود ممکن است مردم آنرا  
 بمرجع استعمال کنند و تکالیفی برای خودشان قرار دهند که توانند از عمده آن آید  
 اما اگر اعتبار نبود معاملات کلی تقریباً محال میشد و بنا بر این عمده خرید با خیلی نقصان می یافت  
 پس اعتبار بسبب میشود که معاملات زیاد شود در صورتیکه اگر بیایست معاملات پول  
 نقد باشد خیلی بصورت می انجامید بنا بر این معلوم میشود که اعتبار طلب اشیاء را خیلی  
 زیاد میکند و مکرر ثابت کرده ایم که هر واقعه که طلب اشیاء را زیاد کند قیمت آنها را  
 ترقی میدهد پس اعتبار بواسطه زیاد کردن قوه خرید اشخاص سبب میشود که قیمت اشیاء  
 ترقی کند

اگر چه قیمت اشیاء کم تدارک آنها را میتوان زیاد کرد همیشه مایل است که مخارج حصول  
 آن نزدیک شود ولی غالب اتفاق می افتد که در اشیاء بوسیله واسطه جهات فوق العاده  
 احتمال میدهند که تدارک آنها متوقف شود بنک اری میکنند در بصورت تعیین قیمت



آن شی بجان طریق تعیین قیمت اشیایست که تدارک آنها محدود است مثلاً تزیین  
 بجکت روسیه در سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار معلوم بود که حمل و نقل به پشاه و آن  
 و غیر از روسیه در وقت جنگ متوقف خواهد شد پس مبالغ کلی از این بسیار خریدند  
 بامید اینکه بواسطه نقصان تدارک قیمت آنها زیاد میشود و یقین است که هر کدام از این  
 خریدهای کلی سبب ترقی قیمت اتمه روسی میشد در سده بسیاری از تجار کندم مبالغ کلی  
 کندم حسیه مذبحت اینکه در ماه مه و ژوئن بواسطه طلب شده و مکان میرفت که حاصل  
 بد بشود و کندم آن سال ترقی کند این حسیه های کلی قیمت کندم را بالا برد و اگر منظور  
 انبار کنندهای کندم حاصل میاید منافع زیاد عاید آنها میشود ولی این نکت در حاجت  
 خرید یک کرده بود سند داده بود باین خیال که تا موقع انقضا میوه سینه ها کشتار  
 بصیحت اعلی فروخته اند یا اینکه میتوانند بامید اینکه منفعت زیاد تری حاصل کنندند با  
 تجدید نمایند اما اگر چه حاصل در بکلیس خیلی بد شد ولی در امریکای فوق العاده فراوانی  
 بود و قیمت کندم در آنجا خیلی نازل پس فی الفور امریکاینها شروع کرده مقدار زیاد  
 کندم بکلیس آوردند و این واقعه سبب شد که قیمت کندم مسواریه تزلزل کرد و بسیار  
 از آن انبار کنندهای کندم متورسندند های خود را دادا کنند و شکست شد

اگر چه اعتبار را باسانی میتوان تحصیل کرد ولی مشکل است بیان اینکه ارزش بر قیمت اشیاء  
 چندرگانه زیاد باشد و قیمت اعتبار را بموقع زیاد استعمال کرده قیمت اشیاء از  
 مخارج حصول آنها زیادتر شود و منظور بانک در این عمل نیاید و بسیاری از تجار نمیوانند  
 سندی خود را در گنند اغشاش تجارنی واقع میشود و مانند اعتبار کلی متوق میکند  
 این قسم اغشاش همیشه باب خرابی بسیاری از تجار میشود بجهت اینکه بواسطه تعویض اعتبار  
 نمیتوانند سندی خود را تجدید کنند بواسطه اغشاش تجارنی تجارند از قبول نمکنند  
 و مانند اعتباری انکس و طلا خیلی مطلوب میشود بنابراین قیمتها سرعت تنزل میکند و شاید بهمان  
 قدر که سابق قیمت اشیاء از مخارج حصول آنها بیشتر بود حالاکتر میشود پس معلوم شد که  
 و قید قوه خرید اعتبار را بموقع استعمال کنند و قیمت اشیاء را بالاتر از نرخ معمولی بخرند  
 خیلی محتمل است که اغشاش تجارنی واقع شود و بجزای اینکه اعتبار را از روی بی اعتباری  
 استعمال کردند آنوقت تحصیل آن مشکل میشود

### قانون بانکی شماره ۱۱۲۲ مصلحت و جهل و جهل

برای مانع شدن استعمال بموقع اعتبار و بجهت محفوظ داشتن مردم از ضرر بزرگ  
 و معایب اغشاشات تجارنی در سال ۱۱۲۲ قانونی بانکی وضع شد یعنی است که در ضمن



این قانون خیال میکرد اسکناس مهم ترین آلات اعتبار است بواسطه اسکناس قوه  
 خرید بکساران زیاد میشود بنا بر این قانون برای این وضع کردند که رواج اسکناسها  
 محدود نمایند و همین قانون چنین قرار گذاشتند که هر بانکی معادل اسکناسی که رایج میکند  
 طلا و نقره یا تمملکات دیگر داشته باشد مثلاً سرمایه و سایر تمملکات بانک انگلیسی سی  
 دو کرویره میرسد بنا بر این قانون چنین وضع شد که اگر اسکناسهای رایجی بانک انگلیس  
 بر مقدار تمملکاتش زیادتی پیدا کند مدیرهای آن مجبورند که بقدر آن فال سکته با طلا و نقره  
 بر تمملکات خود بفرمایند نیز آن قانون قرار گذاشت که مدیران بانک هر هفته فهرستی وضع  
 که از آن معلوم شود که تمملکات بانک به جهت معادلات تمام اسکناسها نیکو رایج کرده  
 بجهت مثال فهرستی که در هفته آخر ماه <sup>۱۸۸۷</sup> مطبع شده در اینجا آورده ایم

اسکناسهای رایجی بقصد کرویر دو سیت	قرض دولت بیت دو کرویر و پانزده
نود هزار و دو سیت شصت پنج لیره	هزار و صد لیره
	تمملکات دیگر که کرویر و صد و شصت و چهار
	هزار و نه صد لیره
	طلا و سکته سی هشت کرویر و نود و نه

دو بیت و شصت و پنج لیره

مجموع هفتاد و یک و دو و دو بیت و نود و هزار و دو

شصت و پنج لیره

قانون بابکی سابق الذکر سایر بانکها را نیز مانع شد از اینکه اسکناسهای رایجی خود سازد  
زیرا بکنند و قرار گذاشت که هر بابکی که بعد از وضع آن قانون برشته ارشود مجاز باشد  
که اسکناس و واج بدهد ولی حلی جای تعجب است که با وجود این تدبیر چندین سال <sup>شش</sup> پیش  
تجارتی بفاصله های معین واقع میشد و تقریباً هر سال یکده افغانش دست میداد و اگر  
قانون بابکی مخصوصاً برای این وضع شده بود که مانع وقوع افغانش شود باز منطقی بعد از  
وضع قانون همان افغانشها دست میداد آن قانون در <sup>۱۸۴۴</sup> وضع شده بود و <sup>۱۸۴۸</sup>  
در سنوات ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶ و ۱۸۷۱ قشده پس این هفتاد قانون که مانع وقوع  
افغانش تجارتي نبود انجام گرفت و سبب آنرا هم میتوان معین کرد از این جهت  
که در تنگنای تجارت بخوشی میکند و دو اعتبار خوبست قانون بابکی قوه خرید تجار و خریده  
بهر وجه محدود نمی نماید خریدهای کثلی زیادی که اسباب قوتی اشیاء میشود بواسطه  
اسکناس واقع نمیشود بلکه بواسطه سند انجام میگیرد تحصیل اسکناس هم مثل تحصیل پول



اشکال همبرساند بجهت اینکه بیروقت میتوان در ازای آن پول گرفت بنا بر این در وقت  
آرامی و خوشی تجارت آن قانون بکار و بی ثمر است حالا به سیم در وقت اغتشاش  
تجارتی غالباً مردم میل دارند که پول سندهاشان را دریافت کنند و پول خیلی مطلوب  
میشود هر کس که سند در دست دارد بواسطه بی اعتباری که متداول شده میل دارد  
سندها را داده پول دریافت کند پس در وقت اغتشاش بانک مجبور است که عده فوق  
العاده از سندها را دریافت کرده پول به فروخ سند خری میرسد ترقی میکند  
از آن طرف قانون بانکی بر بانک سخت میگردد و آن مجبور میکند که معادل تمام سکهها  
پراج کرده طلا و نقره داشته باشد پس رواج دادن سکههاست توقف میشود بجهت اینکه برای  
بانک صرفه ندارد بنا بر این نرخ سند خری از بالا تر میرود زیرا که حساب چهارم شده و  
اسباب اعتبار دیگری در این اغتشاش نمیتواند جای سکهها را بگیرد مردم سندها را قبول  
نمیکند بجهت اینکه اعتمادشان بسیده و کسی کمی اعتبار نمیکند برخلاف سکههای  
بانک کلکس را مثل طلا قبول میکنند زیرا که همیشه میتوان در بانک آنها را با طلا معاوضه کرد  
بنا بر این معلوم شد که قانون بانکی در وقت آرامی تجارت مانع نمیشود که بانک در بار  
از روی بی احتیاطی بموقع اعتبار را بکار برند و قید اطمینان مردم متزلزل نشد

که آن قانون نیست  
اغتشاش شود ارزش حساب  
در وقت اغتشاش تجار بی  
صح

و انعاشش تجار تی دست داد آن قانون استطاعت بانک را محدود میکند و اضمین قانون  
 خود نیز این مسأله را لغت شده اند و از زمان وضع آن قانون تا بحال هر وقت انعاش  
 تجار تی واقع شد از معوق ساخته اند در هر دفعه بعد از تعویق قانون نرخ سند خزنی <sup>عست</sup>  
 تنزل کرده و تعویق قانون خیلی فایده داشته است برای اینکه بیجان مردم را تحفیف <sup>ب</sup>  
 بجهت اینکه گمان میرفت که بعد از تعویق قانون پول گویا نباشد در سنوات ۱۸۵۷  
 و ۱۸۶۱ بانک تقریباً دو کور را کنسهای زیادی را واج داد و قریب تمام آن در نظر  
 چند روز با بانک برگشت پول و واج همان حالت اصلی را پیدا کرد در وقت انعاش  
 عدم تعیین اینکه آیا قانون معوق خواهد شد یا نه بیشتر اسباب بیجان شود تجار و بانک <sup>از</sup>  
 میدانند که احتمال دارد در وقت انعاش قانون موقتا معوق شود اما یقین است که در  
 وساعت تعویق را بدست نمی آید و این مدت زمانیکه تا تعویق قانون میکند و ممکن است  
 مانع خرابی بانک <sup>دار</sup> شود

اما باید دانست که تعویق قانون مانع خرابی اشخاصیکه بطور بی حسابی خرید میکنند و قوه  
 ادای پول را ندارند نمیشود رؤسای بانک برای منفعت خودشان فقط سند های معتبر را  
 میخرند و در وقت انعاش تجار تی در این باب پیش از همه وقت حساب میکنند تعویق



قانون شخصی را از ورثت محفوظ میدارد که تو اگر با قوه هستند و عیال دیگری قوی  
 استاد خود را تجدید کنند یا پول آنرا ادا نمایند معامله داد و ستد میکنند و اگر در اعتساب  
 تجارتی نامکان اعتبار ایشان متزلزل شود و ورثت شود دخلی بطلب نماند و در جانب  
 خطائی نیست اگر چه قانون بانکی در منع اغتشاش تجارتی بی اثر بوده و گاهی برنجی ا  
 افزوده است ولی فایده هم نخبیده است چنانکه تمامی تمام آن ضرر بار میکند <sup>تخصیص</sup> <sup>آن</sup>  
 اسکناس بانک انگلیس در آن حکمت سند قانونی است یعنی تمام قرضه را از روی  
 قانون میتوان اسکناس بانک انگلیس ادا کرد طلب کار حق دارد ادا کند که طلب او را  
 بپول یا اسکناس بانک انگلیس بدهد و مجوز نیست که اسکناس بانکهائی دیگر قبول کند  
 و بانک انگلیس هم از روی قانون مجبور است که در ازای اسکناس خود طلب دهد و قانون  
 بانکی در نزد مردم ضمانت مطلقه میکند که بانک انگلیس همیشه باین شرط وفا خواهد کرد <sup>همی</sup>  
 این قانون وقتی که بانک مبلغی اسکناس معادل با سرمایه خود بیرون ریخت دیگر نمیتواند  
 اسکناس بیرون بیاورد مگر آنکه در حقیقت خود معادل مبلغ اسکناسها طلب یا پول  
 کند نیز آید بنابراین آن قانون اسباب اطمینان است که بانک انگلیس همیشه  
 اسکناسهای زیادی بیرون بیاورد و پول رواج را زیاد کند و با این واسطه ضامن عیال

اسکناس میشود از آن طرف تمام اعتبارات مملکت انگلیس مرکزش بانک انگلیس است  
 صاحب بانک هر مملکتی با یکی از بانکهای لندن حساب اردو بانکهای لندن تمام با بانک  
 انگلیس حساب از دنیا بر این ضمانت اعتبار بانک انگلیس بی اندازه مهم است  
 مگر گفته ایم که در انگلیس اسکناس را هر وقت میتوان به پول معاوضه کرد و قاعده مملکت  
 است که بانکهای متعارف معاوضه اسکناس خودشان اگر کسی نخواهد یا طلا باید بد  
 یا اسکناس بانک انگلیس بانک انگلیس اگر از او طلب کنند باید عوض اسکناس خود  
 طلا بد این نظم باعث شده که اسکناس انگلیس را اسکناس قابل تجویل میانند یعنی که  
 هر وقت نخواهند میتوان با پول طلا معاوضه کرد در بعضی ممالک دیگر مثل روسیه کاغذ  
 رواج را غیر قابل تجویل مکنند یعنی که هر وقت اگر نخواهند در ازای آن کاغذ با پول دریا  
 کنند غنچه دو کسر دارند یعنی که اسکناس یک مناتی کمتر از یک منات نقره ارزش دارد  
 مثلاً در روسیه یک اشرفی پول انگلیس تقریباً شش منات نیم پول نقره قیمت دارد اما  
 اگر نخواهند در ازای یک اشرفی اسکناس دهند کمتر از ده اسکناس یک مناتی مقبول  
 میشود بجهت اینکه کاغذ رواج روسیه تمیاز از صد می که کسر دارد یک منات نقره سکه  
 شلیک دو پنجم قیمت دارد اما یک اسکناس یک مناتی بیش از دو شلیک اعتبار دارد



و اگر اسکناسهای غیر قابل تحویل رواج کنند بر کسی ظنی نیست بشرط اینکه از اسکناسه نوی کنند  
 بجهت اینکه در اضورت کسی مجبور نیست که اگر نخواهند آن اسکناس با وجه نقد قبول کنند  
 ممتد در استعمال کاغذهای غیر قابل تحویل خطرهای بسیارست زیرا که در رواج آنها عادی  
 نیست بواسطه آنها مبلغ کرافت پول رواج افزوده میشود بطوریکه امور مالی مملکت متزلزل  
 میشود و اعتبار دولت را میکاهد بواسطه رایج شدن فرق العاده این کاغذهای غیر قابل  
 تحویل در امریکا در وقت جنگ با بین طلا و اسکناس تفاوت قیمت پیدا شد بجهت اینکه کسی اختیار  
 نداشت که دولت بتواند وجه اسکناسها را ادا کند طلا خیلی مطلوب بود اسکناسها را میفروختند  
 و قیمت دول متحده امریکا از زیر بار نتایج جنگ داخلی بیرون آمد این تفاوت قیمت بود  
 نقصان پیدا کرد و حالانحلی بر طرف شده چرا که بواسطه ادا کردن پول طلا و نقره اسکناس  
 دول متحده کاغذ قابل تحویل گردیده است در اوقات جنگ داخلی وقتی صد لیره پول طلا  
 با صد لیره اسکناس معاوضه میشد در ماه ژانویه ۱۸۶۰ صد لیره طلا با صد لیره اسکناس  
 معاوضه میشد و در ماه ژانویه ۱۸۶۱ صد لیره طلا با صد لیره اسکناس معاوضه میشد  
 مبادله میکردند و تا زمان کمی قبل از آنکه قرار میدادند که وجوهات را بپول طلا و نقره بپردازند  
 بهما خیال باقی بود زیرا در رایج شدن این اسکناسها در امریکا اثر بزرگی بر ترقی قیمت آنها

آن مملکت کرد بی اعتباری که بواسطه استعمال زیاد کاغذهای غیر قابل تحویل برای  
دولت امریکا حاصل شد باین قیمت کهناس و طلا اختلافي بهرسانید و این واقعه باعث ظهور  
طبقه از بنک ایران شد که اعمال آن برای منافع صنعت مملکت خیلی مضربود این طبقه  
مردم در طلب بنک داری میگردند یعنی طلا را هم مثل اقمه معموله تجارت قرار داد  
مقدار زیادی از آنرا میخریدند باینکه ارزش آن زیاد شود

### انجمن الذهب نیویورک

بنک داری انجمن الذهب نیویورک که در پایتخت منقذ شد در تمام عالم معروف است  
اجزای این انجمن با هم اتفاق کردند که تمام طلا و حواله پول طلا که در آن مملکت است  
بخزند (حواله پول طلا عبارتست از حواله که ادای آن باید بمول طلا بشود نه بکهناس)  
و قسماً اجزای انجمن قریب تمام طلائی را که در نیویورک بود جمع کرده بود و طلب آنها  
به دویت کرد و دو دلار رسید بود همیشه طلائی را که طلبکار بود دریافت میکرد آنرا  
انبار نمود و قیمت طلا سرعت تمام شروع شد که در این بنک ایران طلا خیال داشتند  
که قیمت آنرا دو برابر نمایند و فقط از چیزی که خوف داشتند این بود که دولت طلا ببرد  
و خیال آنها را بهم نزنند و هر چه سعی کردند که این یک مانع را منقذ کنند نشد پس امید



بودند که چنان سرعت قیمت طلا را بالا ببرند که دولت فرصت نکند که دست اندازی بکند  
 آنها نماید و نزدیک بود منظورشان بعمل آید یک شب قبل از نصف شب قیمت طلا از  
 از صد و سی سه به صد و شصت رسید در نصف شب فتنی خراز حکم کرد که هشت کرد  
 از طلای دولتی بفروش برسانند پس صد نیک در آن صورت گرفت و در ظرف  
 هشت دقیقه قیمت طلا صد و از ده و نیم تنزل کرد یعنی که در نصف شب صد و شصت  
 هشت دقیقه از نصف شب گذشته صد و چهل و نوزده دقیقه بعد صد و سی سه شد لازم  
 نیست دیگر بیان کنیم که این قسم وقایع برای صنعت مملکت چقدر مضر است معاملات تجاری

بی اعتبار میشود و تمام کارها بیش یا کم حالت فاسد پیدا میکند

**در باب اینکه اعتبار بر قیمت اشیاء را رفع داد**

هر جا که اعتبار را در حدود اصلی نگاه ندارند نیک نیست که ارزش بر قیمت اشیاء بر  
 جماعت نافع است بجهت اینکه استعمال اعتبار مانع میشود آن تغییراتی را در قیمت اشیاء  
 که چون ببن اعتباری معاملات میشود برای حصول ثروت مضر است پس احتیاط  
 اعتبار را در آن داد ذکر میکنیم معلوم میشود که چگونه مانع تغییرات قیمت اشیاء میشود که  
 ذکر شد که هر چه خرید و فروش بیشتر باشد پول زیاد تر لازم است و اگر پول یا جانشین

زیاده نشود باید قیمتها تنزل کند پس هر دفعه که خرید و فروش از دیادی حاصل کند وضع  
 مقتضی نیست که عدّه اسناد زیاد شود اگر تا جری خرید و فروش را مضاعف کند  
 البته باید عدّه زیادتری از اسناد داد و دستنماید پس هر افزایشی در تجارت خود بخود  
 استعمال اعتبار را زیاد میکند و همچنین در تنزل تجارت نیز چنین اثری هست بجهت اینکه  
 وقتی خرید و فروش کم شود عدّه کمتری از اسناد لازم می آید و اگر استعمال آنها  
 نبود هر وقت که وقتی در تجارت پیدا میشد میبایست قیمت تمام اشیاء را تنزل میداد  
 اوقات کساد تجارت میبایست قیمتها تنزلی نماید تا بر این تغییرات اعتبار در دفع تغییرات  
 قیمتها اثر خوبی دارد اگر چه در مواقع معدود استعمال اعتبار در قیمت شیئی تغییر بر می آید  
 یک فایده دیگر استعمال اعتبار را بیان نکردیم سابق گفتیم که کاغذ رواج محکمیست  
 یا کم جایشین کاغذی است برای پول اگر استعمال نکند حواله و سند موقوف میشد  
 مقدار زیادتری از سکه طلا و نقره لازم میشد در استعمال این آلات اعتبار صرفه  
 بلا واسطه است بجهت اینکه ماده مثل کاغذ که با نسبت بی قیمت است بجای اشیاء خیلی  
 با قیمت از قبیل طلا و نقره استعمال میشود کاغذی که یک انگاس هزار لیره بانک است  
 از آن ساخته میشود گشایی قیمت ندارد قیمت باطنی آن خیلی کم است ولی بواسطه قوه



خرید که اعتبار بان داده است ای صاحبان فایده نزار لیره را دارد

### (فصل سیم در مالیات کرفتن)

( لزوم مالیات کرفتن ) مثل حسابی دولت از قرار که عموماً میگویند  
 اینست که حفظ مال و جان مردم را بکند و آزادی بسوی همه را نگاهداری نماید این کار  
 نمیتوان انجام داد مگر به مخارج کزاف برای تحصیل این مخارج مالیات لازم است  
 همیشه این مسئله خیلی اجماع داشته است که مالیات را چگونه باید متراد داد و چه طبقه از  
 مردم باید آنرا بدهند در این سنوات اخیره اظهار داشتند که هر کسی که از حفظ و  
 حمایت اداراتی مثل اداره لشکر و عمده نظمی بهره میرد باید در مخارجی که این ادارات  
 لازم دارد کمک کند در زمانیکه در فرنگستان بجا قدرت داشتند این مسئله را حظه  
 نمیکردند و قیاساً کمی از اسباب شورش فرانسه این بود که بجا دگشتیهای فرانسه از  
 دادن مالیات معاف بودند بنا بر این تمام بار مالیات بر دوش طبقات <sup>ضعیف بود</sup> صغیر و  
 و این طبقات اذن دخول در مجلس شورای رای دادند در امور مالیة نداشتند اکنون  
 در فرنگستان این ظلمها بر طرف شده و هیچ طبقه از دادن مالیات معاف نیست بلکه  
 بدون استثناء و ملاحظه از همه مالیات میگیرند و بیچسب نموندند از دادن مالیات مضایفه

و بگوید شما آن پول را صرف کاری میکنید که از صحیح نمیدانم **شکایت** قسمتی از  
 دخل ملکی انگلیس صرف پول جاسوسی ادا می فرودهای زیاد و مواجها با شما **شکل**  
 و کاری ندارند میشود اگر چه مردم بر این قسم صرف کردن پول ملت خیلی ایراد دارند  
 ولی مجبورند که بآن دخل ملک کنند و در واقع این ظلم نیست چه لزوم دارد

### قواعد چهارگانه مالیات گیری

اولم اهمیت در کتاب خود که موسوم به ثروت مل است چهار قاعده برای مالیات  
 گرفتن قرار داده که اگر آنها را منظور بدانند مالیات بده اقل درجه صدمه راجعی  
 و دولت آنها درجه نفع را حاصل میکند تفصیل این چهار قاعده را این کتاب گنجائش ندارد  
 در ذیل خلاصه از آن مینویسم

اولاً هر عینی باید بدل دولت ملک نماید یعنی که مناسب است با دخلی که در زیر  
 دولت میرود

ثانیاً مالیات باید از روی حساب باشد نه بدخواه مالیات بده و سایرین همه باید از روی  
 مالیات دادن وضع و مبلغی باید بدهند بخوبی مطلع باشند

ثالثاً هر مالیاتی را باید در وقتی و بطریقی که مناسب حال مالیات بده باشد قرار داد



را باین طریق را باید طور مسترار داد که حتی الامکان مردم پیش از آنچه بدست  
میرسد از حیثیان بیدون نیاید

### شرح قاعده اول

قاعده اول رهنستوان بالنسبه بایات تمام اشخاص ملاحظه کرد ممکن نیست که ایات هر  
بالنسبه باستطاعت یا قوه پول دادن او قرار دهند مثلاً صرف چای یک خانواده شش  
نفری که دخلش فقط بقدر مخارج زندگی اوست از صرف چای یک خانواده دو تنند  
سه نفری کمتر نیست بلکه بیشتر است بر این خانه فقیرتر باشد به داخل خودش پیش از خانواده  
مالیات چای میدهد و واضح است که هیچ دولتی نمیتواند رفع این قسم عیب را بکند و اگر بخواند  
چنین کاری بکند باید هزاران اشخاص بزرگنی محصولات بکار دهد و تمام مبلغی را که از آنها  
حاصل میشود صرف مواجب این اشخاص نماید بنا بر این اگر دولت بخواهد قاعده اول  
آدم سمیت را منظور بدارد مجبور میشود که قاعده چهارم را هم بزند پس تعادل  
مالیات را بواسطه ملاحظه حالات مخصوصه رهنستوان خوب نگاهداری کرد بلکه باید ایات  
کلی که طبقات مختلفه مردم میدهند داخل آنها تناسب باشد مثلاً در حالتی که در وقت  
ذکر کردیم اگر چه خانواده فقیر بالنسبه به دخلش از خانواده متمول بیشتر مالیات چای

میدهد ولی مالیاتیکه در ازای عایدی مالیات اشس میدهد کمتر است و همچنین است ایات  
 اسباب عیاشی مثل شراب و عرق به طریق یک قسم تعادل اجالی میتوان منظور داشت

### شرح قاعده دویتم

قاعده دویتم ایات گرفتن آدم سمیت که میکوید مالیات باید از روی حساب باشد بطور  
 دخواه خیلی اهمیت دارد اگر تجاریهین باشند که برای امتعه که تجارت میکنند جدا  
 مالیات باید بدهند تمام معاملات تجاری از اطمینان و اعتباریافتد و مردم کارشان  
 بیشتر بشود به نجات میشود تا به عقل و احتیاط خودشان تجارت کمقسمت فاروسعی میشود و سنگینتر  
 این قاعده برای مالیاتیکه بر امتعه وارده مملکت از روی قیمت آنها بسته میشود خیلی ضرر

### شرح قاعده سیم

از برای اینکه مالیات به اقل درجه صدمه را بپسیند ملاحظه قاعده سیم خیلی لازم است  
 اگر مالیات را در وقتیکه برای مالیات بده غیر مناسب باشد قرار بدهند صدمه را  
 وارد آمده بدون اینکه در عوض فایده عاید سایر مردم شود تمام مالیات بسیار  
 حقیقت مشتهرهای آن اشیا میدهند بجهت اینکه مالیات هم جزئی از مخارج حصول  
 اشیا است بنابراین مشتهری آن مالیات را در وقتی میدهد که مناسب حال اوست یعنی



در وقت خرید اشیاء بجهت اینکه اگر آنوقت مناسب حال او نبود که آن مایات را بدهد  
 آن شیئی را بخرید پس مایات اشیاء را اول از بجهت باع آنها میدهند مثلاً اگر شخصی کمین  
 چای بخرد جزئی از قیمت آن مایات است که دولت بر این شیئی بسته می باشد تا باجر خوردن  
 فروشش سابقی بر این در وقت خرید چای آن مایات را داده و اگر معامله پول نقد بوده  
 ممکن است که آنوقت برای ادا ای آن مایات خیلی غیر مناسب بود باشد که آنکس آن  
 خرید را بخواهد پس سند را به پیشش مایه کرده باشد و در انقضای این موقع چای را بشود  
 فروخته باشد و وسیله ادا ای پول سند را دریافت کرده باشد مایاتی که بر کرایه زمین یا خانه  
 بسته میشود در وقت ادا ای مایات معمولی داده میشود باید وقتی قسط را بدهند که مناسب حال  
 مایات میده باشد یا اینکه احتمال برود که او پول دارد آن مایات را بدهد <sup>مستکن قانون دوم</sup>  
 و سیم مایات گیری باعث اصلی فحاکت مردم بلغارستان و نسی بود در وقتیکه در  
 تسلط دولت عثمانی بود مسافری که در آن ولایات سفر میکرد غالباً میدید که حاصلها  
 در صحرا ضایع میشود بجهت اینکه زارعین اجازه نداشتند آنها را بردارند تا اینکه تمیر مایات  
 زارعین باید و معین کند که چقدر مایات باید گرفته شود بنا بر این مبلغ این مایات تعیین  
 و زمان تمیری هم غالباً بقدری تعویق میافتاد که حاصل تقریباً ضایع میشد

## شرح قاعده چهارم

قاعده چهارم خیلی مربوط است با قاعده نسیم اگر مالیاتی را در وقتی قرار بدهند که برای مالیات بده نامناسب باشد قریب یقین است که پیش از آنچیز بدخل دولت میدهند از عیب بیرون نیاید اگر بواسطه ترتیب مخصوصی این عیب ادای مالیات مخصوص از میان بردارند اختلاف مابین مبلغیکه بدون میرسد و مبلغیکه از مالیات بده گرفته میشود خیلی نقصان میابد مثلاً تا جریمه اتمه مالیات دار از خارج می آورد اگر میل نداشته باشد که آنرا فروخته شود می تواند آنها را در خانه ضمانت بگذارد و تا مدتی که آن اتمه آنجاست مالیاتی بر آن نیست و در آنجا می تواند بماند تا وقتیکه بفروش برسد بنا بر این تا جرم مالیات را در وقتی تنگ کن مناسب حال خودش است یعنی در وقتیکه آن اتمه را میفروشد قیمت آنها را دریافت میکند حال آنکه نسیم اثری که انگار بر قیمت اشیا دارد چیست فرض کنیم شراب فروشنه هزار تومان شراب بیاورد و مالیات آن پانصد تومان باشد پس آن شراب را در خانه ضمانت میکند و در شش ماه آنجا می ماند و بعد فروخته میشود اگر شراب فروشنه نخواهد در سال صد بیت از سرمایه خود دخل ببرد آن شراب باید هزار و شصت تومان بفروشد و حساب آن از قسطه از ذیل خواهد بود



خرید اصلی شراب

هزار تومان

صدقه منفعت ششماهه سرمایه تاجر

صد تومان ( مجموع هزار و شصت تومان )

بامالیات شراب

که پانصد تومان است

لکن اگر تاجری است بمخبر رود و منع خود در بندر مالیات آنرا بد قیمت آن بعد از

شش ماه هزار و شصت پنجاه تومان بشود بجهت اینکه آن تاجر در آنقدرت پانصد تومان

بیشتر سرمایه خرج کرده و نخواهد از آنهم صد بیت در سال دخل بکند آنوقت حساب قیمت

شراب از قرار ذیل میشود

خرید شراب بامالیات

هزار پانصد تومان

صدقه منفعت ششماهه تاجر

صد و پنجاه تومان ( مجموع هزار و شصت پنجاه تومان )

بنابر این مشتری شراب بوسط مالیات پنجاه تومان بیش از آنچه دولت میسر پول داده است

درین باب ایراد کرده اند که آنچه از اینوضع صرفه مشتری میشود ضرر دولت است و اگر مالیات

شراب را همانوقتیکه وارد شده بگیرند آن پانصد تومان ششماهه زودتر عاید دولت میگردد

و منفعت ششماهه این مبلغ صرفه دولت است در جواب گوئیم این ایراد وقتی صحیح است

که دولت هم بتواند همان منفعتی را که تاجر از این مبلغ حاصل میکند برسد و حال آنکه منفعت تاجر را

ما صد بیت فرض کردیم دولت بیش از صد نشسته می تواند از سرمایه خود نفع حاصل کند  
 صد سه نفع بانصد لیره در شش ماه قریب هشت لیره میشود پس دولت اگر مالیات را در  
 وقت ورود جنس می گرفت فقط هشت لیره بیش از حال نفع میرد در صورتیکه تا جرحه  
 لیره از آن ضغنت حاصل میکند بنا بر این اگر دولت بخصر ورود شراب از ماجر مالیات  
 بگیرد چهل دو لیره بیش از آنچه عاید خودش میشود اگر کسی تا جرحه بیرون آورده است  
 بروفق تا عده چهارم آدم اسمیت از مصالح کار کرده نباید مالیات گرفت بلکه اگر شش  
 ساخته شده باید گرفت مثلاً اگر پنج مایاتی از پنجه بگیرند آن مالیات را نباید میبرد  
 خام ببندند باید بر پارچه هاییکه از آن ساخته میشود ببندند در وقت ساختن پارچه  
 پنجه این پنجه دست عده زیادی از صنعتگران می افتد اگر مالیات را بمصالح خام  
 ببندند هر کدام از این صنعتگران مخلقه باید مالیات را با ضافه نفعیکه فروشنده آن  
 میخواهد بدهد مثلاً اگر علی پنجه آورد کند و هزار تومان مالیات آنرا بدهد و قسماً آنرا  
 بجن می فروشد میخواهد ضغنت معمولی سرمایه را که فرض میکنیم صدده باشد دریافت کند  
 حسن باید بواسطه آن مالیات هزار و صد تومان پنجه بخرد و وقتیکه آنرا بخرید میبرد  
 میخواهد از این هزار و صد تومان صدده فایده حاصل کند پس محمد باید هزار و دست



ده تومان آنرا بخرد و هر دفعه که آن متاع از یک دست بست دیگر میکرد و بجهت آن مایات  
 مبلغ خرید آن بواسطه نفع در نفع زیادتر میشود تا اینکه بدست مشتری رسد که در حقیقت  
 او بار تمام این مایات را تحمل میکند و ممکن است که مبلغی که بواسطه مایات بر قیمت آن  
 افزوده شده ضعف مبلغی باشد که بخزانة دولت میرسد بنا بر این برای منظور داشتن  
 قاعده چهارم آدم اسمیت باید حتی الامکان مایات اشیا را نزدیک آن وقتیکه  
 میرفتند <sup>مطلبی</sup> که متراکد استون در کتابچه <sup>۱۹۵۵</sup> شماره ۱۹۵۵ بیان کرد که مایات جور باید  
 در عرض بر آنچه گذاشت موافق قاعده چهارم آدم اسمیت بوده است

### در باب اینکه مایات بواسطه برایشان است

بعضی خیال کرده اند که اگر مایات اشیا را در همان گانه ها بیکدیگر در آنجا فروخته میشود  
 بکیزد نفع مشتری بیشتر محفوظ میشود مثلاً اگر زنی بدگانی می رود که بکین چای بخرد و گانه  
 باد بگوید که قیمت چای شش قران است مایات آن بکیران ولی این تدبیر برای منظور  
 داشتن قاعده چهارم آدم اسمیت صائب نیست بجهت اینکه عده زیادی از نامورین  
 از جانب دولت باید دائماً مواظب دفتر گانه داران باشند در صورتیکه فرض کنیم که گانه  
 مدین باشد و سیاهمه صاحب صحیح خود را با همان نشان به دو واجب خود این اشخاص مشین

بلغ مالیات خواهد بود با وجود این مخارج کرافت از بعضی از دکانداران تقب میکنند  
 و مالیات حسابی نمیدهند برای اینکه بتوان مالیات را از روی صرفه جمع کرد باید و  
 آنرا فرار داد که متاع مابین عده زیادی از تجار خورده فروش متفرق شده باشد  
 بلکه باید وقتی باشد که بمقدار کلی در انبارهای تجار کلی فروش است با نظیرین قدری  
 کمتر می تواند تجار از زیر بار مالیات فرار کنند

شک نیست که قاعده چهارم آدم اسمیت را بهتر می توان منظور داشت اگر چه وجد  
 که مخارج جمع کردن بعضی از مالیاتها را کم کنند در وقتیکه بخواهند مالیات شخصی  
 قرار بگذارند و ضحمت که چند اسمیت دارد که مخارج جمع کردن آنرا ملاحظه کنند نظیراً  
 به سال وقتیکه کتابچهار می نویسند روزنامه ها و اشخاص دیگر متصل اظهار میکنند که باید  
 برایشان تقسی مثل بدین و عکس غیره مالیات جدید قرار داد ولی عیبی که در قرار  
 دادن این مالیات هست اینست که مبلغ آن مالیات نسبت به مخارج جمع کردن آن مالیات  
 در سنوات قبل عده زیادی از این قسم مالیات بمعنی در تکلیس معمول بود اما حالا  
 غالب آنها را ترک کرده اند و عده سبب آن مخارج جمع کردن آنها بوده است

وقوع مالیات مستقیم و غیر مستقیم



قبل از بیان حقیقت آیات بای مخصوص از قبیل آیات عایدی و آیات زمین  
 خوبست که بنائیم که معنی وقوع آیات چیست اختلاف باین آیات مستقیم و غیر مستقیم  
 که است آیات مستقیم آن آیاتی است که از شخصی گرفته میشود که باید همان شخص از حساب  
 خود بد آیات غیر مستقیم آنست که از شخصی گرفته میشود که او هم از شخصی دیگر تلافی ضرر  
 خود را بنماید مثل آیات شراب و عرق و قوع آیات کسی میشود که حقیقتاً از جیب او  
 داده میشود مثلاً وقوع آیات شایر بر شتری میشود بجهت اینکه اگر چه ابتدا آیات را از  
 صاحب کارخانه یا از تاجر دارد کنند آن میکیند ولی این آیات قیمت شی را بالا  
 و آحت الامر کردن شتر را میکیند و وقوع آیات در شکلی فقر آنچه متعلق بر دنیا  
 زراعتی است تا ناب صاحب ملک میشود زیرا که اگر چه آیات را بر ستا جرد آریند  
 ولی سب نقصان گزاید میشود اگر آیات فقر را صاحب ملک میداد آنوقت گزاید  
 بیشتر میگرفت هر چند عموماً آیات فقر را ستا جری میدهند ولی حقیقتاً از جیب  
 صاحب ملک بیرون می آید آیاتهای شخصی از قبیل آیات سگ نکا بهاری و  
 کالکد داری و نوگرداری و نشان خانواده داشتن و غالباً آیات عایدی باین  
 کسی واقع میشود که ابتدا از او میکیند مال را غیر مستقیم میکیند و قسماً از یک شخص

گرفته می شود و قوعش بر شخص دیگر می شود در مالیات مستقیم وقوع بر همان کسی است که  
ابتدا مالیات را بر او تسرار داده اند بنابراین مالیاتهای امتعه غیر مستقیم است و  
آنکه مالیاتهای شخصی و غالباً مالیات عایدی مستقیم است

### مالیات عایدی

مالیات عایدی مقدار مالیاتی است که از هر یک سیره در عایدیهایی با فوق صد و پنجاه  
سیره میگیرند مثلاً اگر مالیات عایدی هر سیره نیم شلیک باشد کسی که سالی هزار سیره عایدی  
داشته باشد باید هزار نیم شلیک بولت بطور مالیات بدهد ابتدا که این مالیات برقرار  
شد گمان میکردند که کار موقوفی است و غالب مردم یقین داشتند که این مالیات بود  
برداشته خواهد شد ولی اگر چه این مالیات متصل در تغییر بوده مکن هرگز منقطع نشده است  
در مجلس انتخاب عمومی ۱۲۷۲ ابتدا رئیس فرقه آزادی طلبان و بعد رئیس فرقه فاضلین  
انقطاع آنرا طلب کردند ولی بعداً در حسابی آن اصرار نمودند بعد از تجربه که از آن  
مجلس حاصل شد علی الظاهر کسی از زوی برداشتن آن مالیات عایدی را ندارد از برای آن  
اینکه آیا این مالیات صرفه دارد یا خیر باید بدانیم که آن عایدی دائمی یا موقوفی است در  
خیلی بحث شده که آیا مالیات عایدیهایی دائمی و موقوفی باید یکسان باشد یا نه و این سلسله



راجع شود باینکه آیا مالیات عایدی دائمی است و مبلغ ثابت و معینست یا اینکه موقتی است  
 و مبلغ تغییر پذیر است اگر دائمی و ثابت باشد بر تمام عایدیها چه دائمی و چه موقتی یک  
 مقدار مالیات باید بست و اگر مالیات را موقفاً قرار داده باشند باید نرخ مالیاتی کمتر از عایدیها  
 دائمی بر آنهاست حال مثالی از حالت اول یعنی از آنجائی که مالیات عایدی دائمی و ثابت  
 باشد نیز نیم آقا علی در سال از یک مکی هزار لیره دریافت میکند آقا حسن از شش شتاب  
 سالی هزار لیره حاصل میکند بعضی خیلی صهار دارند که ظلم است که بر عایدی موقتی آقا  
 بهمان نرخ عایدی دائمی آقا علی مالیات بسته شود میگویند عایدی آقا حسن تا مانا از حد  
 و جهد خودش حاصل میشود و وقتیکه بمیرد موقوف میشود ولی همین مطلب دلیل بر این  
 است که از هر دو باید بیک نرخ مالیات گرفت اگر بنا باشد که مالیات عایدی دائمی ثابت  
 باشد عایدی که آقا علی از ملک بگیرد همیشه مالیات خواهد داد و حال آنکه عایدی آقا  
 حسن که موقتی است وقتیکه او بمیرد منقطع خواهد شد و مالیات نخواهد داد بواسطه مثال  
 دیگر مسئله را واضح تر نمایم فرض کنید که سه نفر هر کدام بیست هزار تومان داشته باشند  
 علی بیست هزار تومان خود را ملک میخرد که سالی پانصد تومان از آن دخل میکند حسن پول  
 خود را بقسط استثنی قرض میدهد که مادام الحیاة سالی هزار و پانصد تومان دخل است

و محمد قسط اسنین میگرد که تا ده سال سالی دو هزار و پانصد تومان عایدی آست تمام عایدی  
 از یک مبلغ مساوی سرمایه حاصل شده علی دائمی است دیگری مادام الحیات است سیمی در  
 انتهای مدت منتهی مقطوع میشود حال فرض کنیم که مالیات عایدی دائمی ثابت باشد  
 پس دلیلی ندارد که بر عاید علی زیاد تر از عایدی حسن محمد مالیات بر بندند اگر مالیات  
 عایدی تومانی سه شاهی باشد عایدی علی سالی هفت تومان نیم مالیات میدهد این  
 مالیات همیشه است مالیات عایدی حسن سالی بیست دو تومان نیم و مادام الحیات  
 و مالیات محمد سالی سی هفت تومان نیم است و تا ده سال است اگر این مبلغها را  
 سرمایه قرار دهند مقدار آنها مساویست اگر علی و حسن و محمد میخواهند مبلغی بنهند  
 که بعد عایدیشان از مالیات معاف باشد بیست یک مبلغ بدهند ولی اگر مالیات  
 عایدی موقتی بود ظلم بود که بر عایدیهایی دائمی و موقتی بیک نرخ مالیات بنهند  
 مثلا فرض کنیم که مالیات عایدی ده ساله بسینند که هر تومانی سه شاهی مالیات بد  
 آنوقت در مثال فوق محمد در ده سال همانقدر مالیات میدهد که علی میداد اگر مالیات  
 همیشه بود در صورتیکه نرخ مالیات تغییر نکند بنسبت همان تا عدالتی واقع میشود اگر چه درجه  
 آن باین اندازه نیست



پس میتوان قاعده کلی قرار داد که اگر مالیات عایدی دائمی ثابت باشد بر تمام  
 عاید بها چه دائمی و چه غیر دائمی باید بیک نرخ مالیات بست ولی اگر مالیات عایدی  
 مدتی موقتی و مبلغش نامعین باشد بر عاید بهای دائمی باید بیش از عاید بهای موقتی  
 مالیات بست در صورتیکه مالیات عایدی موقتی باشد عدالت را نمیتوان منظور کرد  
 چرا که تمام عاید بها را جمع کنند و در سال در هر صد تومان مبلغی از آن مجموع مالیات  
 بگیرند ولی این ترتیب را هم نمیتوان مجری داشت بجهت اینکه در جمیع کردن عاید بها  
 موقتی اشکال و مخارج بسیار است دولت باید اشخاصی را مأمور کند که مواجب تمام  
 کسانی که عاید بهای موقتی دارند باشد و بر حسب سن و مزاج آنها مبلغ مالیاتی را که  
 باید از آنها بگیرند معین کنند مثلاً دو صاحب منصب هم سن که هر دو سالی دو دست  
 مواجب داشته باشند ممکن است نرخ مالیاتشان مختلف باشد بجهت اینکه اگر یکی از دو  
 بانیه تر باشد احتمال میرود که بیشتر عمر کند و مجموع عایدی او زیاد تر از دیگری باشد  
 بنا بر این اگر بخواهند مخارج جمیع کردن مالیات بالنسبه به مبلغی که از آن مالیات  
 خزانه میشود زیاد تر است و صرف نمیکند اینمثالی بود برای مطلبیکه سابق ذکر کردیم  
 که مقننین باید سعی کنند که در کلیه مبلغ مالیات عدالت را منظور بدارند نه اینکه بخواهند

۲  
 مالیات عاید بر مواجب  
 سزایه هر مبلغ عایدی خواهد بود

هر مالیات مخصوصی را موافق قوه پول دادن مالیات به قرار بگذارند  
 بعضی اشخاص مالیات عایدی را نمی پسندند بدلیل آنکه بر صاحبان عایدیهایی  
 کم بیشتر گران می آید تا بر کسانی که عایدی زیاد دارند مثلاً اگر مالیات عایدی توانی  
 سه شاهی باشد و از تمام عایدیها گرفته شود کسی که صد تومان دخل داشته باشد باید  
 قران مالیات بدهد و کسیکه سالی ده هزار تومان دخل داشته باشد باید صد پنجاه تومان  
 مالیات بدهد پس میگویند که سالی صد تومان فقط اینقدر است که کفایت لوازم زندگی  
 بکند بخصوص اگر صاحب آن اهل و عیالی هم داشته باشد و اگر پانزده قران از این  
 دخل کم کنند صاحب آن یا بشکان و از یک غذای کافی یا لباس یا سرپناه و  
 گرمی که سبب سلامتی و دفع امراض باشد محروم میشوند ولی اگر از عایدی سالی ده هزار  
 تومان بردارند چندان اشتری بصاحب آن عایدی نمیکند شاید فقط قدری اسباب  
 تفریح و آرامش کند برای رفع این عدالتی بنیام اظهار کرد که تا یک حد معینی از عایدیها  
 که برای لوازم زندگی کافی کمال لزوم را داشته باشد مالیات بگیرند و از سایر عایدیها  
 هم تا آن درجه مالیات بگیرند و از مابقی آن بگیرند مثلاً اگر این مبلغ معین را صد تومان قرار  
 دهند از هر کس که صد تومان یا کمتر عایدی داشته باشد مالیات بگیرند اگر کسی صد



بیت تومان دخل داشته باشد فقط از بیت تومان آن مالیات میگیرند و اگر هزار تومان  
عایدی داشته باشد مالیات نصد تومان از او میگیرند <sup>بناظر</sup> بناظر تری هر کس با نسبت زیاد

که دارد مبلغ معینی میدهد

در کلیس اکنون بناظر تری عمل میکنند و قدری آنرا تغییر داده اند از غیر عایدی که  
از صد و پنجاه لیره کمتر باشد مالیات ندارد از هر عایدی که بیش از صد و پنجاه لیره کمتر  
از چهار صد لیره باشد صد و بیست لیره کم میکنند و از باقی آن مالیات میگیرند مثلاً از  
دویست لیره فقط هشتاد لیره آن مالیات دارد این وضع بخوبی طریقیه که بنام اظهار  
کرده بودیمت مثلاً عایدی صد و پنجاه لیره بیسج مالیات ندارد عایدی صد و پنجاه و پنج  
لیره مالیات سی و پنج لیره را دارد عایدی سیصد و پنج لیره دویست هفتاد و پنج  
لیره آن مالیات دارد و عایدی چهار صد لیره تمام آن مالیات دارد ولی این وضعی را  
که اختیار کرده اند فایده اش نیست که اجزای آن از اجزای طریقیه بنام خلی سست  
ابتدا چنین نظر میاید که مالیات عایدی در همه حال مستقیم است ولی میتوان ثابت کرد که در بعضی  
حالات نیز غیر مستقیم است اگر مالیات عایدی از پس انداز جهانی داده شود که در راه  
با جهلی استعمال نشود در آن صورت مالیات مستقیم است بجهت اینکه در حقیقت همان کسی که از

میدهد ضرر از آن میگذرد اما اگر از آن سرمایه بردارند مالیات غیر مستقیم است زیرا که  
 خبری از آن تحمل بر عهده جات میشود که اگر آن مالیات نبود آن پول صرف نگه داری ایسا  
 شد مثلاً فرض کنید که صاحب کارخانه باید سالی هزار لیره مالیات عایدی بدد  
 و اگر این مالیات را نداشت این مبلغ را در نگه داری عده زیادتری از عملیات خرج میکرد  
 در این صورت واضح است که خبری از این مالیات بر طبقه عملیات تحمل میشود و باعث  
 نقصان فرد نمیکردد اما اگر صاحب کارخانه این هزار لیره را از سرمایه بر ندارد  
 مخارج نفسن خود کم کند آنوقت مالیات عایدی مستقیم است از جیب شخصی که از  
 میدهد بیرون آید مالیات عایدی اگر از سرمایه برداشته شود برای صنعت باریک  
 و هرگز نباید آن مالیات را قرار گذاشت که در ممالکی مثل انگلیس که مبلغ زیادی سرمایه در  
 سودهای تجاری کار میرود و بنابراین سبب تأخیر حصول ثروت نمیشود

از جمله ایرادها که با مالیات عایدی کرده اند آنست که مردمان بی دیانت میتوانند عایدی  
 خود را کمتر از آنچه هست بخرج دهند و حال آنکه هر روزی باید مواظب باشد که مباد  
 مالیات سبب تضییع خلاق مردم شود در جواب گوئیم دلیل کافی نداریم بر اینکه مالیات  
 عایدی سبب بی دیانتی اشخاصیکه از آن احراز میکنند بشود راست است که این مالیات



موقع بدست آنها میدهد که بی دیانتی خود را ظاهر کنند و لی اگر نظر ما خودشان بی دیانت  
 نبودند این موقع را بکار نمی بردند بنا بر این در حالت حالیه نمیتوان ایراد صحیحی بر آیات  
 عایدی گرفت که موقع بدست مردمان بی دیانت میدهد تا دولت و سایر آیات  
 دهند کارا کول بزنند

ملاحظه کنید تا بحال در باب آیات عایدی کردیم قدری اسباب تسهیل ملاحظه آیات  
 اشیاء میشود ثابت کردیم که بر عایدیهائی که فقط کفایت تحصیل لوازم را میکند نباید آیات  
 بست و بطریق قانون انهار داشتیم که هر کسی باید به تناسب زیادتیهای خود دست  
 نکند بنا بر این معلوم میشود که بر وفق این قاعده آیات اشیاء باید منحصراً باشد  
 نفعی و غیر لازم و لوازم زندگی نباید آیات داشته باشد اگر قبول کردیم که هر کس که  
 عایدش فقط بقدر تحصیل لوازمش باشد نباید آیات مبدء واضح است که قیمت لوازم  
 زندگی را هم نباید بواسطه آیات کران کرد از طرف دیگر دلیل ندارد که چیزهای  
 غیر لازمی که مستقراً صرف میکنند از قبیل آسجود عرق و تنباکو آیات داشته باشد  
 اگر عایدی کسی برای تحصیل اسباب نفعی کافی باشد نباید به بهانه فقر کلی از آیات  
 معاف باشد میباید بمقداری از زیادتی خود را بدولت مبدء

## در باب اینکه مالیات اراضی بر مالکین آنها واقع میشود بر ارض

می توان بطور کلی گفت که تمام مالیاتها نیز بر اراضی سبب میشود از قبیل مالیات ملک  
داری و عشر و مالیات دستگیری فخرانام بر صاحب ملک واقع میشود بر ارض  
اگر چه این مالیاتها را ابتدا متاجر میدهند ولی در عوض کرایه اش کمتر میشود و کرایه  
او نه بد کرایه بیشتر باید بد بنا بر این موقوف کردن مالیات دستگیری فخرانام  
برای مستاجر فایده مستقیم دائمی ندارد زیرا بعضی آنکه موقع بدست آمد مطابق مبلغ  
مالیات که از آن معاف شده کرایه اش را زیاد میکنند

## در بیان اینکه مالیات در حقیقت وجه کرایه است

مالیات املاک در نظرسیم همواره رده نقصان است به نسبت زرقی قیمت زمین زیرا که  
بمبلغ آن مالیات ثابت و معین است و زرقی قیمت محصولات زراعتی آنرا زیاد میکند  
املاک چه کلمی باشد چه جزئی شبیه است به کرایه که صاحب ملک به دولت میدهد و عملاً  
اقرار بر صاحب خیماری دولت است در وقت بزرگی از هندوستان املاک در  
دولت است و بنا بر این مالیات املاک همان کرایه است که مستاجرین زارع بلا واسطه  
به دولت میدهند این مستاجرین بجای آنکه تابع اربابهای مخصوصی باشند تابع دولت



و گرایه که میدهند آتش مالیات املاک است صرفه اینو ضرابا سانی می توان فهمید  
 ثابت کردیم که هر قدر جمعیت زیاد میشود قیمت اراضی ترقی میکند بواسطه ترقی قیمت  
 محصولات زراعی نه بواسطه جدد صاحب ملک یا زارع در صورتیکه املاک اربابی باشد  
 منفعت این ترقی قیمت مابین معدودی که بحسب اتفاق صاحب ملک شده اند تقسیم  
 ولی در صورتیکه املاک خالصه باشد نفع این ترقی قیمت مابین تمام افراد منت قیمت میشود و  
 تخفیف مالیات بخورد و یک قیمت بزرگ از ثرونی که بواسطه ترقی ماکولات از جیب مردم  
 بیرون آمده دوباره با ایشان برکشت میکند بکلی اضافه گرایه که بخزانة ملت داده میشود  
 مالیات املاک هندوستان در سال به چهل و چهار کرد و لیره میرسد و ادای این مبلغ گرایه  
 به یکسپس تحمل نیست و اگر بدولت داده نمیشد رباب املاک آزا میکشدند از ادای این مبلغ  
 به یکسپس ضرری دارد نمی آید بلکه برخلاف اگر املاک اربابی بود بیایست مبلغ زیادتری  
 مالیات بر آنها بنهند بجهت اینکه در این صورت دخلت چهل و چهار کرد و لیره کسر شد  
 و این کسر بیایست بواسطه مالیات جبران نمود واضح است که مالیات املاک بای  
 به چو قوت تجاوز گرایه با صرفه باشد بعد از وضع تمام مخارج زراعت و زرع تنو نظ  
 منفعت سرمایه زارع آنچه باقی میماند باید آزا بطریق مالیات گرفت سابق معلوم کردیم

که این باقی مانده مساوی است با اختلاف قیمت مابین زمین معلوم بدترین زمین و زمین  
 که کرایه بد اگر مالیات اموال از این کرایه با صرفه تجاوز کند زراعت بدترین زمینها  
 که سابق کرایه نمیداد و دیگر نفع نخواهد کرد و بنا بر این از زراعت می افتد تا اگر غذا  
 کم میشود و قیمتها ترقی میکند از طرف دیگر زیادای مالیات اموال باعث این میشود  
 که مالکوات را از خارج بیاورند پس وقتی که مالیات اموال زیاد باشد اراضی بد جهت  
 از زراعت می افتد و بنا بر این وسعت خاک که از آن مالیات گرفته میشود نقصان میابد

### انظارات مستر مری حسیب و در باب پنجم

انحیض در کتاب موسوم به ترقی و فقر انظار کرده است که دولت انگلیس بیدار صاحبان  
 اموال تمام دخل سایر ملوک آنها را بشکل مالیات اموال بگیرد و فقط مقداری برای  
 آنها بگذارد که محسوس شوند کرایه را جمع کنند و اعمال اراضی را بجا بیاورند چند پیدائیم  
 اگر اموال در تصرف دولت باشد فایده اش خیلی بیشتر است مگر محروم کردن ارباب  
 اموال از دخل ملک خودشان نیز عارت و زودی میشود زیرا که ایشان غالباً سالهاست  
 کشیده و تدابیر بجا برده و صاحب خیزی آن زمین بسطه می کار و سرمایه آنهاست مگر نیست  
 کنیم که خلق مردم انگلیس اینقدر تغییر کنند که آنوضع عارت و چپاولی که انظارات مستر



متضمن آنست قبول نمایند مستخرج خاک انگلیس را مناسباً بکار برده است بحجت اینکه  
 چون صاحبان املاک معدود و مشابه نمیتوانند مقابل دولت باشند و زیر بار زودند گذشته  
 از اینکه انصاف و مروت از قبول تدبیر مستخرج کراهت دارد در مملکت متمولی مثل انگلیس  
 این چاره اول بطلا بابت برگی که در پی دارد نمی رزداگر کراهیه تمام املاک انگلیس کمترین بخر  
 فت وارد شود سهم هر کس از این نغارت تقریباً هفتصد یک شصتیک نیم میشود و ضبط کردن تمام  
 دخل املاک از برای اینکه روزی سهای بی مردم نماید ترعاید شود مثل آنست که کینه را  
 آتش نزنند برای اینکه یک کوه سفید کباب کند در شش روز هفتصد بر اهما می مختلف آنست  
 و حلال مستیوان روزی سهای زیادتی دخل پیدا کرد از قبیل ترقی دادن تجارت خانه  
 مملکت و حل و نقل و تقسیم موقوفات از قبیل بای و کوشش و کم کردن کراهیه کالسه با و تراو  
 و اهماهای آهن و مساک در استعمال شراب عرق و قوتون سیبا که هفتصد یک شصتیک نیم  
 مستخرج را در می آورد و اجرای آنهم خیلی آسان تر از ضبط دخل املاک است پیروان  
 مستخرجی حرج در این نغارت کمال جد و جهد دارند که گذشته همان املاک یاد شود بحجت اینکه  
 اگر عده صاحبان املاک زیاد شد قدرت آنها بیشتر میشود و اجرای آن نغارت چاره اول شکر میگرد

عشر تخمیلی است بر املاک زمینی

عشر بر اهل کمال محیل است ابتدا که آنرا قرار دادند برای نگا بهاری نسبت به بهی بود و چنانکه  
 از اسم آن معلوم میشود سابقاً عشر محصولات بود گرفتن عشر برای مقاصد بهی در زمان  
 ظهور مذکور است بران منسوخ شد و حالا غالباً آنرا شخصی میکنند که در زراعت و نگا بهاری اهل  
 سمعی ازند اشکال گرفتن عشر در <sup>۱۸۲۶</sup> باعث وضع قانون تعیین عشر کرد یعنی <sup>۱۸۲۶</sup> است  
 که مبلغ عشر بر وفق قیمت متوسط غله در مدت هفت سال قبل تعیین شود از روی این ترتیب  
 کنند عشر از ترقی حاصلخیزی اهل کمال فایده نمیرد بلکه اگر واقعه اتفاق بیفتد که حاصل داد و برابر  
 ضرر را و واردی آید زیرا که در آن صورت قیمت غله تنزل میکند و بنا بر این مبلغ عشر کم  
 قانون تعیین عشر نیز باعث تخفیف مقدار عشر میشود از جهات دیگر که شاید کسانیکه از <sup>۱۸۲۶</sup>  
 وضع کردند عفت آن نبود و آن نیست که غله را از ممالک خارجیه بولت میتوان وارد کرد  
<sup>۱۸۲۶</sup> مقدار زیاد می آید از آن بهر حال بکلیس وارد شد ولی حیوانات و شیر و کره و شال  
 را نمیتوان این آسانی وارد کرد بنا بر این هر قدر جمعیت یابد قیمت کدوم به نسبت  
 و اینیات تنزل میکند چون تعیین عشر از روی قیمت متوسط کدوم است بنا بر این مبلغ آن تخفیف  
**و وقوع مالیات و تسکیری فقرا که بر خاهاست**  
 بدون اینکه بنحوا ایم اثر مالیات و تسکیری فقرا را بر جماعت مردم بیان کنیم خوبست که با



وقوع آنرا و بعضی نیاچ اکنونی آنرا ذکر نایم مایات دستگیری فقر انضبط بر مالک حقیقی  
 ارضی اراضی انبیه تجارنی و خانها بسته شود سابق اشاره کردیم که در اراضی زرعی  
 مایات دستگیری فقرا حقیقاً بر صاحب ملک تحمل است مذمتا گفتگو میکنیم که آیا  
 در ملکهای خانۀ وقوع آن مایات بر اجاره دار است یا بر مالک آنها اگر در صورت تخفیف  
 یا توقیف مایات دستگیری فقر اگر این خانها درست مطابق مبلغی که بر هانخانها تقاضا  
 مایات بسته شده بود زیاد شود معلوم میشود که تمام وقوع مایات بر صاحب ملکست  
 بجهت اینکه آن مایات کرایه اش را کم کرده اما باید بخاطر داشت که مایات دستگیری  
 فقرانه همین بر زمین خانۀ بلکه بر بنای خانۀ هم بسته میشود مثلاً خانۀ سالی نه تومان بعبون  
 کرایه زمین و شصت تومان بعبون کرایه خانۀ میدهد و مایات دستگیری فقرانی که  
 از این خانۀ گرفته میشود بطور متوسط سالی نه تومان است مایات ترا از روی کلیه مبلغ کرایه بسیار  
 نه فقط از روی کرایه زمین و واضح است که همانطور که تعطیل فروش تحمل مایات جای بسیار  
 بانی خانۀ هم تحمل مایات فقر را بنمایند بانی خانۀ نیز متوسط کسب خود را دریافت میکند که مرتب  
 از اجزای میل ترجیح معمولی منفعت ملانی خطر مزد سرکشی مایات فقر از بسیار بیرون نیاید  
 بلکه مخارج بنار زیاد میکند همانطور که مایات شراب مخارج سخن آنرا زیاد میکند پس مایات

فرا بصلح کرایه خانه رزید میکند و بنا بر این جزئی از این تحمل کرایه کند خانه میکرد مالک خانه  
 فقط آن جزئی از ایالت را تحمل میکند که از روی کرایه زمین خانه حساب شده مایا نیکه از روی  
 قیمت خود خانه گرفته میشود و قوعش بر طاره دست

در این سبب تجارتی و کار خانجات و مثال آن نیز ایالت فخر باید بدو قسمت منقسم شود  
 قسمتی که بر زمین آن این سبب بسته میشود و قوعش بر صاحب ملک و فیکه بر این سبب فقط بسته میشود  
 و قوعش بر شتر نیست که اشیاء ساخته شده در آن این سبب این سبب مثلا قوع مایا تی را  
 که بر کارخانه پنجه بسته میشود ملاحظه میکنیم و فرض میکنیم که آن ایالت سالیانه صد پنجاه تومن  
 باشد پس مخارج حصول مقدار مینشی از پارچه پنجه در سال صد پنجاه تومان یاد میشود و چون  
 ثابت کردیم که قیمت شیانیکه بی نهایت مینوان آنها را زیاد کرد عاقبت بواسطه مخارج  
 حصول آنها مینشین میشود پس وضحت که مایات دستگیری فخر قیمت پارچه های پنجه را بایست  
 یا بعبارة احسنه می قوع آن ایالت بر شتر بیا میشود ولی ممکنست بگویند که نرخ این ایالت  
 در اکنه مختلفه تفاوت میکند در یک محله نرخ مایا تی که بر این سبب تجارتی بسته میشود صد تومن  
 و در محله دیگر مایا نیکه بر این سبب بسته میشود سیصد تومان است پس اگر این این سبب تجارتی  
 هر دو یک قسم شیار بسازند اثر این نرخهای مختلفه بر قیمت شیار چه خواهد کرد در جواب



گوئیم رعم است که قیمت شی معین میشود از روی مخارج حصول آن جزئی از آن شئی که مخارج  
 بیشتر است مثلاً قیمت کشتی معین میشود از روی مخارج حصول آن کشتیها یکدیگر مخارج  
 همه زیاد تر است و اگر قیمت کمتر از این بود کشتیها یکدیگر ساختن آنها پرخرج است بهر  
 سرمایه و نرخ متوسط مزد عملیات را نمیداد و فروش آنها صرف نمیکرد و باید بخاطر  
 داشت که در همین ضمن صاحبان کارخانه که دست کارشان سهولت میکند در منافع زیاد  
 حاصل میکنند پس هر قسم محرک دارند که تدارک آن شئی را زیاد کنند و اگر این زیادتی  
 تدارک واقع شود یا اینکه طلب شئی نقصان پیدا کند تعادل را بین تدارک و طلب برقرار  
 تنزل قیمت حاصل میشود در صورت آن قسمت از کشتی سازی که خیلی تحمل براد میشود از  
 فایده ای افتد و کم در شکست میشود چنانکه در  $۱۸۶۰$  در حرفه کشتی سازی لندن  
 قسم اتفاق افتاد مایات دستگیری فترا و سایر تجهیزات بقدری در جزو شرتی لند  
 زیاد بود که بعضی آنها طلب فرق العاده کشتی از امر یکا منقطع شد قیمت کشتیها تنزل کرد  
 و صنعت کشتی سازی لندن حقیقتاً خراب شد چونکه هر چه کشتی لازم بود در کارخانه های  
 معدودی ساخته میشد و کارخانه های کشتی سازی یکی یکی بسته شدند و هر یک کارخانه که بسته  
 بیشتر اسباب کساد کارخانه های کشتی سازی آن محل میگشت بجهت اینکه هر چه صنعتگران

بکار می‌شده عده نقر از یاد می‌شد و مالیات دستگیری نقر را می‌بایست زیاد کنند از آن  
 تخفیفات منصفیت کاسد بقدری یاد شد که صنعت کشتی سازی متدرجا بکلی در آمد  
 منقود گشت و وقوع مالیات در انصورت بر سر مایه داران و عمله جا نیکه در انصافیت  
 کاسد کار می‌کنند می‌شود و مالیات دستگیری نقر را می‌توان گفت در این نوع بیشتر  
 بربخ و فقر شده تا سبب تسکین و تخفیف آن و برای امت خلی بدینجی بزرگیت که مالیات  
 دستگیری نقر باعث ضعف یا خرابی شعبه از صنعت که وقتی خیلی با ترقی بوده بشود  
 علاج این ضررت بخیر خرابی و دستگیری می‌فرد و فقر می‌شود و سعی در کوشش شخصی مفید فایده

حسابی نیست مگر اینکه چاره کار را از هر چه کمیند و جهت بخیر

و سکت معلوم نمایند و در رفع آن بکوشند

قت کتاب معین الملک

الرب

فی شهر جادی ثانیه من شهر ۱۳۱۵ هجری